



توحید وجود

۲۴۷

ره ... چنان رو که رهروان رفتند ... راه انبیاء و اولیاء حق! منبع و مبنای نادیدنی همه چیز و همه کس! هستی همه‌ی هست‌ها.. خداوند است! ظاهر هستی، جهان صورت‌ها و جنبش‌ها و حرکات و تغییرات است. باطن هستی، بی‌شکل و بی‌نشان و غرقه در سکون و آرامش است. اما ظاهر و باطن هستی، یکی هستند.

ظهور جهان و کائنات، هستی است که از مهبانگ بی‌آغاز، جلوه کرده است. باطن هستی، باز، هستی است در حالت عدم تجلی خود. همه صورت‌ها از بی‌صورتی صادر می‌شوند.

وقتی با حضور در لحظه حال به ژرفای وجود خویش سفر کنی، به باطن هستی خواهی رسید. به سرچشمه، به ذات غیر متجلی ... اصل خود را می‌یابی. آگاهی به ذات خویش. نیستان بی‌منتهای وجود .. یافتن اینکه، جز خداوند، هستی نیست. زمانی که آگاهی تو از درون منقطع شد و به جهان صورت برگشتی، دوباره هویت ظاهری خود را که موقتاً کنار گذارده بودی، پیدا می‌کنی.

رضا، فرزند جعفر، لیسانسیه، چند ساله، دارای ...

این تمرین معنوی تو بود. از این ارتباط، به خصوص در بی‌ذهنی بامداد ... در



توحید وجود



ساحل دریا، غفلت نکن.

فکر نکن که ظاهر هستی از باطن آن جداست. چگونه ممکن است؟

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱؛

«پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست و شما

را به سوی او باز می‌گردانند!»

﴿بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾^۲؛

«... حکومت جهان هستی به دست اوست...»

﴿وَلَهُ وَكُلِّ شَيْءٍ﴾^۳؛

«... در حالی که همه چیز از آن اوست!»

خدا، همه چیز را از خود سرشار و پر کرده است. ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۴

ذات غیر متجلی، ذات همه هست‌ها و حقیقت همه مظاهر و باطن همه پدیده‌هاست.

همه چیز، یعنی اراده خدا... همه مخلوقات، اشعه‌های نوراند که از آن یگانه نور مقدس، جاری‌اند.



گوش دادن، یک هنر است



﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ

وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۵

و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و

برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!

۱. یس، ۸۳.

۲. ملک، ۱.

۳. نمل، ۹۱.

۴. اخلاص، ۲.

۵. نحل، ۷۸.



وقتی به حرف‌های کسی گوش می‌دهی، فقط با ذهن خود به او گوش نده، بلکه با همه وجود خود به او گوش بده.

با پیش‌دآوری درباره دیگران، به آنان بی‌احترامی نکن. مخاطب تو نیز، همچون تو، دارای پرتو حقیقت هستی است. با دقت گوش ده. گرچه شاید او ذهنیت خود را بازگو کند، اما تو مقابله به مثل نکن. با دل و جان، حرف‌هایش را گوش بده و نظرت را بگو. رابطه‌ها... این‌گونه شکوفا می‌شوند. در غیر اینصورت، آلوده به بگو مگو و نزاع و کدورت و مشاجره خواهید شد.



۲۴۹

معبرهائی که آدمی را به خدا می‌رسانند، به عدد نفوس خلاق اند. در حقیقت، همه این معبرها به او ختم می‌شوند ...

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾^۱؛

(و آیا از کتب پیشین انبیا به او نرسیده است) که همه امور به پروردگارت منتهی می‌گردد؟

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾^۲؛

همه‌ی امور به پروردگارت منتهی می‌گردد.

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلرُّجْعَىٰ﴾^۳؛

بازگشت به سوی پروردگارت است.

﴿وَأِلَيْهِ أَلْمَصِيرُ﴾^۴؛

همه‌ی امور به سوی او بر خواهد گشت.

پیرامون چند معبر گفتگو کنیم که الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ نَفْسِ الْخَلَائِقِ

حضور در لحظه‌ی حال ... تو حقیقت را خواهی شناخت و حقیقت، تو را آزاد

۱. نجم، ۴۲.

۲. نازعات، ۴۴.

۳. علق، ۸.

۴. مائده، ۱۸.



می‌کند.

بیداری دل در خواب تن ... دل هر ذره را که بشکافی، در دل آن ذره، خدا را می‌بینی ... دیده‌ای بینا بیاب.

فرو نشاندن غوغای فکر و ذهن .. با تنفس آگاهانه، یا نگرستن آگاهانه به یک گل، تمرکز روی سیر حیات، تسلیم ... رها کردن مقاومت ذهنی و عاطفی در برابر آنچه که هست.

رضا ... رضامندی، شکر، زبان و دل سپاس‌گوی.

سکوت درون ... حتی المقدور، سکوتی که به دنبال مصدر و مرجع همه صداهاست.

سکوت بیرون ... سکوتی ژرف را در درون ما می‌آفریند. زیرا سکوت، به صدا امکان هستی و شنیدن می‌دهد.

شکر ... انسان‌شا کر بر نعمت‌های خداوند، انسان عارف است.

خاطره زدائی ... یادهای گناه‌آلود را به بایگانی غیر فعال بسپریم.

در جهان ما هیچ چیز به خدا شبیه نیست. جز ... سکوت!

و هیچ چیز نمی‌تواند بدون (هیچ - چیز) ایجاد شود.

(هیچ - چیز) است که به چیزها امکان بودن می‌دهد. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...﴾^۱

همه چیزها از (هیچ - چیز) صادر می‌شوند.

و در اینجا و برای (هیچ - چیز) زندگی می‌کنند.

و به این (هیچ - چیز) دوباره، باز می‌گردند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

حتی در درون هر چیز، این (هیچ - چیز) بیش از هر چیزی هست.

و چیزها، حجاب‌اند ... پرده‌اند ... صورت‌اند ... مظاهرانند. پوشش (هیچ چیز)‌اند.

ما، توجهمان به اشیاء درون فضاهاى خالی است.

نه به خود فضاهاى خالی؟ ... و فضاهاى خالی، بسیار حیرت‌زاتر از اشیاء‌اند.

صورت‌ها نمی‌گذارند ما فضای خالی درون و پشت سرشان را ببینیم.

۱. شوری، ۱۱. هیچ چیز شبیه خدا نیست.

۲. بقره، ۱۵۶. ما، همه از خدائیم (جلوه‌ی خدائیم) و به خدا باز می‌گردیم.



صورت‌ها حجاب دیدن حق بی صورت‌اند.

(هیچ - چیز) یا **فضای خالی بی شکل**، تهی، خالی! ظهور ذات غیرمتجلی در صورت جهان ماست. که جهان صورت‌ها و اشیاء است.

این، تنها چیزی است که درباره آنچه که گفتنی نیست. می‌توان گفت و دیگر سکوت کرد.

چرا که ما هرگز نمی‌توانیم دریای بی‌کرانه را در کوزه کوچک ذهن خویش بریزیم. تو چیزهایی را می‌فهمی که آشکاراند. نمی‌توانی فضای‌های خالی و (هیچ - چیز) را بفهمی!

زیرا آشکار نیست. زیرا بسط خلقت، داخل فضاها‌ی خالی صورت می‌یابد!

۲۵۱ این فضاها‌ی خالی و این (هیچ - چیز) درون و برون تو، که همه چیز را پر کرده، و همه‌ی اشیاء در این فضاها‌ی خالی است که، پدیدار می‌شوند. و فضاها‌ی خالی، تهی‌ها هستند.

همه چیز و همه کس، مظاهر آن **حَى لَا يَمُوتُ** اند. و به همان ذات یگانه بر می‌گردند و در او محو می‌شوند. **إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ... عِنْدَ رَبِّهِ.**

یا مَنْ مُلْكُهُ قَدِيمٌ ... یا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُقِيمٌ ... دعای جوشن کبیر

به دنبال آغاز هستی نگردیم. تقدم ظهور حق فقط در لحظه بی‌زمان کن قابل فهمه! **كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ...** یوم، را ۱۲ ساعت روز معمولی معنا نکنیم.

یوم ... شاید لحظه، آن، دم، حین، **لَمَحَّة**، اینک، کنون و شاید، یک دوره خلقتی ... باشد!

همه کائنات لایتناهی به صورت جمعی و یک جا و بیرون از زمان و مکان، در علم ازلی الهی ذخیره‌اند و خداوند، هر موجودی را در وقت معلومش بر صفحه هستی،

هست می‌کند. **أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا**

توجه داشته باشیم که خداوند، **فَاعِلٌ بِالْعَنَائِيهِ** است.

یعنی هرچه را که اراده موجود شدن، کند، کافی است در علم خویش، عنایتی کند و آن چیز، هست می‌شود و تدریجاً از قوه به فعل در می‌آید.



عِلْمِ خداوند به یک شیئی، موجب پیدایش آن شیئی می شود.

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ، فَيَكُونُ

نگوئیم آغاز خلقت، بگوئیم آغاز هر خلقت، زیرا در نسبیت،... مطلق نیست! فاصله‌ای بین امر **کن** با **فیکون** نیست. فقط فاصله اراده فاعل تا انجام فعل است.



در کویر، شبی که آسمان صاف و مهتابی است. هزاران هزار ستاره را می بینی!

در لحظه‌ی حال یافتن ... با دستانت، ستاره‌ها را بچین!

در دریای بی کرانه هستی

بی شمار کهکشان، در هر کهکشان، میلیاردها ستاره ... ولی حیرت زاتر!

فضای لا یتناهایی است که این همه ستاره و کهکشان را در خود جای داده است و

انتها ندارد.

شگفت‌انگیز، این وسعت بی کرانه است که می تواند بی نهایت چیز را در (هیچ -

چیز) جای دهد.

آنچه ذهن ما به عنوان مکان، تصور می کند چیزی نیست جز ظهور ذات

غیرمتجلی.



حقیقت نوری هستی



﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

با مرگ، حقیقت نوری ما (روح)، باقی می ماند ولی هویت و شخصیت ما وفات

می کند.

آستانه‌ی مرگ، فروپاشی صورت است و آستانه‌ی بیداری معنوی.

در همین زندگی نیز می توان خود دروغین را می رانید. با عشق حق!

جهانیان، همه، گر منع من کنند از عشق من آن کنم، که خداوندگار فرماید^۲

در طلب تخلیه‌ی باطن و تهی کردن حقیقت خود، از هرچه رنگ تعلق پذیرد،

۱. نور، ۳۵. خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.

۲. حافظ.



حقیقت حق، هرگاه که خالی ببیندت ... بی درنگ، سرشارت می کند ... جا را برای حقیقت، خالی و پاک کن!

عشق چیست؟...? LOVE STORY ... قِصَّةُ الْحُبِّ؟

تجربه‌ی حضور آن حیات یگانه‌ی جاودانه در خود و در همه چیز و همه کس این، ابتدای چشیدن عشق است.

به جای جنگیدن با تاریکی‌ها، در خود چراغی بر افروزیم.

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَاداً. وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ؟﴾^۱ ... فقط، ظهور اراده تو ... را شاهدیم.

انت ... انت ... انت ... فقط توئی ... أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ!

فاذْکُرُونِی ... یادم باشید تا یادتان کنم ... أَذْکُرْکُمْ

و اشکروالی ... مرا سپاس گوئید و ناشکری نکنید ... و لَا تَكْفُرُونَ

﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً ... وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ / عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً ... وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾^۲

در فاجعه طوفان سهمگین سونامی که در سال ۲۰۰۴ میلادی روی داد و خسارت‌های غیر قابل جبرانی پدید آورد، حیوانات وحشی، آسیب ندیدند؛ زیرا حیوانات، به طور فطری با (کل) در تماس هستند! جَلَّ الْخَالِقُ! آن‌ها، با پیش آگاهی، ساعت‌ها قبل از وقوع حادثه طوفان، به مناطق مرتفع رفتند و پناه گرفتند و سالم ماندند.

نباید بیش از حد، به پیشرفت علم و تکنیک بشر، بنازیم. چقدر ما کوچکیم! و خداوند، چقدر بزرگه!

در توحید افعالی و در دیدگاه توحید وجود، فعل بشری، در حقیقت، اراده و فعل خداست.

پس (کُلُّ) از طریق بشر، و دیگر مخلوقات، اراده خود را جاری می‌کند! ﴿لَهُ كُلُّ

۱. بقره، ۲۲. «... بنا بر این، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید...»

۲. بقره، ۲۱۶. جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شد در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.



هنگامی که خدا، اراده کند که کاری به انجام برسد، در بشر، هم الهام و اشتیاق لازم را به وجود می آورد.

اشارات ها...!؟



آخرین نظریه های دانشمندان فیزیک معاصر، ذرات بنیادی جهان را ساخته شده از ماده نور متراکم می داند. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

ضمیر (هُوَ) راز رازهای قرآن است که باید در کنار دیگر افعال اشاراتی کلام مجید مورد دقت باشد: یا هُو... یا هُوَ مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُو... ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۳ ... ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾^۴ ... ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۵ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾^۶

بنگرید به: اِنِّي اَنَا اللهُ ... در خطاب به موسی در میقات طور از شعله نار در هیكل شجر!

و... ذ كِرٍ لِحَوْلِ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ... و ... بِحَوْلِ اللَّهِ و قُوَّتِهِ أَقَوْمٌ و أَقْعُد و ... ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ ... ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ﴾ ... ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا﴾ ... ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۷ هستی، جهان، کیهان، وجود، عالم، و هر نام دیگری که بر این مشهودات خویش بگذاریم، در کلام الهی مجید، وَجْهُ اللَّهِ نامیده شده ... ﴿فَأَيُّمَّا تُولُؤُنَّ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۸ وارث همه چیز و همه کس .. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا...﴾^۹ ... ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ﴾^{۱۰} ... ﴿إِنَّا جَعَلْنَا...﴾

نَحْنُ قَدَّرْنَا ... ﴿هُوَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾^{۱۱} ... بیش از ۹۰٪ ماده بنیادی جهان، ماده

۱. نمل، ۹۱. همه چیز برای خداوند و متعلق به اوست.

۲. نور، ۳۵. خداوند نور آسمانها و زمین است.

۳. حدید، ۳. اول و آخر و پیدا و پنهان، او (خداوند) است.

۴. آل عمران، ۶. او کسی است که شمارا در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند.

۵. حدید، ۴. خداوند، با شما هست. هر جا که باشید.

۶. انعام، ۷۳.

۷. بقره، ۱۵۶. ما، همه از خدائیم (جلوه ی خدائیم) و به خدا باز می گردیم.

۸. بقره، ۱۱۵. «و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست!»

۹. مریم، ۴۰. ما، زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند، به ارث می بریم...

۱۰. حجرات، ۱۳.

۱۱. حشر، ۲۲. او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نمان است.



سیاه و سیاه چاله‌هاست که در هر کهکشانی وجود دارد و هرچه از موجودات فضائی به درون سیاه چاله‌ها کشیده شوند، غیب می‌شوند. و توجه کنیم که ظلمت و تاریکی در فضا، بسیار بیشتر از روشنائی هاست.

﴿وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَاتَعَلُونَ ... و مَا تَنْجِتُونَ ... و مَا تَصْنَعُونَ ... و مَا تَعْلَمُونَ

مَنْ ذَا الَّذِي ... يَا مَنْ خَلَقَ الْاَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ ... يَا مَنْ مَلَكَهُ قَدِيمٌ ..﴾ خلقت بی‌آغاز!
هر لحظه خلق جدید است. ابتدا و شروع جدید. به دنبال یافتن آغاز خلقت نباشیم بلکه اطوار خلقت هست.

خدا لطیف است... یا مَنْ أَظْهَرَ فِي كُلِّ شَيْءٍ، لُطْفَهُ

خدا صورتگر هستی و صورت هستی است و نظام احسن را آفریده. یا مَنْ أَحْسَنَ

كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ

۲۵۵

ضمیرهای فعل خداوند را در قرآن کریم بنگیرید:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا .. أَخَذْنَاهُمْ بِأَسْنَانَا .. نَطَبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ .. نَقُصُّ عَلَيْكَ .. أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا إِلَيْهِمْ

بِالْبَيِّنَاتِ ﴿

﴿إِنَّا وَجَدْنَا .. إِنَّا بَعَثْنَا .. آيَاتِنَا .. أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ .. أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ .. وَأَوْحَىٰ

رَبِّكَ إِلَى النَّحْلِ ..﴾

﴿إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ .. إِنَّا أَخَذْنَا .. أَرْسَلْنَا .. كَشَفْنَا .. أَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ .. أَغْرَقْنَاهُمْ ..

أَوْرَثْنَا .. دَمَّرْنَا﴾

﴿جَاوَزْنَا .. أَنْجَيْنَاكُمْ .. وَاعْدْنَا .. مِيقَاتِنَا .. فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ .. كَتَبْنَا لَهُ فِي

الْاَلْوَابِ .. أَنْزَلْنَا﴾

﴿رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ .. ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ ﴿هُوَ يُحْيِي

وَيُمِيتُ﴾^۲ .. إِنَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾

... ﴿نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ .. قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا .. بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ

السَّيِّئَاتِ ...﴾

۱. ملکی، ۱. تمامی کائنات و حکومت مطلق آسمان‌ها و زمین به خداوند تعلق دارد و برای اوست.

۲. یونس، ۵۶.





﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ .. أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى .. نُفَصِّلُ الْآيَاتِ .. آتَيْنَا ...

ذَرَانَا .. نَجِّينَا .. نَكْتُبُ .. نُرْسِلُ .. نُرِيدُ .. نَقْدِرُ .. نَزَّلْنَا .. نُحْيِي .. نُمِيتُ .. نُوحِي﴾

﴿وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ..﴾ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۱

﴿أَهْلَكْنَا﴾ ... ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾^۲ ... ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ...﴾

﴿فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ... لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ... وَ

لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾

﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ.. فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا.. إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ... وَ

يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾

﴿فَالْيَوْمَ تُنْجِيكَ بِبِدْنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً .. بَوَّأْنَا ... مَتَّعْنَاهُمْ ... ثُمَّ تُنْجَى

رُسُلْنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...﴾

﴿قَدَمْنَا ... أَخْرَانَا ... أَذَقْنَا ... نَزَعْنَا ... اسْتَجَبْنَا ... زَيَّنَّا ... إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا ... يَا أَرْضُ

ابْلَعِي مَاءَكَ...﴾

﴿يَا سَمَاءُ أَلْقِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ ... نُوحِيهَا إِلَيْكَ ...﴾

﴿أَمْطَرْنَا ... أَرَدْنَا ... إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ...﴾



دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا تن رسد به جانان یا جان ز تن بر آید

بنمای رخ که خلقی، واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد، از مرد و زن، بر آید^۳

ما انسان‌ها ... شادی بی سبب و نشاط درونی نیاز داریم. دیگران نمی‌توانند چنین چیزی به ما بدهند.

فقط، خود ما، از درون خودمان، با معرفت، قادریم با نظر به نور الله که نور حضور خداوند در خودمان هست، به شادی برسیم.

مولانا ... انسان رانی بریده از نیستان وجود می‌داند.

۱. انفال، ۲۴. خداوند، حائل بین انسان و دل اوست؟

۲. همیشه همه‌ی کارها از آن خداست.

۳. حافظ.

نی ... اگر بی گره، صاف و میان تهی باشد ... خداوند در آن می نوازد.

کعبه، مسجد الحرام، بیت الله، وضع للناس ...



پیامبر ﷺ پس از فتح مکه ... همچنان مرکزیت مدینه را مقرر فرمود.

چرا که نمی خواست حرم آمن الهی به سیاست آلوده شود.

امام حسین بن علی علیه السلام، برای حفظ حرمت بیت الله الحرام ... توطئه امویان رانا کام گذارد. و شبانه با همراهان، حج سال ۶۰ هجری را نیمه تمام، بدل به عمره نمود و مکه را ترک نمود. و ... روی به سوی عراق نهاد. تا حج بدون جدال برگزار شود...

﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾؛

«... (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست!»

۲۵۷

و این است طهارت فکر و عمل صالح اهل بیت پیامبر ﷺ.

عبدالله بن زبیر در یک فترت سیاسی پس از قیام کربلا و ضعف سلطنت شام، در مکه قیام کرد و مسجد الحرام را مرکز خلافت خود خواند.

مروانیان، در دمشق حکومت را قبضه کردند و حجاج را برای دفع عبدالله ابن زبیر فرستادند.

حجاج و سپاهش، کعبه را با پرتاب آتش باره از منجنیق، تخریب کردند و ابن زبیر، سرانجام کشته شد.

در این بی حرمتی ها که بر بیت الله رفت - حجاج و ابن زبیر - هر دو مقصر بودند و حرمت حرم، شکستند. نقش او را در جنگ جمل می دانیم و انتخاب سیاسی او، در مرکز قرار دادن بیت الله الحرام برای خلافت زبیری، فقط یک ابزار گرائی بود که به حرمت شکنی خانه خدا و مردم انجامید.

تفاوت عملکرد امام شهید، حسین بن علی علیه السلام را با عبدالله زبیر بنگرید.

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ ءَايَاتٌ



پیامبر و وجود



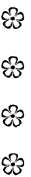
بَيَّنَّتْ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا!؛

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است. در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است و هرکس داخل آن [خانه خدا] شود در امان خواهد بود...»

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ بَيْتَ الْحَرَامِ وَ قِيَامًا لِلنَّاسِ. سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَاد...

ولایت علوی حسین علیه السلام نوازه پیامبر را... با ولایت غیر آل محمد...

این نمونه تاریخی بس!





(چین، دورترین نقطه در جغرافیای عصر نبوت)

دانش طلبی برای هر مرد و زن واجب است. حتی، تا چین (پیامبر اسلام) ما، از دین و پیامبر، علم دین و هدایت به توحید را باید فراگیریم و دانش اندوزی در علوم دیگر را، از مراکز مربوطه باید آموخت.
پیامبر فرمود:

وظیفه من تنها هدایت بر مبنای وحی است. فنون و صنایع را از اهل آن فراگیرید.



۲۵۹

قابل توجه کسانی که علوم جدید را در دانشگاهها... می خواهند اسلامی کنند. مگر نه این دانشها، بشری اند و مربوط به دنیا و باید آنها را آموخت. ولو بالصین این دانشها، علوم انسانی اند، نه اسلامی!

تحجر، انحصارگرایی، تک قرائتی، تنگ نظری، شکل گرایی، تظاهر، تزویر، ظاهر بینی، خفه کردن اندیشهها، سانسور و فئاتیسم، ملتی را ناتوان کرده است.



عارفان، پیرو تجربه بوده اند... آنان، در کسب تجربهها، هرگز به شکست، باور نداشته اند.

عارفان، خود را، بزرگترین دارائی خود می دانند و وقت را وجه رایج تجارت در این دارائی!

آنان، دو گوش دارند... و فقط یک دهان!... دو برابر از هستی، می شنوند... و فقط یک برابر آن را، می گویند!

حافظا تکیه بر ایام، چو سهو است و خطا من، چرا عشرت امروز به فردا فکنم؟

دم را غنیمت شماریم، زیرا عمر صد ساله، به نزد ما دمی است.

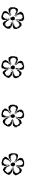
ای که گوئی عمر تو، صد سال شد.





وقتی ربط را حق با اشیاء تفکیک کنی، هیچ بدست می آید. (شیئی، لا شیئی می گردد)

یا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ ... از عدم ها، سوی هستی، هر زمان!
یا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَوْجَاعٍ ... همه چیز، زوج آفریده شده
یا مَنْ نَفَذَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَمْرَهُ ... نفوذ امر حق در همه چیز اشیاء
یا مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلَالَةٌ ... قانونمندی اشیاء، دلیل حق!
یا مَنْ أَظْهَرَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لُطْفَهُ ... لطف حق در خلقت اشیاء آشکارست
یا مَنْ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ... نظام احسن در خلقت
یا مَنْ لِحَقِّ بَكُلِّ شَيْءٍ عِلْمَهُ ... اشیاء در علم خداوند هستند
یا مَنْ بَلَّغَتْ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتَهُ ... توان بی منتهای خداوند
یا مَنْ أَنْقَادَ كُلَّ شَيْءٍ لِأَمْرِهِ ... همه چیز تحت امر حق اند
یا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ... و همه چیز، در شهود حق واقع ست
یا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ... همه چیز تحت قدرت حق است
یا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ... برای هر چیز قدر و اندازه معین شده
یا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمْدًا ... و برای هر چیز سرانجامی است
یا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ... اشیاء در احاطه علم حق اند
یا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدْدًا ... و شمارش موجودات در علم خداوند!
یا كَافِيَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ... بی نیاز؛ حق، حق را کافیه
یا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ ... چیزی بر حق، پوشیده نیست
یا قَائِمًا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ... بر پائی هر چیز، از حق است
یا مَنْ لَا يَشْبَهُ شَيْءٌ ... شباهتی بین موجودات و حق نیست
یا مَنْ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ ... چیزی، در ملک او، افزوده نمی شود



۱. شوری، ۱۱. هیچ چیز شبیه خدا نیست.

یا مَنْ لَا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِهِ شَيْئٌ... چیزی، در خزائن او، کم نمی شود
یا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْئٌ... هیچ چیزی، مانند او نیست.

یا مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْئٌ... چیزی از علم او، محو نمی شود

یا مَنْ هُوَ خَبِيرٌ بِكُلِّ شَيْئٍ.. خداوند از همه چیز همه‌ی چیزها با خبره!

یا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْئٍ... رحمت حق در تمام هستی وسعت دارد

یا اَوَّلُ كُلِّ شَيْئٍ و آخِرُهُ... ابتدا و انتهای هر چیز. احد. صمد. ازل. ابد. سرمد. باقی

یا اِلَهَ كُلِّ شَيْئٍ و مَلِيكَهُ... معبود و مالک همه چیز، خداوند است.

یا رَبَّ كُلِّ شَيْئٍ و صَانِعَهُ... به وجود آورنده و تربیت کننده همه چیز است

یا بَارِيَّ كُلِّ شَيْئٍ و خَالِقَهُ... آفرینشگر و پدیدآورنده همه چیز!

یا قَابِضَ كُلِّ شَيْئٍ و بَاسِطَهُ... گیرنده و بازدهنده همه چیز!

یا مُبْدِيَّ كُلِّ شَيْئٍ و مُعِيدَهُ... آورنده و باز برنده همه چیز

یا مُنْشِئَ كُلِّ شَيْئٍ و مُقَدِّرَهُ... ایجاد کننده و تقدیرگر همه چیز

یا مُكْوِنَ كُلِّ شَيْئٍ و مُحَوِّلَهُ... به وجود آورنده و تحویل گیرنده همه چیز

یا مُحْيِيَّ كُلِّ شَيْئٍ و مُمِيتَهُ... زنده کننده و میراننده همه چیز

یا خَالِقَ كُلِّ شَيْئٍ و وَارِثَهُ... خالق و وارث همه چیز

یا مَنْ تَوَاضَعُ كُلِّ شَيْئٍ لِعَظَمَتِهِ... همه چیز در برابرش فروتنه

یا مَنْ اسْتَسْلَمَ كُلِّ شَيْئٍ لِقُدْرَتِهِ... همه چیز در برابرش تسلیمه

یا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْئٍ لِعِزَّتِهِ... همه چیز در برابر عزت حق ذلیله

یا مَنْ خَضَعَ كُلِّ شَيْئٍ لِهَيْبَتِهِ... همه چیز در برابر هیبتش خاضعه

یا مَنْ انْقَادَ كُلِّ شَيْئٍ مِنْ خَشْيَتِهِ... همه چیزها در برابر خشیتش فرمانبره

یا مَنْ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْئٍ... تربیت‌گر همه چیز

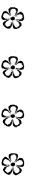
یا مَنْ اِلَهَ كُلِّ شَيْئٍ... معبود همه چیز

یا مَنْ خَالِقَ كُلِّ شَيْئٍ... آفرینشگر آفرینش، هستی بخش هستی

یا مَنْ هُوَ صَانِعُ كُلِّ شَيْئٍ... صنعت‌گر هستی

یا مَنْ هُوَ قَبْلُ كُلِّ شَيْئٍ... پیش از آغاز همه چیز





یا مَنْ هُوَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ... بعد از پایان همه چیز
 یا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ... بالاتر و بزرگتر از هستی اشیاء
 یا مَنْ هُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ... همه چیز در علم اوست
 یا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ... همه چیز، به قدرت او، هستی دارد و هست
 یا مَنْ هُوَ يَبْقَىٰ وَيَفْنَىٰ كُلِّ شَيْءٍ... بقا می دهد، فانی می کند، چه ها که می کند؟
 یا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ... دانا بر همه ی چیزها... شیئی و لا شیئی!
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ... ای که همه چیز، در برابرت، خاضع است.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ كَائِنٌ لَهُ... ای که همه چیز، برای تو، بود، شده است.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّوجِدٌ بِهِ... ای که همه چیز، به خلاقیت تو، موجود شده است.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ مُّثِيبٌ إِلَيْهِ... ای که همه چیز، به سوی تو بازگشت می کند.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ خَائِفٌ مِنْهُ... ای که همه چیز، از تو... خوف دارد.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ... ای که همه چیز، به تو، استوار ایستاده است.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ... ای که همه چیز، ستایش و حمد تو را می کنند.
 یا مَنْ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ... ای که همه چیز، جز وجه خود را، هلاک می کنی.
 اشیاء... از خود، هیچ ندارند... تمامی هستی اشیاء، همه از خالق اشیاء است و
 اشیاء، در فضاها ی خالی، زندگی می کنند.



آن زمان، کار... روی دیدن جانم باشد.
 در نظر... نقش رخ خوب تو... تصویر کنم... (نظر، به معنای شهود)
 گر بدانم... (که اشیاء... بی تو، هیچ اند!) که وصال تو، بدین دست دهد!
 دل و دین... را همه در بازم و توفیر کنم.
 دور شو... از برم... ای واعظ! و بیهوده مگوی!
 من... نه آنم... که دگر، گوش به تزویر کنم!
 هنر بزرگ حافظ.. گزیده گوئی است.. با شتاب، ورق نزنید.. بمانید و تأمل کنید،
 سخن بلندی را، کوتاه کرده!



خداوند ... آفریدگار اشیاء است و هیچ همانندی ندارد.

اشیاء، به اراده او ... تجلی دارند و شیئی شده‌اند.

اشیاء، جلوه اراده خداوند هستند.

و در صیوروت آمدن ... و تغییر... و رفتن

بی حضور او، همه، هیچ‌اند. همه اشیاء، صفر، هیچ و سایه‌اند

شعور لایزال ابدی و ازلی هستی، اوست.

از اینجا تا ابدیت ... لا اله الا الله مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحَدِ

فقط او، هست. اشیاء، ما سوی الله نیستند. بلکه، همه، جلوه اراده اویند.

بت پرستی آن است که خدا را محصور در یک شیئی بینداریم.

شرک است که خدا را بیرون اشیاء و اشیاء را خالی از او بینداریم.

تمام قلمرو بی پایان خلقت، عرصه ظهور اوست. توحید ... هُوَ اللهُ

﴿هُوَ، مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^۱؛

«... وقتی به نیازمندی، قرض می‌دهی، به خدا قرض می‌دهی».

وقتی به عیادت بیمار، می‌روی ... از خدا اطاعت کرده‌ای.

وقتی اطاعت رسولان و اولیاء کنی، خداوند را طاعت کرده‌ای!

اشیاء ... از عدم آفریده شده‌اند. اشیاء ... به صورت زوج خلق شده‌اند.

فرمان حق ... در همه چیز اشیاء نافذ است.

اشیاء ... دلایل ظهور خداوند هستند.

خلقت اشیاء ... لطف خداوند هستند.

هر شیئی ... در نظام احسن، خلقت یافته است.

اشیاء ... در علم خداوند موجود هستند.

اشیاء ... همه در حیطة فرمان حق‌اند.

اشیاء ... نمودار قدرت بی‌منت‌های خالق‌اند.



اشیاء ... نمایشگرند برای شهود خداوند.

جمع بندی و نتیجه گیری اینکه **شیئی و لا شیئی**، هر دو هیچ اند. همه صفرهایند در برابر یک!

وَاحِد ... أَحَد ... صَمَد ... سَرْمَد ... حَيِّ ... قَيُّوم ... باقی ... مُتَعَال
چه داستان شگفت، بدیع و بهت آوری است ... حکایت خلقت!
اشیاء ... و فضاهای خالی اطراف اشیاء و درون اشیاء ... در اصالت وجودی،
هیچ اند ... از خداوند، موجودیت یافته اند. از تُوهِی پُر شده اند.
بله، این اراده اوست که هر چیزی را موزون و متناسب و مفید، آفریده است.
بهشت، دوزخ، انسان، حیوان، نبات، اتم اشیاء، سنگ، دریا، آسمان، رعد و برق، و
... همه پر تواند.

همه اشیاء ... از هُو می گویند: آفاق و انفس ... همه از هُو وام دارند!

ای قَصه بهشت، ز کَویت، حکایتی

شرح جمال حور، ز رویت روایتی

انفاس عیسی، از لب لعلت، لطیفه ای

آب خضر، ز نوش لبانت، کنایتی

ای دل، به هرزه دانش عمرت به باد رفت

صد مایه داشتی ...! نکردی کفایتی!

در آتش، از خیال رخس، دست می دهد

ساقی ... بیا، که نیست ز دوزخ، شکایتی^۱

نا گفته پیداست که این، فقط انسان است که به همه چیز معنا می دهد.

زمزمه آب، بادی که در گیسوان شاخه های درختان می پیچد. موج های خروشان

دریا، ابر و باران و رعد و صاعقه ...

همه ... معناهایی هستند که در تخیل انسان، تصور می شوند ...! اگر انسان هم نبود،

همه این ها بودند. اما بدون ذهنیت ما.



﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱... همه چیز، در برای او بودن، معنا می یابد

یا مَنْ مُلْكُهُ قَدِيمٌ ... آغاز بی آغاز؟ کلمه خدا! فقط فاصله بی زمان اراده تا فعل حق

یا مَنْ لَا مُلْكَ إِلَّا مُلْكُهُ ... جز مملکت خدا، هیچ نیست.

یا مَنْ لَيْسَ لَهُ شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ ... شریک ندارد.

یا مَنْ لَهُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ ... ملک او، بی زوال است.

یا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُتِّمٌ... هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ

یا مَنْ لَا يَدُومُ إِلَّا مُلْكُهُ ... ظهورش در ملک دائمی است.

یا مَنْ فِي الْقِيَامَةِ مُلْكُهُ ... اوج پادشاهی در قیامت.

یا مَالِكِ الْمُلْكِ ... ای مالک مملکت بی کرانه وجود

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ... مالک روز دین

سُبْحَانَ الَّذِي بَيَّدَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ



چو نقطه ... گفتمش: اندر میان دایره‌ای!

به خنده گفت: که ای حافظ، این چه پرگاری ست؟

می بینی که حافظ، هم ... کم می آورد! ... حتی تعبیر نقطه مرکز در میان دایره خلقت،

نیز، نارسا ست.

تعابیر ما ... همه، ناقص اند ... کم اند! ما، ذره ایم. خداوند، بی نهایت است و خالق

ذرات، که اراده‌ی ظهورند!

منزلی ... وجود ندارد. منزل، انسان است. راهی وجود ندارد. راه، انسان است...

رهروئی وجود ندارد. رهرو ... توئی!

حقیقت هر انسانی، همان نفخه‌ی الهی است که مانند نور، در اعماق وجود انسان،

روشن است.

مَا، شَيْءٌ هَسْتُمْ وَ هَسْتِي اَشْيَاءٌ، نَفْسُ الرَّحْمَانِ اَنْد

بشناسیم و فهم کنیم که شیئی هستیم و لا شیئی! تا، رَبِّ، را بشناسیم. هاله‌ی قدسی و

۱. حشر، ۲۲. آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای اوست.



نورانی که اطراف بدن ما را گرفته، فقط به ما انسان ها، منحصر نیست. حیوانات و پرندگان و دیگر موجودات، هم، با شدت و ضعف، آن را دارند. حتی درخت ها و سنگ ها و صخره ها، هم ... همه ی اشیاء ... گرچه این هاله ی نورانی در انسان نیرومندتر است.



الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ نُفُوسِ الْخَلَائِقِ

شهود همه نفوس زنده، راه های شناخت حق اند!

هرگز ... که دیده باشد؟ جسمی ز جان، مرکب! (نفوس خلائق)

بر دامشش، مباد! ازین خاکیان، غباری!

در بوستان ... حریفان، مانند لاله و گل

هریک ... گرفته جامی! بر یاد یاری! (عدد نفوس الخلائق)

چون این گره گشایم، وین راز چون نمایم؟

دردی! و سخت دردی! کاری و صعب کاری!



خلقت ... راز است!

امام صادق علیه السلام فرمود: تَعْرِفْ نَفْسَكَ بِه. وَلَا تَعْرِفْ نَفْسَكَ مِنْ نَفْسِكَ

بشناس خودت را به او! و محدود نکن شناخت نفست را .. فقط از نفست!

و ... در این جا، نکته های نا گفته، بسیار است.

خطای چشم یا خطای ذهن هست؟ اینکه طلوع خورشید را از دل دریا

می پنداریم.

مگر نه دریا ست که به دور خورشید گردان، دو، چرخه می زند.



نوید داد که عام است فیض رحمت او^۱

... خدا، خدای همه است.

در دعای کمیل، خدای را غایت آمال العارفین خوانده‌اند. نهایت آرزوهای عارفان! تو را... خدایا، نه از ترس عذاب دوزخ و نه به طمع نعیم بهشت! که سزاوار پرستش می‌دانم... تو را.. خدایا... قبل از هر چیز... با هر چیز... و بعد از هر چیز... تو را حاضر می‌دانم. خدای عاشقانه عارفان.. و نه خدای عاقلانه متکلمان! را می‌جویم.



۲۶۷

پس از نافرمانی آدم و حوا، که به اغوای شیطان بود،

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ، فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^۲؛

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد.) و خداوند

توبه او را پذیرفت...»

کلمات؟!

و چرا از توبه‌ی حوا، حرفی زده نشده؟

آدم، اما آدم‌گونه گفت: إِنَّا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا... از جانب خود و حوا، پوزش خواست. نتیجه باید گرفت که در ساحت قرآن کریم، جز خداوند سبحان... هیچ چیز مقدس نیست.

و تنزیه خداوند در دیدگاه عارفان، با ﴿هو اضحک و ابکی﴾ قابل جمع است و بس! نویسنده و کارگردان و تهیه کننده فیلم آفرینش، فقط اوست که بی شریک است و

صاحب ولایت مطلق!

خداوند در تورات موسی... يَهُوَه / اَلُوهِيم

قبل از همه چیز، او، اَلُوهِيم، موجودی ست که ایجاد کرد، یعنی چیزی به وجود

۱. حافظ.

۲. بقره، ۳۷.





نیارود، بلکه استقص زمین و استقص آسمان را از اصل مجهول، مبدل به شیئی کرد.
از اصل مجهول، مبدل به شیئی کرد. یعنی چه؟
در بیان عارفان، موجودات، از ازل در کارگاه نیستی هستی و علم الهی موجوداند.
امام علی علیه السلام فرمود:
أَحَالِ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا؛
هر چیزی در وقت خودش، خواهد آمد.
از عدم تا به وجود! با فرمانِ کُن ... فَيَكُونُ!



نظریه وحدت قاره‌ها در زمان‌های بسیار قدیم ... و نیز وحدت منشأ انسانی
نژادها، تکرار مفاهیم خلقتی واحد در کتب مقدس ودا، اوستا، صحف، تورات، انجیل
و قرآن کریم، اصل برادری انبیاء با مردم در بینش عرفان توحیدی...
تفکر در نمایشگاه از دایناسورها تا نهنگ‌ها که، سخن از کشف فسیل‌های
حیوانات عظیم الجثه، بازمانده از چهل میلیون سال قبل دارد ... بیانگر چه رازهایی
هستند؟

بنگرید به دیدگاه حرکت جوهری اشیاء در نظریه صدر المتالهین، و... نیز مقوله
حرکت دهری اشیاء در تصوف، همچنین گفتمان پلورالیسم دینی معاصر در بین
روشنفکران اومانیسم.

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۱

«... یا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُقِيمٌ»^۲

اینک ... ذهنیت‌ها از تنگ دیدن، رها می‌شوند.
سخن از آغاز خلقت نیست. از آغاز اطوار خلقت‌ها در لحظه هر آفرینشی
است. فهمیدی!

هر لحظه فیض است. هر لحظه (خلق جدید) است. هر لحظه، آغازی نوین است.
خالق، همیشه در امر خلق کردن است... کُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ / هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

۱. حدید، ۳. اَوَّلُ و آخِر و پیدا و پنهان، او (خداوند) است.

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای جوشن کبیر.

خداوندا ... حالم، چنانست که می دانی!
و اعمالم، چنین خراب است که می بینی؟
نه پیشانی سجده گذار ... نه دل مطیع ... و نه زبان شا کر! ... فقط، توشه ام اندیشه ای
وحدت نگر است!

چه کنم ضعف هایم را؟ ... یا أرحم الراحمین!
دل آگاهی ... درک حضور ... هوشیاری درون ... فهم برین، را کشف باید کرد.
نه ایجاد! ... زیرا دل، در وجود ما، هست.
همانند همه قوانین دیگر خداوند... که دانشمندان بشری، تدریجاً ... فقط، کشف
می کنند ... و نه ایجاد!

۲۶۹ کشف قوانین، کار دانشمندان و مکتشفین بشری است. ولی وضع قوانین در
طبیعت، فقط کار اختصاصی خالق است.
قرآن، اما به کیفیت، عنایت دارد ...
و نه به کمیت!

یک آیه را ... با تدبیر و تأمل، باید فهم کرد ... چه سود که هزار آیه را ... از روی عادت
یا برای ثواب، بخوانیم و نفهمیم!

بیان قرآن، تبیین قوانین خلقت برای سعادت انسان است.

سفره ای ساده برای دل انسان ... اما حلال و پاک

دلی ... سپاس گذار حق، که حق، فرصت اندک حیات، را به ما داده!

تسلیم ... اسلام ... مُسلِم ... در برابر خالق، رازق، ممیت، محیی، رئوف، رحیم،
رحمان، مالک، ملک، و دود، کریم.

چرخه ی حیات .. عادت چشم بی بصیرت ما شده. دوباره و این بار، با چشم شسته
شده از عادت، چرخه را شهود کنیم.

مگر نه رویش نبات، پاسخی است به محبت خورشید!

مگر نه جهان بی کرانه، مسحور سنت های خداوندی است؟

یا مُقَلَّب، قلب من در دست توست! ... یا مُحوَّل، حال من، سر مست توست!



چه کار حکیمانه‌ای کرده‌ای با خلقت کهولت و آفرینش مرگ!

﴿أَوَلَمْ نَعْمِرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟﴾^۱؛

«هرکس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانی کودکی باز

می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند؟!»

اگر پیر شدن، فرتوتگی و ضعف تن (آنروپی) نبود. نوبت ما چگونه به سر می‌آمد؟ و نوبت دیگران، چگونه می‌رسید؟

جهان، فرم‌بندی همه چیز، را از تو، دارد...

گرچه، رهائی انسان، گسستن از فرم‌ها و پیوستن به هوست!

خدایا ... به خواب‌بندگان، آرامش و به بیداری‌شان، آسایش و به زندگی‌شان،

عافیت و به رزق‌شان، برکت عنایت فرما.



﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾^۲؛

«و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب

منزه است...»

پادشاه سرمد جهان هستی.

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۳ ...

سلام ... نامی زیبا از جمله‌ی اسماء الحسنای الهی است.

سلام ... ذکری است که هنگام ورود به مسجد الحرام، می‌گوئیم:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ ... خداوندا، تو ... سلام هستی.

و مِنْكَ السَّلَامُ ... و سلام، همه، از تو است.

و إِلَيْكَ تَعُودُ السَّلَامُ ... و سلام‌ها، همه به سوی تو بر می‌گردند.

و عده گاه انسان با خداوند کجاست؟ ...

لیبک. الی دارالسلام لیبک ... و اللَّهُ يَدْعُوا إِلَيَّ دَارَ السَّلَامِ

۱. یس، ۶۸.

۲. حشر، ۲۳.

۳. اعراف، ۱۸۰. خداوند را به نام‌های زیبایش بخوانید.



سلام، ... ذکریست که در آرامستان می‌خوانیم: با مفاهیمی سرشار از وحدت
نگری.. توحید وجود.. همه از توئی!

السلام علی اهل لا اله الا الله ... سلام بر آنان که اهل لا اله الا الله اند.
من اهل لا اله الا الله ... سلام بر شما، از طرف ما که اهل لا اله الا الله هستیم.
یا اهل لا اله الا الله ... ای کسانی که اهل لا اله الا الله هستید.
بحق لا اله الا الله ... به لا اله الا الله سوگندتان می‌دهیم که:
کیف وَجَدْتُمْ قول لا اله الا الله؟ ... چگونه یافتید گفتار لا اله الا الله را؟
من لا اله الا الله ... از سوی لا اله الا الله
یا لا اله الا الله ... ای خداوند، ای لا اله الا الله.

۲۷۱

بحق لا اله الا الله ... به لا اله الا الله سوگندت می‌دهم (قسم به خودت)
اغفر لمن قال لا اله الا الله ... ببخشای هر گوینده‌ای که گفته است: لا اله الا الله
واخشُرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله. محمد رسول الله. علی ولی الله و ما را در شمار
گویندگان.. محشور فرمای!



اُشو راجنیش، عارف هندی معاصر، برداشتی کیهانی از این بیت حافظ دارد:

حدیث از مطرب و می، گو و راز دهر، کمتر جو!

که کس نگشود و نگشاید، به حکمت، این معما را

جهان هستی، حرکات لاینقطع، لحظه به لحظه و موزون اطواری مطرب هستی
است.

رقص خداوند ... حرکات طبیعت و ماوراء طبیعت در عوالم هستی هست.

جهان، اثر نقش خداوند نیست که بر بوم هستی نقاشی شده باشد. زیرا نقش، از
نقاش جداست. و در واقع دو چیزاند.

بلکه جهان هستی، نمود رقص خداوند است که با حرکات پیوسته و بدون
گسست، از رقص، لحظه به لحظه، سر می‌زند
و حرکات رقص و رقص هر دو، یکی هستند.



به دنبال گشودن راز دهر نباشیم، که نا گشودنی ست.
از مطرب هستی بگو. و از می عارفانه ی که طرب مستی را از مطرب هستی فهم
کند.
بنگرید:

﴿ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ ﴾

« ... خداوند، نه خستگی دارد و نه خواب! »

﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾

« ... بودش موجودات، همه، از اوست. »

﴿ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ﴾

« ... تحولات و انرژی‌ها، همه از ... اوست. »

﴿ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾

« ... او، در هر لحظه، در کاری است.

هر لحظه، آفرینش جدیدی ست! »

﴿ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ﴾

« ... ظاهر جهان و باطن جهان ... همه، اوست! »

﴿ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ﴾^۱؛

« ... خداوند، با شما هست. هر جا که باشید. »

﴿ وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَفْعَلُونَ ﴾

« .. خدا، خالق شماست و آنچه انجام می‌دهید. »

﴿ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ﴾

« ... همه ی امور، از نزد خداوند است. و همه، خیر است. »

﴿ هُوَ الَّذِي بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ﴾

« ... ابتدای خلقت و بازگشت نهائی جهان، بدست اوست. »





در تمامی کلیساها، تندیس عیسی بر صلیب و مجسمه‌ی مریم با نوزادش نصب‌اند و مسیحیان این دورا عبادت می‌کنند و حاجت می‌خواهند.

در معابد بودایی و عبادت‌گاه‌های مذهب هندو، نیز تندیس‌های دست‌ساخته از بودا و خدایان هندی پرستش می‌شود. فرمود:

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾؛^۱

گفت: «آیا چیزی را می‌پرستید که با دست خود می‌تراشید؟! * با اینکه خداوند هم

شمارا آفریده و هم بتهایی که می‌سازید!»

اکنون توحید را در وجود بهتر می‌توان درک کرد.



فرمود: تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ

فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ، لَا يَزِدَادُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا^۲

در خلقت مخلوقات و آفرینش موجودات، سخن گویند ولی در ذات خدا، لب را فرو ببندید.

زیرا سخن گفتن در ذات خداوند، سخنگو را حیرت افزاید.

فرمود: تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ

درباره‌ی آفرینش و شگفتی‌های همه چیز، سخن بگویند ولی در ذات خدا، لب را فرو ببندید.

فرمود: أَيَاكُمْ وَ التَّفَكْرَ فِي اللَّهِ

و لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ

فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ

هشدار در فکر کردن درباره‌ی ذات خداوند

اما، برای فهم عظمت خداوند، عظمت آفرینش را بنگرید.



۱. صفات، ۹۶-۹۵.

۲. معانی‌الاجتار، ۱۵۱.

چگونه موجود محدود، وجود نامحدود را تواند فهمید؟
چشم، از شدت نزدیکی، خود چشم را نمی تواند درک کند
چشم، می تواند خورشید را در شدت نورانیت آن ببیند
چگونه انسان می تواند قدرت لایزال روشنایی بخش به خورشید را فهم کند؟

هُوَ. هُو. هُو. هُو. هُو.



﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ
الْمُتَكَبِّرُ﴾^۱ ... ﴿هُوَ الْعَلِيُّ الْعَلِيُّ...﴾^۲ ﴿هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳
﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾^۴ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا
زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾^۵ ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِيُّ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۶

﴿هُوَ الَّذِي ارْسَل رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ﴾
﴿هُوَ انشأكم من الارض و أستعمرکم فيها﴾. ﴿هُوَ الَّذِي جعل الشمس ضياءً و القمر نورا و قدره
منازل ..﴾

﴿هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. ﴿هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾. ﴿هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾. ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾
﴿هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ. ثُمَّ يُعِيدُهُ. ﴿هُوَ الْغَنِيُّ﴾. ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۷
﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ﴿هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۸
﴿هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾^۹ ﴿هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾. ﴿هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾. ﴿هُوَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ﴾. ﴿هُوَ
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^{۱۰} ... ﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ. هُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^{۱۱}

۱. حشر، ۲۳.
۲. بقره، ۲۵۵.
۳. حدید، ۳. اول و آخر و پیدا و پنهان، او (خداوند) است.
۴. اعراف، ۱۸۹.
۵. حشر، ۲۴.
۶. حشر، ۲۲. آنچه در آسمانها و زمین است برای اوست.
۷. یونس، ۵۶.
۸. روم، ۵۴.
۹. ق، ۱۶. ما از رگ گردن به شما نزدیک تریم.
۱۰. یونس، ۲۲.



﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾^۱! ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ

وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا﴾^۲

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾^۳. ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلْقَ فِي الْأَرْضِ﴾^۴

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ

وَالرِّمَّانَ...﴾^۵

﴿هو بكل شئى عليم.

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾^۶

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا﴾^۷

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ...﴾^۸

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾^۹

﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^{۱۰}

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ﴾^{۱۱}

﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾^{۱۲}

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا...﴾^{۱۳}

رطب و یابس کنایتی است از کل آفرینش، با همه چیزها و همه وقایع، همه ریز و

درشت‌ها و خشک و ترها، لوح محفوظ، روشن و آشکار، همه چیز آفرینش که در

علم الهی، حفظ است.

نویسنده کتاب رطب و یابس و لوح محفوظ، تهیه کننده، کارگردان و مجری این

۱. آل عمران، ۶. او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می‌خواهد تصویر می‌کند.

۲. یونس، ۶۷.

۳. اعراف، ۵۷.

۴. فاطر، ۳۹.

۵. انعام، ۹۹.

۶. انعام، ۹۷.

۷. انعام، ۹۹.

۸. انعام، ۷۳.

۹. انعام، ۶۱.

۱۰. انعام، ۱۸.

۱۱. انعام، ۶۰.

۱۲. انعام، ۳.

۱۳. انعام، ۲.



کتاب، خداوند خداست.

سعدی فرموده:

بر احوال نابوده، علمش بصیر بر اسرار ناگفته، لطفش خبیر

رحمت و برکت و رزق رسانی را بر خود واجب شمرده

﴿ كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ ﴾^۱

﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾^۲

خداوند، ساقی است

﴿ وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴾^۳

با ... شیخا کبر عرفان اسلامی، محی الدین ابن عربی، هم آوازه شویم:

قلب من، پذیرای همه صورت‌هاست ... هو المصوّر

قلب من، چرا گاهی ست برای غزالان وحشی، و صومعه‌ای ست برای راهبان

ترسا.

معبدی است برای بت پرستان، و کعبه‌ای ست برای حاجیان ...

قلب من، الواح مقدس تورات است و کتاب آسمانی قرآن مجید!

دین من، عشق است. آدینُ بدینِ الحُبِّ و مرکب عشق، مرا به هر کجا که می‌خواهد،

می‌برد.

و ... این است ایمان و مذهب من!^۴



جهان را از دریچه‌ی چشم خداوند باید نگریست ... از بینائی دل

تَوْهُمُّ است! گر گمان کنیم که فقط با زهد و ریاضت و کسب ثواب، بیشتر مشمول

رحمت خدا می‌شویم.

تمرین‌ها را هدف نگیریم.

برای انسان، جز سعی و تلاش خودش بهره‌ای نیست.

۱. انعام، ۱۲.

۲. ذاریات، ۵۸.

۳. انسان، ۲۱.

۴. ترجمان الاشواق (محی الدین ابن عربی)



برای کسی که نیستی در هستی را می فهمد، هیچ چیز حجاب دیدن حق نباید باشد. همه چیز در هستی، انسان را به خدا توجه می دهد. اگر با چشم دل نگریسته شود. مگر نه؟

ندانستن، راه دانستن درست است. نباید به محفوظات خویش مغرور شد. راه ندانستن خود ... راه درست است. البته می توان همه چیز را یاد گرفت و به همه چیز توجه کرد و همه چیز را ستایش نمود. ولی ...

باید خود را از دانسته هایمان آبله کنیم.
مولانا:

۲۷۷

خویش عریان کن از فضل و فضول تا کند رحمت به تو هر دم نزول

مگر نه همه ی آنچه را که ستایش کرده ایم، خود، ستایشگر خداوند هستند؟ نور و ظلمت، زندگی و مرگ، فقر و ثروت و حتی شیطان نیز؛ همه به امر تسبیح حق مشغول اند. طوعاً و کرهاً

همه ی جو بیارها به رودها و همه ی رودها به دریاها می ریزند. با وجود این ریزش ها، دریا هرگز پُر نمی شود.

آن هائی که نمی دانند خداوند در همه جا حضور دارد. به اعمالی جانکاه متوسل می شوند تا بلکه خدا را بیابند.

آن ها درباره ی خدا بسیار می دانند، اما خدا را نمی شناسند.

زاهد، غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت^۱
تا وقتی به کسب ثواب و طمع رفتن به بهشت، کاری را انجام می دهیم ... در مسیری غلط هستیم.

یاد بگیریم هر کاری را بدون چشمداشت و بی چون و چرا ... خالص و بی ریا، انجام دهیم.

بفهمیم که خداوند، حافظ همه ی جهان است و خداوند ... خداوند همه هست!





... تو را دوست دارم زیرا به من آزادی داده‌ای که حتی بتوانم تو را نافرمانی کنم.
ای انجام دهنده وعده‌ها ... ای که هرگز خلاف نمی‌کنی!
ای وفا کننده گفتارها و بدل کننده بدی‌ها به خوبی‌ها
می‌خواهم مرا که در این سال‌های عمر، هنوز در آغازین راه نیایش تو هستم،
هدایت کنی.

به طوری که در پیچ و خم دنیا، راه تو را به راحتی بیابم و بشناسم.
خداوند! این بار هم بی مقدمه و سرزده، به سراغت آمده‌ام.
اگرچه دستم خالی ست. اما دلم پُر است.

اگر چه بندگی تو را نکرده‌ام، اما به خداوندیت اعتراف دارم.
اکنون، حالتی دارم و احساس غریبی به من دست داده ...
فقط تو می‌دانی که بر من چه می‌گذرد؟

کوله‌باری از رنج و بی‌مهری در سفر زندگی، خسته‌ام کرده،
با آن که راه نارفته بسیار دارم.

آفریدگارا، به نزدت آمده‌ام تا فکر کنم، از دل بی‌رحمی که با تشویش دگرگون
می‌شود و بازنگار و خوی زشت، پوشیده می‌گردد و چشمی که با گریه کردن از عشق
تو، خشک می‌شود.

ای خداوند، دلم به حال خودم می‌سوزد! می‌خواهم فریاد بزنم که با همه کار دارم
ولی کسی با من کار ندارد.

هر کس به کار خودش مشغول است. همه دل مشغولی خود را دارند.

حالا که نمی‌توانم فریاد بزنم. می‌نویسم. چگونه خاموش مانده‌ام؟

بار الها: وقتی یادت می‌کنم، خودم را در قله سادگی و کوهپایه کودکی می‌بینم.

تا، تو در همسایگی احساس هستی، می‌خواهم نوشته‌هایم در سایه دیوار به دیوار
تو، آرام گیرد.



در این دنیای رنگارنگ، هیچ رنگی بهتر از یکرنگی نیست

و یکرنگی، مگر نه همان بی رنگی ست؟

خدای من: مرا که کویرستان نیازم، به سرزمین ناز سبزت ببر، تا پیوسته شاهد یک

فصل باشم. فصل سبز همیشه بهارم! خالقم، عشقم، مونس تنهایی من

از من، فقط همین کلمات نامفهوم و درهم آشفته، بر می آید تا از تو بگویم،

اگر چه از تو دور مانده‌ام ولی ... هرگز نمی‌خواهم جدائی و بی تو بودن را تمرین

کنم.

أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَيْكَ

خدایا: می‌خواهم دمی در هوایت تنفس کنم.

ببخش که گفتمانی همچون شبان مولانا، در مثنوی شریف دارم.

ناچارم که در خامی خود، از کلمات تو و من بگویم...

می‌خواهم هرگاه چراغ دلم کم‌سو شد، ذره‌ای از آفتاب وجودت را بر دلم بتابانی.

می‌دانم که بی‌ادبم، تو ببخشای.

تا از گرمای با تو بودن، روشن و نورانی گردم. **يَا رَبِّ ... مَرَاتِنَهَا مَكْدَار!**



طواف تنها، برای خداست. هفت بار، یعنی عدد بی‌نهایت، عدد تکرار، هفت

طواف، هفت سنگ، هفت سعی، در بیت الله خانه ناس، فقط به گرد نشانه او، بگرد.

زیرا کعبه سنگ، فقط نشانی ست. تا راه گم نشود! به غیر خدا، اصلاً، دور هیچ کس و

هیچ چیز، مگرد! **﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾**^۱. اولین بنا، برای ناس!



حافظ را بوسه می‌دهم: جنگ هفتاد و دو ملت ... همه ... را، عذر بنه.

چون ندیدند حقیقت ... ره افسانه زدند.

فقط حقیقت بالاتر از فرقه‌اندیشی مطرح در عرفان را بچسبیم ...

زیرا **﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾**^۲

۱. آل عمران، ۹۶.

۲. مؤمنون، ۵۳. هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند!





حقیقت، معرفت الله ست و عبودیت مخلوق در برابر خالق که این غایت هدف پیامبران و اولیاء بوده است.

وقت محدود انسان، ارزشمندتر از آنست که مصرف بازی خوردن در دعوای فرقه‌ای و طایفه‌ای شود.

به راستی امامان اهل البیت، که نقش اصلی را در حفظ خلوص پیام پیامبر، در طول دو قرن و نیم داشته‌اند.

از جهل جاهلان و تعصب منکران و دشمنی ستمگران، از یک سو، و افراط‌گالیان و دوستان نادان و غوغاگران تزویرکار از دیگر سو ... چه‌ها کشیده‌اند!

مدح ... ستایش ... عبادت و استعانت.

مدح و ستایش ... فقط برای ذات اقدس خداوندی ... سزاوار است و بس! فرمود:

الحمد لله. رب العالمین!

عبادت نیز، فقط برای خداست و کمک خواستن، همچنین است

إياك نَعْبُدُ وإياك نَسْتَعِينُ.

پاره کنیم حجاب پندارهای غالیانه، اوهام بی‌اساس .. ستایش‌های بی‌پایه .. القاب و عناوین پر طمطراق ولی تو خالی را، که بیهوده ... نثار انسان‌های میرا، ناپایدار و متغیر و متلون می‌کنیم.

فرمود: تلك الدار الآخرة. نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً

زیان ستایش‌های چاپلوسانه و تملق‌های ریاکارانه، برای مخلوقات میرا، بسیار ویران‌گر هستند.

زیرا ... از وفور مدح‌ها ... فرعون شد

كُنْ ذَلِيلُ النَّفْسِ، هُوناً لَا تَسُدُّ!

می‌بلرزد عرش، از مدح شقی **بدگمان گردد، ز مدحش، متقی^۱**

الحمد لله، درسته که خداوند نیازی به مدح و عبادت ما، ندارد اما، راه نیایش را به

انسان، نشان داده.

۱. مثنوی مولوی، دفتر اول.

در کتابخانه مسجد النبی بودم، چند حدیث در کتب معتبر قدمای عالمان اهل سنت یافتیم که برای من جالب بودند ...

و ... اینجا، آن‌ها را با آدرس دقیق آورده‌ام ... ره آوردی از سفر عمره ۸۹ برای ماندگاری در این نوشتار:

کتاب البِدَايَةِ وَ النِّهَايَةِ - از ابن کثیر - جلد ۹ - صفحه ۲۸۳
ذِکْرُ الْاِخْبَارِ عَنِ الْاِثْمَةِ الْاِثْنِي عَشَرَ، الَّذِينَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ



فی صحیح البخاری ... من حدیث شعبه و فی صحیح مسلم ... من حدیث سفیان کلاهما ... عن عبدالملک بن عمیر ... عن جابر بن سمره
قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

۲۸۱



کتاب الفِتْنِ وَ المَلَا حِم:

قال رسول الله ﷺ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْخُلَفَاءِ، عِدَّةٌ اصْحَابِ مُوسَى. (اثني عشر)



فی سنن ابو داود:

رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، حَدِيثَهُ، ابْنِ عَبَّاسٍ، كَعَبِ الْاِحْبَارِ، قَالَ ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينَ قَائِمًا، حَتَّى يَكُونَ عَلَيْهِمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً أَوْ اَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.



فی سنن ابو داود: قال رسول الله ﷺ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا كَثْرًا ظَاهِرًا عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ.

برادران اهل سنت، ۱۲ خلیفه از کجا خواهند آورد؟ دقت شود که خلیفه پیامبر یادآور منش رفتاری و اخلاقی اوست.

مگر نه آنان، خود، از پیامبر نقل کرده‌اند که خلافت ۴ نفره خلفای راشدین ۳۰ سال است؟ و بعد از آن، سلطنت موروثی خواهد بود؟



ساقی و ساغر ...

شاهد و شراب ...

هستی بخش هستی ...

جانِ موجودات، روح جهان، حیّ حیات بخش

یا اِلَه العالمین ... معبود همه عوالم وجود

یا عافياً عَنِ المجرمین ... عفو کننده مجرمان

یا ارحم الراحمین ... رحم کننده تر از همه رحم کنندگان

یا اجود الاجودین ... بخشنده ترین بخشندگان

یا أبصر الناظرین ... بیناترین ناظران

یا مُنتهی رغبة الراغبین ... انتهای انگیزه مشتاقان

یا هادی المُضلّین ... راهنمای گمراه گشتگان

یا ملجاء الاملین ... پناهگاه آرزومندان

یا أمل المُشتاقین ... آرزوی مشتاقان

یا غایة الطالین ... هدف جویندگان

یا غیاث المُستغیثین ... فریادرس فریادرس طلبان

یا عصمة الخائفین ... زمام آرامش ترسویان

یا قُرّة عین المساکین ... ای نورچشم بیچارگان

یا عزّ المسلمین ... ای عزت مسلمانان

یا أمان الخائفین ... ای پناهگاه امن ترسویان

یا مَنْ لا یحتاج إلى التفسیر و السؤال ای کسی که به سؤال و تفسیر، نیازی نداری!

شیئی، اشیاء، مخلوقات، موجودات .. همه، فقط نشانه اند زیرا همه .. هرچه دارند

از اوست!



شمارش عدد چیزها را، نعمت‌ها را، تا بی‌نهایت، بشمار! چگونه می‌توانی؟

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۱

این سخن، از بررسی و در کنار هم فهمیدن کریمه‌های قرآنی و ادعیه بازمانده از امامان اسلام، فهم می‌شود.

و ... از فهم این سخن، توحید و جود ادراک می‌شود. مقوله‌های مربوط به شیئی را در آیات و ادعیه بنگرید: یا مَنْ کل شیئی، خاضع له / همه چیز، برای خدا، خاضع اند.

یا مَنْ کل شیئی، کائن له / بودش همه‌ی چیزها، برای خدا هستند.

یا مَنْ کل شیئی، موجود به / همه‌ی چیزها، به وجود خدا موجوداند.

یا مَنْ کل شیئی، منیب الیه / همه چیز، به سوی خدا، گرایش دارند.

یا مَنْ کل شیئی، خائف منه / همه‌ی چیزها، از خدا، حساب‌برند.

یا مَنْ کل شیئی، قائم به / همه چیزها، به قدرت خدا بر سر پا ایستاده‌اند.

یا مَنْ کل شیئی، صائر الیه / همه چیزها، به سوی خدا صیوروت دارند.

یا مَنْ کل شیئی، یسبح بحمده / همه چیزها، در تسبیح و ستایش خدا هستند.

یا مَنْ کل شیئی هالک الا وجهه / همه‌ی چیزها، هلاک می‌شوند، جز وجه الله!

یا مَنْ مُلکه قدیم .. ملک خدا، همیشه از آغاز، بی‌آغاز بوده و خلقت، فقط فاصله

اراده فاعل با فعل است.

یا مَنْ لا مُلک الا مُلکه ... مملکتی جز مملکت خداوند نیست!

یا مَنْ لیس له شریک فی المُلک ... شریکی ندارد. و به همین دلیل شرک را

نمی‌بخشاید.

یا مَنْ له ملک لا یزول ... مملکت خدا، زوال ناپذیر است.

یا مَنْ هو فی ملکه مقیم ... ای آن که در مملکت خویش، اقامت داری، جهان در جهان

آفرین است.

یا مَنْ لا یدوم الا مُلکه ... ای آن که هیچ مملکتی، جز مملکت تو، پایدار نیست.

یا مَنْ فی القيامة مُلکه ... ای آن که فرمانروائی مطلق تو، در قیامت حسابرسی است.



آن گاه، در می یابی که آفریننده و پرورنده: و اَلْهَمَّهَا فَجُورَهَا و تَقْوِيَهَا، نیز، خداوند است.

ما، نما هستیم و هستی هستی ها ... نَفْسُ الرَّحْمَانِ! است.

بفهمیم که از خود هیچ نداریم تا به رَبِّ هستی معرفت یابیم.

هیچا گر سایه دارد، ما آن سایه ایم. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱

ما، عدم هائیم، هستی ها، نما تو، وجود مطلق و فانی نما^۲

ما ... از خود، هیچ نداریم. پس هیچ هستیم. نما هستیم. هستی نمائیم. فناپذیریم ...

اصلا سایه ایم. ما ... اگر نما هستیم ... نمای هستی ما ... هم، همه از اوست.

رَبِّ، خالق، رازق، محیی کل شیئی

۲۸۵



من حقیقی در هستی، فقط اوست. انا الله، انا، نحن، ﴿خَلَقْنَا﴾، بعثنا، انزلنا

وقتی می گویم: (من)، این (من) در حقیقت، اعتباری است. من واقعی، فقط،

خداوند است که (من) سرمدی است.

یا مَنْ خَلَقَ الْاَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ ... ای آن که چیزها را، از عدم، کارگاه نیستی، پدید

آورده ای!

یا مَنْ خَلَقَ الْاَشْيَاءَ از واجا ... ای آن که چیزها را زوج آفریده ای.

یا مَنْ نَفَذَ فِي كُلِّ شَيْءٍ امره ... ای آن که فرمانت در همه چیز، نافذ است.

یا مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلَالَةٌ ... ای آن که همه چیز، دلیل وجود توست.

یا مَنْ اَظْهَرَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لُطْفَهُ ... ای آن که لطف تو در تمام چیزها، هویدا است.

یا مَنْ احسن كل شیئی خلقه ... ای آن که آفرینشت در همه چیز، بهترین است.

یا مَنْ لِحَقِّ بَکَلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ ... ای آن که علم تو، به همه چیز ملحق است.

یا مَنْ بَلَغْتَ الیٰ كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ ... ای آن که قدرت تو به همه چیز می رسد.

یا مَنْ اِنْقَادَ كُلِّ شَيْءٍ لِامْرِهِ ... ای آن که فرمان تو، در همه چیز مطاع است.

۱. آل عمران، ۱۸۵.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول.





یا مَنْ هو علی کل شیئی شهید... ای آن که حضور تو، در- و - بر همه چیز است.
یا مَنْ هو علی کل شیئی قدیر... ای آن که قادری بر همه چیز!
یا مَنْ جعل لکل شیئی قدرا... ای آن که برای هر چیز، قدر و اندازه قرار داده‌ای.
یا مَنْ جعل لکل شیئی امداء... ای آن که برای هر چیز، مدتی را قرار داده‌ای.
یا مَنْ احاط بکل شیئی علما... ای آن که علم تو بر همه چیز احاطه دارد.
یا مَنْ أحصى کل شیئی عددا... ای آن که حساب همه چیزها را داری.
یا کافیا مِنْ کل شیئی... اَلیس الله بِکافی عَبدِه!... فقط او، کفایت می‌کند انسان را.
یا مَنْ لا یخفی علیه شیئی... ای آن که هیچ چیزی بر تو مخفی نیست.
یا قائما علی کل شیئی... ای آن که همه چیز را برپا نگهداشته‌ای.
یا مَنْ لا یشبهه شیئی... شباهتی بین موجودات و خالق موجودات نیست!
یا مَنْ لا یزید فی مُلکه شیئی... ای آن که چیزی در خزینه‌های ملک او زیاد نمی‌شود.
یا مَنْ لا ینقص مِنْ خزائنه شیئی... ای آن که از خزینه‌های نعمت او، چیزی کم نمی‌شود.

یا مَنْ لیس کمثله شیئی... ای آنکه هیچ چیزی مانند او، نیست... که او، چیز نیست!
یا مَنْ لا یَعزُبُ عنِ علمه شیئی... ای آنکه هیچ چیزی در علم او، غایب نیست.
یا مَنْ هو خبیر بکل شیئی... ای آن که از همه چیز باخبر است.
یا مَنْ وَسِعَتْ رحمته کل شیئی... ای آن که رحمت او به وسعت همه چیز، فراگیر است.
یا مَنْ اول کل شیئی و آخره... ای آن که قبل از همه چیز و بعد از همه چیز هستی!
یا مَنْ تواضع کل شیئی لعظمته... ای آن که همه چیز در برابر عظمت تو، متواضع‌اند.
یا مَنْ استسلم کل شیئی لقدرته... ای آن که همه چیز در برابر قدرت تو، تسلیم‌اند.
یا مَنْ ذل کل شیئی لعزته... ای آن که همه چیز در برابر عزت تو، ذلیل‌اند.
یا مَنْ خضع کل شیئی لهیبتہ... ای آن که همه چیز در برابر هیبت تو، خاضع‌اند.
یا مَنْ انقاد کل شیئی مِنْ خشیتہ... ای آن که همه چیز در برابر خشیت تو، مطیع‌اند.
یا مَنْ هو رب کل شیئی... ای آن که پروردگار همه چیز هستی.
یا مَنْ اله کل شیئی... ای آن که معبود همه چیز هستی.

یا مَنْ خالق کل شیئی ... ای آن که آفرینشگر همه چیز هستی.
 یا مَنْ هو صانع کل شیئی ... ای آن که سازنده همه چیزها هستی.
 یا مَنْ هو قبل کل شیئی ... ای آن که قبل از خلقت همه چیز، بوده‌ای.
 یا مَنْ هو بعد کل شیئی ... ای آن که بعد از فنای همه چیز باقی هستی.
 یا مَنْ هو فوق کل شیئی ... ای آن که بالاتر از همه چیز هستی.
 یا مَنْ هو عالم بکل شیئی ... ای آن که دانا به همه چیز هستی.
 یا مَنْ قادر علی کل شیئی ... ای آن که قدرت مند بر همه چیز هستی.
 یا مَنْ هو یقی و یفنی کل شیئی ... ای آن که بقاء و فنای همه چیز به فرمان توست.
 یا مَنْ هو بکل شیئی علیم ... ای آن که همه چیز را در علم خود، داری.
 یا اله کل شیئی و ملیکه ... ای آن که خداوند همه چیز و مالک همه چیز هستی.
 یا رَبِّ کل شیئی و صانع ... ای آن که پروردگار و سازنده همه‌ی چیزها هستی.
 یا باری کل شیئی و خالق ... ای آن که آفرینش‌گر و بوجود آورنده همه چیز هستی.
 یا قابض کل شیئی و باسطه ... ای آن که جمع‌کننده و بازکننده همه چیز هستی.
 یا مُبدئ کل شیئی و مُعیده ... ای آن که ابتدا‌گر و پایان‌بخش همه چیز هستی.
 یا مُنشئ کل شیئی و مُقدره ... ای آن که ایجاد‌کننده و تقدیر ساز همه چیز هستی.
 یا مُکَوِّن کل شیئی و مُحوله ... ای آن که بوجود آورنده و تحول‌بخش همه چیز هستی.

یا مُحیی کل شیئی و مُمیته ... ای آن که زنده‌ساز و مرده‌کننده همه چیز هستی!
 آیا یقین کردی که (من) در حقیقت هستی، فقط خداوند متعال است.
 من، من هائی که ما انسان‌ها، تصور می‌کنیم، منِ ذهنی ما هستند و تصادم و تزامم
 این من‌ها، گرفتارمان کرده!

این من، من‌ها، با مرگ، به هوا می‌روند. کاذب هستند. نیست می‌شوند. بازی ذهن
 خود را در طول زندگی، خورده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمود: لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین
 نه یکسره مجبوریم و نه یکباره به خود رها شده ... بلکه آمیزه‌ای از این دو هستیم.



انسانی بین جبر و آزادی!

بله، ما معمار سرنوشت خویش هستیم. زندگی، را ما می‌نویسیم. اما با تمام سرمایه‌هایی که او، به ما داده!

البته در چارچوب‌ها کله وجودی خلقت مان و اجبارهای ژن، خانواده، محیط، اخلاق، آموزش، پرورش، مذهب و دیگر پیرایه‌ها...
اما مولانا فرمود:

این که گوئی این کنم، یا آن کنم؟ خود، دلیل اختیار است، ای صنم
با این حال، جبرهای زیادی، وجود دارند که مولانا می‌پذیرد:

پرکاهم در مصاف تندباد خود ندانم در کجا خواهم فتاد
پیش چوگان‌های حکم لامکان می‌رویم اندر زمان و لا زمان



یک مهندس کشاورزی، در مقوله کشت، نیاز به زمین، شخم و شیار، بذر، آبیاری و آفتاب دارد. جبرها... اما... در انتخاب نوع محصول و زمان کاشت و کیفیت و کمیت برداشت، نیز اختیار و آزادی‌هایی دارد.

در مثال دیگری، راننده یک اتومبیل مجبور به رعایت مکانیسم راه‌اندازی، استارت زدن و قوانین حرکت خودرو هست، ولی در انتخاب راه حرکت و گردش به چپ یا راست و رفتن به جلو و عقب بردن ماشین، و... آزاد است.



عمل و عکس‌العمل، صدا و باز آمدن ندا، تاب و باز تاب کارها... از جمله قوانین و جبرها هستند.

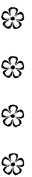
از مکافات عمل، غافل مشو گندم از گندم بروید، جو ز جو^۱



این جهان کوه است و فعلِ ما ندا سوی ما آید نداها را صدا^۲
اگر زیر گنبد مسجد بزرگ میدان نقش جهان اصفهان کسی را صدا کنی، هفت بار

۱. بیدل دهلوی.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول.



بازتاب صدايت را خواهی شنيد.

پس زیر گنبد مینای گردون سپهر، هر عملی را به انجام آوری، قطعاً عکس العمل آن را خواهی دید.

به زندگی نگاه کنید. مگر نه همانند بادی است که می‌وزد!
یکی، خنک می‌شود، یکی موهایش پریشان می‌گردد، یکی گرد و غبار به چشمانش می‌رود.



نیکلسون، شارح مثنوی مولانا: اسرار بزرگ عارفان که نباید به گوش مردم عوام می‌رسید، سه پایه داشت:

۲۸۹ ۱- **خدای جهان**، انسان را با قدرت شگرفی، وجود داد و این خلافت و امانت خدا، راز انسان است.

پس تو، برای استفاده از قدرت شگرف خویش، باید به قدرت‌های خود، پی ببری!
و برای پی بردن به قدرت خود، ناچاری که خود را بشناسی.
در خودشناسی، خواهی فهمید که تو، هیچی و همه داشته‌هایت را او به تو داده. آن گاه خدای را خواهی شناخت.

۲- **نه پاداش وجود دارد و نه مجازات!**

این تعبیرات مختلف پیرامون مرگ، قبر، عذاب، قیامت، برای رعایت کَلَمِ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ است.
بلکه آن چه که در واقع، وجود می‌یابد، فقط نتیجه اعمال است و تبلور آن‌ها!
این، جریده وجود خود انسان است که کشت کار، نوع کشت و کشت‌زار و برداشت محصول است.

همه اتفاقات را انسان رقم می‌زند و همه وقایع فیلم در انسان، اتفاق می‌افتد و در انسان، بهشت یا دوزخ می‌روید.

ما، خود حسابدار و حسابگر و بازرس وجود خویش خواهیم بود:

كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا



حرکات ما ... فیلم ماست ... و صدای ما، در جو زمین ماندگار خواهد بود.
 ۳- عمل کردن به احکام شریعت، لازم‌اند اما برای طی طریق طریقت و نهایتاً رسیدن به حقیقت مفیداند.
 حافظ فرمود:

صحبت حور، نخواهم که بود عین قصور با خیال تو، اگر، با دگری پردازم
 اسوه عارفان امیرالمؤمنین علیؑ نیز، صریح‌ترین انگیزه پرستش را بیان فرمود:
 عَبَدْتُكَ لَا خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
 فَعَبَدْتُكَ.

تورا می‌پرستم، نه برای ترس از آتش تو ... و نه برای طمع ورود در بهشت تو بلکه تو
 را سزاوار پرستش یافتم و تورا پرستیدم.

پس عبادات و طاعت‌ها، هم هدف نیستند بلکه وسیله نزدیک شدن و انس با خدا
 هستند. ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾^۲ ... خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید.

﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ﴾^۳ ... ما، مرگ را در بین شما تقدیر کردیم.

زندگی و مرگ، هر دو پدیده خلقت‌اند. دو آفریده‌اند. هم زندگی، خلقت است و
 هم مرگ، خلقتی است دیگر.

و البته همه چیز در آفرینش، بقاء و فناء خود را از فیض آن به آن و ابدی خالق دارد.

سُبْحَانَ اللَّهِ قَبْلُ كُلِّ أَحَدٍ ... پا ک است خداوندی که قبل از هر احدی است.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَعْدَ كُلِّ أَحَدٍ ... پا ک است خداوندی که بعد از هر احدی است.

سُبْحَانَ اللَّهِ مَعَ كُلِّ أَحَدٍ ... پا ک است خداوندی که با هر احدی هست.

سُبْحَانَ اللَّهِ يَبْقَى وَيَقْنَى كُلِّ أَحَدٍ ... پا ک است خداوندی که باقی می‌گذارد و یا فانی

می‌سازد هر احدی را.

و سُبْحَانَ اللَّهِ أَبَدُ الْأَبَدِ وَمَعَ الْأَبَدِ. مِمَّا لَا يُحْصِيهِ الْعَدَدُ وَلَا يُفْنِيهِ الْأَمَدُ وَلَا يَقْطَعُهُ الْأَبَدُ

۱. مائده، ۳۵.

۲. ملک، ۲.

۳. واقعه، ۶۰.



و یا ک است خداوندی که ابد ابدیت و با ابدیت است. آن سان که هیچ عددی نتواند آن ابدیت را بشمارد.

و سرآمد آن ابدیت، پایان ندارد. و هرگز آن ابدیت، گسست و قطع ندارد. و الحمد لله رب العالمین ... و سپاس، فقط خداوند راست که پروردگار همه عوالم وجود است.

و تبارک الله احسن الخالقین ... پر برکت باد نام خداوند که بهترین آفریننده، و تنها آفریننده است.

عرفان توحیدی ... یا ... توحید وجود، در سراسر آیات و ادعیه اسلام، تبلور و درخشش دارد.

۲۹۱

وہ! چه عظمت لایتناهی! فقط باید مفاهیم را فهم کنیم.

آن چه اندر و هم ناید، آن چه غیر قابل تصوّر است ... خداست! در بیانی نارسا، خداوند، خالق انرژی جاری تمام ناشدنی و قبض و بسط آن در جهان است.

راه انسان، برای شناخت خداوند خویش، البته دراز است و دشوار ... باید بفهمیم که در جان ما، خدا نشسته است.

اما، دیدنی‌های این راه، نیز بسیار است و گرانقدر ... بدیع است و دل چسب ... تماشائی است و لطیف!



در نگاه عاشقانه به جهان، بهتر می‌توان ظهور و حضور او را یافت. گرچه هرگز نمی‌توان ذات او را فهم نمود!

اما، زیبایی، روشنائی، آرامش و خوش حالی، فقط در تقرب انسان به خداوند، حاصل می‌شود.

عرفان، در بیان شرح اختلافات در بین موجودات عالم وجود، به اقتضای صفات و اسماء الهی حواله می‌دهد.

برخی صفات حق، نمودهای لطف‌اند. هُوَ اللّطِيف



و پاره‌ای از اسماء حق، مقتضی قهراند. هو القهار
و... البته همه صفات و اسماء حق، در به ثمر رسیدن مصالح خلقت، مأمورانند.



داستان پیل در مثنوی مولانا، و اختلاف دریافت‌های شخصی انسان‌ها به دلیل
وجود تاریکی غار ذهن... نماد اتاق فیل... اتکاء انسان‌ها بر لمس دست‌ها بر پیکر
بزرگ فیل در آن فضای بسته و ظلمانی...

تمثیل زیبایی ست برای نسبت ادراکات حسی ما... محدودیت حواس ۵ گانه‌ی
ما.

و نقدی گویا بر معرفت‌های گونه‌گون تقلیدی ظن‌های انسانی، درباره خداوند و
زندگی در (تمثیل پیل)

افرادی که در ظلمت ذهن، به درک لمسی خود از بخشی از هیکل فیل، تکیه کرده
بودند، در رویارویی روشنائی حقیقت و هوشیاری، با همدیگر مختلف العقیده شده
و در ستیز فکری افتادند.

یکی فیل را همانند بادبزن و دیگری، فیل را مانند ستون و سومی، مثل خرطوم...
یافته بودند.

در این داستان مثنوی، فیل... شاید رمزی از خلقت باشد... شاید رمز واره‌ای
مثالی، از وجود بی‌مثال خداوند باشد.

دریافت ذهنی هرکس در شرایط خاص ادراک، با دیگری متفاوت است.
بنابراین، هرگز جزء، وجود کل را به تمامی نخواهد شناخت... فهمیدی؟
مبداء کل را با دیده‌ای بیناتر از ادراکات حسی، باید دید... با دیده دل باید خدا را
دید.

عارفان مسلمان، به ناچاری، دریای بی‌انتها را مثال زده‌اند، با موجوداتش، با
امواجش، با کف‌هایش!

قطره‌ها، در وحدت، دریا هستند و حیات موجودات دریا، همه از وجود دریاست.
مگر نه؟



بامداد .. طلوع خورشید را در ماورای امواج دریا شاهد شویم و آثار آفاقی خلقت را بنگریم ... با چشم خدایین!

جنبش کفها ز دریا روز و شب کف همی بینی و دریا، نی عجب^۱

در این ابیات جلال الدین مولوی، نیک بنگریم:

موسی و عیسی، کجا بد؟ کآفتاب کشت موجودات را، می داد آب

آدم و حوا، کجا، بد؟ آن زمان که خدا افکند این زه در کمان

زمان بی زمانی که شمس حقیقت، کشت موجودات را آب حیات می داد

و نفس الرّحمانی که به عدم اشیاء، موجودیت زندگی می بخشید.

آدم، حوا، موسی، عیسی و ... در آن بی زمان کجا بودند؟ شاید در عالم ذرات!

۲۹۳ ﴿هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾^۲؛ «آیا زمانی طولانی

بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!»

بودند.

کجایند غالیان یاوه باف و بیهوده گوی؟ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ. لله الواحد القهار

دیروز... بی آغاز ... قبل از مهبانگ بی آغاز اولیه

امروز ... دنیای اکتشافات بزرگ علمی و سفرهای انسان به فضا

و فردا ... خورشیدی سرد شده در منظومه یخ زده شمسی إذا الشمس كُوِّرَتْ

و همیشه زمان و لا زمان، مکان و لا مکان، همه، او، بوده. هست و خواهد بود!

جان ما، نیز از لا مکان است.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ﴾^۳؛

«ما، زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند، به ارث می بریم و همگی بسوی ما

بازگردانده می شوند!»

چون، هستی هستی از هست او هست. بنابراین ... الملک، یومئذ لله!

آن چه از دریا، به دریا می رود از همان جا کآمد آن جا می رود

۱. مثنوی مولوی.

۲. انسان، ۱.

۳. مریم، ۴۰.



در جان، که کرده منزل؟

مگر نه ... جان جانان؟



فطرت؟

پیش از قرآن کریم، کلمه فطرت را در هیچ کجا استعمال نکرده‌اند.^۱ و ... نیز، فطرت در مورد غیر انسان بکار نرفته و مقوله‌ای اختصاصی برای اوست. انسان، دارای فطرت و منشعب از آن، واجد یک سلسله فطریات اختصاصی است.

و این فطریات در خمیر مایه وجودی هر کس به گاه خلقت، نهادینه شده! می‌توان گفت که فطرت هر کس، دست نوشته خداست.

بنگرید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲
دین، فطری انسان است و دین خواهی در فطرت ماست.

و ... انسان‌ها، البته فطرتی مشترک دارند. همه، تعالی طلب و خداجو، هستند. و ... به گونه‌ای فطری، برخاسته از خلقت خویش، طرفدار توحید ... و ... عدل‌اند و دوستدار راستی، درستکاری، علم دوستی، اخلاق حسن، هنر، شکرگذاری، ظلم ستیزی، حقیقت‌یابی، و بسیاری فطریات دیگر.

این همه، در وجود ما از گاه تولد، ریشه دارد. اما، فطرت‌ها، در خانواده و جامعه و تربیت فرهنگی، رنگ می‌گیرند.

قال رسول الله ﷺ: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ... این خانواده و جامعه هست که به مولود، ذهنیت می‌بخشد.

بله، خانواده و جامعه هست که طفل را مسیحی، زردشتی، مسلمان، یهودی، یا ماتریالیست می‌پرورد.



۱. استاد مرتضی مطهری. کتاب فطرت.

۲. روم، ۳۰. پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

آیا دقت کرده‌اید که چرا تمامی مفسدان و گردنکشان تاریخ، ابتدا ... مدعی اصلاح بوده‌اند؟

زیرا با ترفند اصلاح طلبی، فطرت متمایل به صلاح را در انسان‌ها، فریب داده‌اند. ولی بر پایه حقیقت یاب فطری، خیلی زود این مفسدان، رسوا می‌شده‌اند. چرا که تاب و بازتاب فطری، در ضمیرها و دل‌های انسان‌هاست.

در حدیث نبوی آمده: الدِّينُ الحَنِيفُ، الفِطْرُ، صِبْغَةُ اللَّهِ وَ التَّعْرِيفُ فِي المِيثَاقِ
دین حنیف، فطری است و رنگ خدائی دین، همانست که در میثاق الست قالوا
بلی ... گرفته شده!
قرآن:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾^۱ ...

﴿فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ...﴾

﴿السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ، كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا﴾^۲

خود فطری خویشتن را باز یابیم ... و تا توان داریم، دل آگاه شویم ... یعنی چی؟
یعنی هر کاری را که می‌کنیم، آگاهانه بکنیم.
آهسته آهسته، غبار ذهنیت‌ها و عادت‌ها را، نسیم بیداری فطری و دل آگاهی،
خواهد زدود.

حتی ... حجاب نادیدنی و نازک کلمات را ... هم باید درید ... با دل در سکوت، با
خالق، بی صدا، راز گوئیم.



۱. انفطار، ۱. «آن زمان که آسمان [کرات آسمانی] از هم شکافته شود
۲. مزمل، ۱۸. و آسمان از هم شکافته می‌شود، و وعده او شدنی و حتمی است.



مراقبه ... به معنای نگاهداشتن است و یکی از حالات مهم سلوک در عرفان بشمار می رود.

خداوند در جمیع اوقات و احوال، بر دل و ضمیر انسان، مراقبت دارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۱

خداوند ... رقیب است... یعنی مراقب شماست! و معنای مراقبه با رقیب، فهم می شود.

ابوحامد محمد غزالی، مراقبه را این گونه شرح داده: بدانی که او بر تو رقیب است. در همه احوال!

زیرا فاضل ترین همه طاعت‌ها، مراقبه وقت است.

عارفان و صوفیان و حکیمان و عالمان مسلمان برای وقت، مراقبه گذاشته‌اند. حالتی اختیاری که سالک، با نیروی اراده و حضور قلب و تمرکز حواس در خود فرو می رود.

دستورذ کر نیز برای شهود باطن داده می شود.

مثلاً استمرارذ کر یا رقیب. یا حسیب. یا ودود. یا کریم

انسان مراقب، با تمرین بی ذهنی از محسوسات ملک می گذرد و در ورای حواس ۵ گانه، به ادراک ملکوت می رسد.

کز پی هر فعل، چیزی زایدت

هین، مراقب باش، گر دل بایدت

بینی هر دم پاسخ کردار، تو^۲

گر مراقب باشی و بیدار، تو



چون ز ساعت، ساعتی بیرون شوی چون نماند، محرم بی چون شوی^۳

مراقبه توام باز کر در وقت خاص و مکان پاک، نوعی استغراق در رقیب، به شمار می رود.

۱. نساء، ۱.

۲. مثنوی مولوی، دفتر چهارم.

۳. مولانا.



می دانیم که حواس در انسان، از بین رفتنی نیستند و تعطیل بردار، هم نیستند. تنها، با تمرین مراقبه، لحظاتی چند را می توان از حواس، منفک شد و حضور قلب یافت! یگانه کردن دل، تقرب به حق، تعطیلی ذهن - ذهن خوب یابد - فکر نکردن، هیچ کاری نکردن و به هیچ چیز فکر نکردن، و چشم آلوده نظر، از رخ جانان دور است. نفی خاطره های ذهنی ... چه خوب و چه بد! زدن جاروب لا بر همه ی دل مشغولی های دل! جز حق، همه یادداشت های گوش و چشم را از یاد بردن .. هرچه که دیده شده، هرچه که شنیده شده؛ البته ... این همه، با استمرار ذکر، (توجه به اسمی از اسماء الله) ممکن خواهد شد.



دل بستگی و تعلق به غیر خدا، یعنی اسارت در هم هویت پنداری با ذهنیت ها! غلامِ همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد، آزادست^۱ در قلمرو حکومت ذهن، زیستن! غفلت از حال خویش و در نتیجه بی بها ساختن لحظه حال ماست.

اشتغال ذهنی به مشکلات دیگران، و هم وابسته شدن با آنها، وحشتناک ترین وضعیتی است که انسان می تواند در آن گرفتار آید.

و ۹۹٪ اشتغالات ذهنی ما مشکلاتی است که مربوط به نزدیکان، دوستان، فامیل، دیگران، شهر ما و کشور است.

وسواس، دلوپسی، فرار از خود، درگیری های فکری، هم وابستگی به دیگری، دلهره مدام، غمگینی، نگرانی فردا؛ اما راه حل چیست؟

از سر راه خداوند، کنار برویم. از بیرون، حداقل گاهگاهی به درون کوچ کنیم، مراقبه کنیم. مراقبه شویم!

بگذاریم خداوند، راه حل ها را پیش پای ما بگذارد. او رازق، وکیل، غنی، قائم و مولای انسان است.



أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ... خداوند از همه رویدادها آگاه است و قادر بر همه اتفاقات.

سَهِّلْ بِفَضْلِكَ يَا عَزِيزَ أَسَانِ كُنْ بَرَّ مَا، اِي عَزَّ تَمُنْد!

اللَّهُمَّ يَسِّرْ لَنَا أُمُورَنَا خُداوند کارهای ما را روان (آسان) فرما.

خداوند با هر یک از ما، از درونمان ... از دل ما، با ما حرف می‌زند و راه‌نمایی می‌کند. یهدی مَنْ يَشَاءُ ... اوست که هدایت می‌کند ... یا ما هستیم که اراده هدایت شدن می‌کنیم. هر دو یکی ست.

تجربه کرده‌ایم که اگر نسبت به انجام کاری، احساس خوبی نداریم ... پس نباید خود را درگیر آن کار کنیم.

جداسازی من حقیقی مان، از ذهن، یک اقدام هنرمندانه است و شیوه‌ای درست برای خوب زندگی کردن!

جداسازی، به معنای جدا شدن از مشکلات نیست، بلکه جدا ساختن خود از مشکلات است که همه پیرایه‌اند و گذرا.

زندگی کردن در لحظه کنون، این جا، همین حالا، اینک، همین لحظه ... حیات باید روال طبیعی خود را طی کند.

شیوه درست جدا شدن از ذهن دو بخش دارد:

صداقت، با خداوند و خود، روراست بودن با مردم!

البته نباید اختیار خود را به دست هر کس و هر چیزی بسپاریم. نیازی نیست که مشکلات را بیش از حد طبیعی، بزرگ کنیم و جدی بگیریم.

غلط است که مراقب همه چیز و همه کس باشیم و در نتیجه از خودمان، غفلت کنیم. از خود، بطلب هر آن چه خواهی! که توئی!





خلوت، اما تنها شدن از اغیار است. یادش بخیر! پدرم، که بسیار می فرمود:
دلا خوکن به تنهایی که از تنها بلا خیزد ...

چند خواهی پیرهن از بهر تن تن رها کن، تا نخواهی پیرهن.^۱
خلوت نشینی، سنت رسولان آسمان ست.
موسی، چهل شبانه روز به میقات رفت ...

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِئَةٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۲؛

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل

نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد....»

۲۹۹

عیسی، توجه و اهتمام به خلوت نشینی داشت.

و مُحَمَّدٌ ... در غار حرا، ادب‌های خلوت نشینی، تَعَبُدٌ، تَذَكُّرٌ و مراقبه داشت.

کافران قریش به طعن، درباره او می گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا عَشِقَ رَبَّهُ»^۳

حدیث نبوی را فهم کنیم:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، ظَهَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ»^۴

برای خداوند، چهل بامداد، خالص شو ... چشمه‌های حکمت، از دلت به زبانت،

جاری خواهد شد.

کم خوردن، کم خفتن، خاموشی، بی ذهنی، عدم معاشرت‌های بی مورد، تداوم ذکر

حق، از یاد بردن خاطره‌ها، مراقبه دائم.

چه زیباست نوشتن یا گفتن این مقوله‌ها؟

و چه سخت و صعب است انجام و توفیق این مرحله‌ها؟

و شیطان کجاست؟ و نفس چه خواهد کرد؟

چرا که در نمایشنامه زندگی، این دو، بس یکی هستند.

۱. قآنی.

۲. اعراف، ۱۴۲.

۳. الدرر النظیم: ۱۹۲.

۴. نهج الفصاحة: ۱۲۹. هر کس برای خداوند چهل روز خالص شود، چشمه‌های حکمت از قلب او بر می‌گردد



مگر نه در دریای وجود، قاعدة الواحد، لا یصدُرُ عنه إلا الواحد درست است.
و مگر نه، کثرت ها، در دید ما کثرت اند؛ بلکه در وحدتی ارگانیک با هستی کل،
حیات دارند.

و مگر نه، همه چیز، فقر وجودی دارند به غنای هستی که فیض را بر هستی شان،
حی و قیوم باشد.

در خلوت دل، می توان حقایقی را با نگاه توحید وجود فهم کرد.
اسفا... که وقت ما، همه خرج این و آن می شود. تکرار مکررات و.. عادت ها،
همه را وا گذاریم.

فقط در خلوت... می توان، سرمایه وقت را برای خود هزینه کرد.
و چه درست، اسلام، اوقات ۵ گانه نماز را در ۵ وقت تغییر در طبیعت مقرر کرد.
صبح، ظهر، عصر، غروب، شب.



كَلِمِ النَّاسِ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ هَر كَسْ بَه قَدْرِ فَهْمِشْ، فَهْمِيد مَدْعَا رَا
لَا يُكَلِّفُ اللّٰهَ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا

سلطه انسان سالک بر زبان است. و نه بر اندیشه!

زیاده گوئی... دل را تیره می کند. شخص پُرگو، ناچار باید همه چیز را از همه جا
باید بگوید... مگر نه؟

و مردم... به لحاظ درک معنای سخن، هیچ وقت، یکدست و هم طراز و در یک
سطح ادراکی نیستند.

لگام زبان، باید در مهار عقل باشد و تنها، به قدر نیاز، سخن باید گفته شود.
ندیده‌ای که مردم دنیا، همه به یک زبان، سکوت می کنند. که سکوت، سرشار از
نا گفته هاست.

پس، سکوت، یک زبان جهانی است که علیرغم گویش های متفاوت، زبانی قابل
فهم برای همگان است.

چون جواب احمق، آمد خامشی! این درازی در سخن! چون می کشی...



اما راز دانی و راز داری، مقوله‌ای دیگر است!

هنر عارفان این بود که سرّ دلبران را در حدیث دیگران، می‌تیندند؛ تا گوش نامحرمان، نغمه‌ی حالات آنان، نشنود!
کژ فهمی، مصیبت بزرگی است. ذهنیت‌ها، گوناگون‌اند و همین ذهنیت‌ها، حجاب فهم درست و ادراک صحیح‌اند.

من، چو لا گویم، مراد الا بود	من، چو لب گویم، لب دریا بود
مُهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند
آه را جز آسمان، همدم نبود	راز را غیر خدا، محرم نبود
رازها دانسته و پوشیده‌اند	عارفان که جام حق، نوشیده‌اند

۳۰۱

به راستی، بزرگ، کسی است که نه می‌خواهد سروری کند و نه بندگی!

﴿تلك الدار الآخرة. نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً﴾؛^۱

«(آری)، این سرای آخرت‌تورا (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی

در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!»

این آموزه برای یافتن رهبر صادق و امام کاظم... یک کلید شناسائی ست که
أهل البیت أدری بما فی البیت!

چرا که نمی‌توان بدون استاد مطمئن، راه پر خطر و ناشناخته عرفان را پوئید...

اندرین وادی مرو، بی این دلیل لا أَحِبَّ الْأَفْلِينَ گو، چون خلیل^۲

۳



طی این مرحله، بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۴

۱. قصص، ۸۳.

۲. مولانا.

۳. اقبال لاهوری، جاویدنامه.

۴. حافظ.





اگر تمایز تجربه عرفانی را با تعبیر انسانی فهم کنیم، متوجه خواهیم شد که تحلیل عدم تعصب عارفان به مذهبی خاص، چون است؟ و چراست؟ شاید بتوان گفت که عارفان، از مرز و قید مذهب، فراتر شده‌اند. زیرا که مذهب، داخل در تجربه عرفانی انسان، نیست. فقط در مرحله بیان تجربه و تعبیر انسانی است که عارف، ناچار می‌شود از مذهب خود، برای گویش، کمک بگیرد. این جاست که تعبیرات عارفان در بیان تجربه‌هاشان ناقص، سطحی، کفرآمیز و اغراق گونه می‌نماید.

و البته این تعبیرات، از تشبیه و تجسیم و غلو، نیز طبعاً خالی نیستند. در داستان مثنوی، موسی از همین تعبیرات چوپان در دیدگاه تنزیه و تقدیس، برآشفته شد. در دیوان اشعار برخی شاعران غالی شیعی، بی‌تابی آنان را در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام دیده‌ایم. این آشفته بازار، طغیان خواسته‌های دل، در مرحله نارسای ذهن و زبان است... و دیگر هیچ!

عبارت‌ها، شئی و حُسْنُكَ واحد!
مولوی به درستی می‌گوید: و (آن) را در (باطن) نامی نیست! اما، چون از (باطن) سوی ناودان زبان، آن آب (معنی) روان شود، افسرده گردد، نقش و عبارت شود. این جا، نامش، کفر و ایمان شود. و نیک و بد، شود!
زبان، اصل نیست. وسیله انتقال مفاهیم و معناست و ارزش یک وسیله، به میزان کارائی و کاربرد آنست. مگر نه؟

گویدم: مَندیش! جز دیدار من

تا که بی این هر سه با تو دم زنم^۱

قافیه اندیشم و دلدار من

لفظ و وزن و قافیه، بر هم زنم

۱. جامی، هفت اورنگ.



نزاع آن چهار همسفر غیر همزبان را بر سر خریدن انگور، در مثنوی دیده‌ایم. عرفان اسلامی، بیان عرفانی از مقوله توحید وجود است. لکن باید توجه کرد که پیامبر اسلام، گرچه قبل از بعثت، حالات خلوت و عزلت بسیار داشت، لکن پس از بعثت، یاران را از رُهبانیت بر حذر داشت.

به صحابه‌ای که از جامعه و حلال‌های زندگی دوری گزیدند، فرمود که:
من به چنین چیزی مأمور نشده‌ام.

لب دریا، کفر است و دریا، همه دین باشد

ولیکن گوهر دریا، ورای کُفر و دین باشد^۱

پیرامون شناختن نفس انسان



۳۰۳

روان‌شناسی و خودشناسی و فهم نقاط ضعف و نقاط قوت خودمان ... تنها صراط مستقیم خداشناسی‌اند.

علمای معرفت‌النفس، گفته‌اند که ما، دارای سه گونه نفس نباتی، حیوانی و انسانی هستیم.

افزون بر این، هر انسانی دارای ذاتی متمیز است که گوهر نفخه الهی اوست!...
(دل، روح، ضمیر، وجدان، عقل...)

این گوهر، خوب و بد را تمیز می‌دهد. امور زندگی را وجدان می‌کند و نتیجه می‌گیرد!

سیستم بیولوژی بدن ما نیز، قانونمندی‌های لازم برای رشد و ادامه حیات را در خود، دارد.

حالا ... کتاب وجود خود را در این بخش‌ها، که یک مقوله به نام انسان را تشکیل می‌دهند، باید با بصیرت و آگاهی بشناسیم وقتی خودشناسی ما حاصل شد، خواهیم فهمید که خداوند است که همه‌ی این شگفتی‌ها را در ما آفریده و اداره می‌کند.

در این جا، اقتباسی آزاد کرده‌ام از کتاب معرفت نفس علامه حسن زاده:

(من کیستم؟ ... قبل از تولدم، کجا بودم؟ ... بعد از مرگ، کجا خواهیم رفت؟ ...)





آیا خودم، خواستم که این جا باشم؟

چرا اوقاتی را غمگینم و چرا وقت هائی، شادم؟ ... خواب چیست؟ ...

بیداری کدام است؟ ... تشنگی و گرسنگی چرا؟

چرا فکر می‌کنم. می‌نویسم. پاره می‌کنم. خط می‌زنم. داد و فریاد می‌کنم. به آرامش

دعوت می‌کنم؟

چرا دل تنگ می‌شوم؟ ... چرا، دلم از دیدار بعضی‌ها، باز می‌شود؟ ... چرا گاهی،

دل نازک می‌شوم؟ چرا دلم می‌سوزد؟

اما من، در جهان، تنها نیستم. انسان‌های دیگر، حیوانات گوناگون، نباتات و

میوه‌های رنگارنگ، خورشید و ماه و ستارگان، ابر و باد و باران و خشکی و دریا و ...

همه در حرکت و تغییر و تکاپو و نو شدن و پیر شدن و رفتن و آمدن اند



من ... به زایش پروانه از دل کرم ابریشم بارها خیره شده‌ام ... بال‌های به دقت

نقاشی شده‌ی پروانه متحیرم کرده؟

چگونه از درون آن حیوان خزننده، پرنده‌ای تا به این حد شگفت‌انگیز، بیرون

آمده؟

آیا این دو، از یکدیگر گسسته‌اند؟ یا هر دو با هم وابسته و پیوسته و در ارتباط

بوده‌اند؟

اگر هوا نبود، اگر آفتاب نبود، اگر شب نبود، اگر چشم نمی‌داشتیم، اگر دریا نبود،

اگر ابر نبود، اگر فهم نبود، اگر هماهنگی اعضای بدنم نبود؟ ... خبر خوش! این که همه

این‌ها، هستند و همه با هم مرتبط‌اند.

شیخ محمود شبستری در گلشن راز فرموده:

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد، همه عالم سراپای^۱

۱. گلشن راز، شیخ محمد شبستری.



نفس، هویت خالی و شا کله وجودی ای است که خلقت به انسان داده تا در زندگی، بوم نقاشی خویش را نقش بزند و مراحل سه گانه نفس اماره بالسوء، نفس ملامت‌گر و بالاخره، نفس تکامل یافته مطمئنّه را با اختیار و آزادی انسان در عرصه عمل بگذرانند.

﴿و ما أْبْرِيْ نَفْسِي، إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ... وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾
 ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾

شاید در این مقام، نفس مطمئنّه با روح، هم سنخ شوند!

وقتی دریابی که نفس، عاریه‌ای مدت‌دار است و همه چیز تو، قبل از وجودت و در طول زندگی و نیز پس از وفات نفس و مرگ تن، همه و همه، لطفی بوده از خداوند رَبِّ الْعَالَمِينَ، به ذات حقیقی در هستی همه چیز و منشاء حیات موجودات از ذره تا کهکشان و از دانی تا عالی، فهم می‌یابی!

۳۰۵

شیر خدا امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ، مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»^۱
 پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز فرمود: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۲ ... «مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، أَعْلَىٰ الْمَعَارِفِ، مَعْرِفَةُ النَّفْسِ، أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ»^۳

دوباره باید پرسید: من کیستم؟ کجا بوده‌ام؟ کجا هستم؟ به کجا می‌روم؟
 من تنها نیستم. چرا مرگ من، هم‌رنگ من است؟ چرا کما تعيشون. تموتون؟
 چرا لذت و رنج، هر دو از نهاد من می‌رویند؟ خوانده‌ام که جزا، نفس عمل است.
 درسته که فعل من، هم‌رنگ جزائی که هستی به من برمی‌گرداند، نیست.
 ولی گندم از گندم می‌روید و جو، ز، جو!
 و مگر نه هر دانه گندم به یک سنبله‌ی پر از گندم تبدیل می‌شود؟
 چرا از عکس العمل خویش غافلیم؟
 امروز ... با فریب کاری، مال ناتوانی را بالا می‌کشند ... فردا ... در درونشان، نار،



۱. غررالحکم: ۲۳۳. آن کس که به شناخت خود دست یافت، به بزرگترین نیکیختی و کامیابی رسید.
 ۲. نهج الفصاحة: ۲۲۰. خطرناک‌ترین دشمن تو نفس توست که میان دو پهلولی تو است.
 ۳. غررالحکم: ۱۹۲.



شناخت درست عرفان در اسلام



محمّد رسول الله ﷺ فرمود: در حقیقت، شما بر خودتان، حقی دارید.

روزه بگیرید و نگیرید.

شب زنده داری کنید و بخوابید.

چه من، هم شب زنده داری می کنم و هم می خوابم.

هم روزه می گیرم و هم نمی گیرم ... گوشت و چربی می خورم ... با زنان، می آمیزم

... عطر می زنم.

هر که از (سُنّت) من روی بگرداند، از من نیست!

برای چه عده‌ای، خوراک، زن، و لذات دنیا را بر خود حرام کرده‌اند؟

من که هرگز به شما دستور ترک دنیا نداده‌ام. خدا را عبادت کنید.

چیزی را با او شریک قرار ندهید. نماز بخوانید.

رمضان را روزه بگیرید. زکات بدهید.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

الْمُعْتَدِينَ﴾^۱؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده

است، حرام نکنید! و از حدّ، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند مستجاوزان را دوست

نمی‌دارد.»

زندگی ... نصیب انسان از خلقت است. و خداوند، حیات بخش زندگی است.

تمام آن چه را که شریعت اسلام، برای بهره‌مندی انسان، مجاز و مباح دانسته است،

باید بهره گرفت.

این ضیافتی ست که فقط یک بار، به حضور در آن، دعوت شده‌ایم.



﴿وَ خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱

عرفان صحیح ... همین است. سنت پیامبر و کردار امامان! الطَّرِيقُ الوَسْطَى، هِيَ الجاده مراقب باشیم. نه تندتر از آنان برویم و نه کندتر! ... زیرا نادان را، افراطی یا تفریطی می بینیم.

شیادان بی شمار و رنگارنگی بر در خانه پرترفدار عرفان نشسته اند ... به هوش باشیم. سنت پیامبران و منش امامان و عمل بزرگان عرفا، چراغ ما، در شب تاریک جستجوست. (عرفان انسانی)

در مثل، البته جای مناقشه نیست. بنگرید:

۳۰۷ گرگ مهمان نوازی به گوسفند ساده لوحی گفت: آیا با آمدن به خانه ام، مرا سرافراز نمی کنید؟

گوسفند، اما، زیرکانه گفت:

افتخار می کنم، البته گر آن خانه، شکمت نباشد!

صبر کن بر کار خضری، بی نفاق تا نگوید خضر رو! هذا فِراق^۲



بو علی سینا در دوران نوجوانی و تحصیل از استادش پرسید: خداوند قبل از شروع خلقت به چه کاری مشغول بود؟
اما استاد به جای جواب گفتن، شاگرد گستاخ را تنبیه کرد.
که جوابی برای این پرسش منطقی نداشت.



پویا حیدر وجود



۱. بقره، ۲۹.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول.



تحقیر یا تحدید عقل و علم، چرا؟

آری! پای استدلالیان، چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود^۱

راست است که خداوند خالق، بر پایه حدیث، دو حجت بر انسان دارد تا راه را از چاه باز شناسد:

اول ... عقل دوم ... پیام رسولان

حتی تشخیص و تعبیر رویا، فهم اشراق و الهام و کشف و روشن شدگی و ... که محصول درون‌گرائی و انبساط دل انسان در تجربه‌های عرفانی‌اند ... فقط با عقل میسراند.

زیرا فقط عقل قادر است که صحت این مقوله‌ها را از وسوسه‌ها و القائات شیطانی و امیال نفس اماره تفکیک کند.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ. أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

تا کیدات قرآنی در اهمیت کاربرد عقل را فهم کنیم.

چرا در عرفان نظری به عقل و علم، بهای لازم داده نمی‌شود؟

مگر نه؟ ... أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ... الْعَقْلَ! ... الْعَقْلَ، رسول الحق

مگر نه؟ ... طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ... الْعَقْلَ، مَرْكَبُ الْعِلْمِ

پس بهترین بینش عرفانی همان است که با چراغ علم و عقل، سفر درون کند.

با بهره علم و عقل، به دنبال شناخت خویش و شناخت خداوند از طریق دل

برویم.

در این صورت، دچار فرقه‌گرائی، پیر پرستی، ولایت طاغوت، قطب و سلسله و

حزب و گروه، نخواهیم شد.

بله، مرشد لازم است ولی انسان، خود، صاحب قوه تمیز خوب از بد برای



شناختن مرشد هست.

تو... اگر دستمایه‌های علم و عقل محک خورده را دارا باشی، مرشد حقیقی را از مرادان نیازمند مرید، تفاوت می‌نهی!

در مورد نفس، باید گفت که کشتن نفس و یا ترک صفات و تعطیل غرایزی که خلقت در نهاد انسان نهاده است، نوعی افراط‌گری است.

باید نفس و غریزه را با عقل و علم، عقال زد و مهار نمود... زیرا وجود نفس برای زندگی کردن انسان اعتدال‌گرا، البته لازم است!

آیا ذهن و نفس و دیگر غرایز طبیعی را خداوند خالق در وجود ما نهاده است؟ شریعت مداران، مقوله‌های باطنی را باور ندارند و فقط به ظاهر شریعت چسبیده‌اند. فلاسفه، فقط به عقل و برهان و استدلال آویخته‌اند و از شریعت و طریقت غافل‌اند.

صوفیان، فقط راه دل و خانقاه می‌پویند. آنان با شریعت، عقل و علم، کمی نامهربان‌اند.

ماتریالیست‌ها، تنها به حواس ۵ گانه و ماده و محسوسات، علاقه نشان می‌دهند. عرفان اسلامی، اگر از رسولان و امامان، آبخشور بگیرد، از عقل و علم هم بهره لازم را نیاز دارد.

ولی... هرگز در مقوله‌های علم و عقل متوقف نمی‌ماند. بلکه درون را با روان شناختی و مهار نفس و کنترل ذهن، مصفا نموده و دل را منبسط، شادمانه، منضبط و بارور می‌کند.

بله رسیدیم به اینکه... عقل خود بین مصلحت خواه شخصی‌نگر، البته نمی‌تواند فرد را به سعادت برساند.

عرفای روشن بین و جامعه‌گرا، و از جمله عطار، مولانا، حافظ و صدرا... شاید، همین عقل خودبین ذهنی را نکوهش کرده‌اند.

نه سرزنش عقلی را که: **العقل. ما عُبِد به الرَّحْمَانُ وَ اَكْتَسِبَ به الْجَنَانُ.**

تنها، برخی صوفیان جامعه‌گریز، با دیده تحقیر به عقل و علم نظر داشته‌اند.





امروزه به خِرَدِ جمعی به عنوان بهترین گزینش در تصمیمات کلان زندگی اجتماعی نگاه می‌شود. واگر خرد جمعی در منش دموکراسی عملی گردد، بی‌شک سالم‌ترین سیستم سیاسی برای اداره امور، انتخاب شده. خِرَدِ خالی از خودخواهی فردی، بستر پدید آمدن خِرَدِ جمعی خواهد بود.

می‌توان از خود و خانواده شروع کرد... تا به خرد جمعی در جامعه و نوع حکومت رسید.

مردم باید به رشد و آگاهی برسند.

اکثریتی که لا یَعْقِلُونَ و لا یَفْقَهُونَ و لا یَعْلَمُونَ اند... توده‌ای ناآگاه‌اند و به آسانی، بازی می‌خورند.

ما کیاول... در کتاب شهریار، چگونگی سلطه یافتن سلطه طلبان را بر توده‌های گوسفند صفت، شرح داده است.

اما، معاویه بن ابی سفیان، خیلی پیش‌تر از ما کیاول، راه‌های فریب عوام و خریدن خواص را به تجربه گذاشته بود!



مُحَمَّدٌ ﷺ سه چیز را در این جهان برگزید: بوی خوش، زن، و نماز را.

و این هر سه را، یکی دید! زیرا، احدخو و یکتابین بود و با تثلیث، بیگانه و ناآشنا بود.

آری. این هر سه، به عنوان نمایش لطف حق‌اند. که تنهائی آدم را در برهوت خاک، حضوری شیرین داده‌اند.

خطاب شد: ای آدم! در سیمای هوا، لبخند من، برق نگاهم، صدای مهربانم، لطف و اطوار جمال و جلالم را خواهی یافت.

﴿قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤْرِي سَوْءَ تَكْمُ وَرِيشًا﴾؛

«ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه



زینت شماسا اما لباس پرهیزگاری بهتر است!...»

شما، مردان و زنان را لباس یکدیگر قرار دادیم تا مایه آرامش و آسایش جسم و جان یکدیگر باشید.

حق فرمود:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟

... أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ؟

... مَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ؟

وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ؟

... وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ؟

... مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ، ثُمَّ يُعِيدُهُ؟

... مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ؟



یکی بود و یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.
 و اکنون نیز، یکی است. و یکی دیگر نیست. هیچ کس دیگر نیست.
 (من)، غیر از او، نیست!

قال الصادق عليه السلام: «كَانَ اللَّهُ وَ مَا كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ ...»^۱

در آن خلوت، که هستی بی نشان بود به گنج نیستی، عالم نهران بود
 برون زد خیمه، ز اقلیم تقدس تجلی کرد در آفاق و انفس
 چونیکو بنگری، آئینه هم اوست نه تنها گنج، بل گنجینه هم اوست
 همان خوش تر که ما در عشق، پیچ ایم که این بی گفتگو، هیچ ایم، هیچ ایم^۲
 بدانیم آن چه از حق، نزد حق، هویداست، خود اوست! و لا غیر!
 حافظ فرمود:

در ازل، پرتو حسنت، ز تجلی دم زد. عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد



چشم بگشاکه جلوه‌ی دلدار در تجلی ست یا اُولی الأَبْصَارِ^۳

اهل دل، توحید وجود را سه بخش کرده اند:

توحید ذات: یک حقیقت اصیل و واقعی در جهان وجود دارد و لا غیر ...

و آن حقیقت یگانه، الله ست.

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ وَ جِهَةُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۴

«به هر سوی، رو کنید، وجه خداوند را می نگرید.»

توحید صفات: همه اوصاف علم و اراده و جمال و جلال و کرم و ..، منسوب به

همان حقیقت یگانه است.

قال الله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾^۵

توحید افعال: همه قدرت‌ها، قوت‌ها، کارها و تأثیر گذاری‌ها و ... به آن و از آن

۱. مصباح الشریعة: ۱۹۲. خدا بود و هیچ چیز دیگر، با او، نبود و اکنون نیز چنان است که بود!

۲. عبدالرحمان جامی.

۳. هاتف اصفهانی.

۴. بقره، ۱۱۵.

۵. اعراف، ۱۸۰.



حقیقت یگانه است.

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ... «لَا مُؤْتَرٌّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»^۱ ... هو الله احد ... الله

الصمد

مگر نه احد بود که احمد را گفت: ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی؟

هنگامی که تو، تیر انداختی، تو نبودی که تیر انداختی؟

بلکه در حقیقت، خدا بود که تیر انداخت!

لیس فی الدار. غیره دیار ... همه ذرات عالم، بارگاه سلطنت اوست.

خداوند ... نور آسمانها و زمین است. جان و هستی کائنات است.

تمامی متون دینی موجود در جهان، بر نور بودن خداوند تا کید کرده‌اند.

۳۱۳

انسان، برای اصل شدن به دریای بی‌انتهای نور حق، باید بارقه‌هایی از نور را در

وجود خویش تجربه کند. باید ظلمت‌های شرک، کفر، طغیان و ... را از وجود خویش

براند تا پذیرای تابش نور حق گردد. راهی جز این نیست!

عشق آدم به حوا، نمایش یُحِبُّونَه و عشق حوا به آدم، تجلی یُحِبُّهُمْ، عشق خداوند

به شئونات جلوه‌های خود!

عاشق ... اوست. معشوق هم، هموست. و تک تک یاخته‌ها و سلول‌های جهان، بر

حضور فراگیر او، دلالت دارند.

نگاه عاشقی و معشوقی حق تعالی در دیدگاه توحید وجود، با عینک وحدت

است.

زیرا همه‌ی کارها به دست اوست. ﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ﴿لَهُ كُلُّ

شَيْءٍ ...﴾^۲

تمامی حق و حقیقت همه چیز، نیز در دایره وجود اوست.

اما در دیدگاه کثرت، هر چیزی به جای خودش هست. خورشید، خورشید است و

ماه، ماه؛ و درخت، درخت است. و گل و پرنده و خاک ... گل، پرنده و خاک!

اراده ما ... زائیده اختیار داشتن ماست

۱. فقط خداست که در این عالم تأثیرگذار است.

۲. نمل، ۹۱. همه چیز برای خداوند و متعلق به اوست.



و به همین دلیل، ما معمار سرنوشت خویش هستیم و همه ما، مسئول هستیم.



آفرینش، بی نهایت است.



اگر همه درختان زمین، قلم شوند. و همه دریاها و اقیانوس‌ها، مرکب گردند، کلمات خدا، به پایان نخواهند رسید. یعنی چه؟ ما نَفَدَت کلماتُ الله ... ما و همه چیز، همه اجزاء کائنات، کلمات خداوند هستیم.

محمد ﷺ فرمود: خداوند همه‌ی کلمات را به من عطا فرمود. أُوتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ به همین دلیل ... عارفان، مقام محمد بن عبد الله، پیامبر آخرین را جَمْعُ الْجَمْعِ خوانده‌اند.

مولانا فرمود:

نام احمد، نام جمله انبیاست چون که صد آمد، نود، هم پیش ماست
و عارفی دیگر سرود:

ز احمد تا احد، یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم، غرق است^۱
معراج احمد، مصداق کامل آگاهی کیهانی و خروج از عالم نمود به سدره المنتهی وجود است.

دعوا بر سر این بوده که معراج پیامبر جسمانی بوده یا روحانی؟
هر کدام که باشد، معراج را باید فهم کرد.
رازمندی معراج اینست که خدا، در همه جهان نمی‌گنجد.
محمد، فقط تا سدره المنتی رفته، نه بیشتر!



حکیم الهی حاج آقا رحیم ارباب، وصیت فرمود: بر طبق سیره سلف صالح در صدر اسلام، قبرش را زیر آسمان قرار دهند تا آفتاب و باران بخورد. تا زود، محو شود ... و باقی نماند ... تا بنائی بر آن، نسازند ... تا زنده‌ها، دل مشغول به مرده نشوند!
تا زنده دلی بیابند و وقت عزیزشان را از او بهره ببرند.

۱. گلشن راز، شیخ محمود شبستری.



اما .. بالاخره بنائی بر قبر او ساخته‌اند که آفتاب و باران بخورد.

منظور آن بزرگ، بدرستی فهمیده نشد.

در اسلام صدر اول، قبور مردگان مسلمین، با خاک، همطراز بوده، تا آفتاب و باران بر قبور بتابد و ببارد!

در اسلام، چهره‌نگاری و چهره‌پردازی و مجسمه سازی از انسان مسلمان، هم نهی شده است.

هدف این بوده، که مسلمین، از مخلوق فانی، بگذرند و فقط به خالق باقی توجه کنند. از همین رو هرگز شما یلی واقعی از پیامبر اسلام یا امامان مکتب توحید، نخواهید دید. همه‌ی تصاویر خیالی‌اند.



﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۱؛

«بخوانید مرا تا شما را جواب دهم.»

﴿إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾^۲؛

«و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای

دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم!»

عرفا معتقدند که اجابت حق، پیش از دعاست.

مرحوم محمد اسماعیل دولابی می فرمود: نباید از انتظار و پشت در ایستادن، خسته شویم.

مگر نه ... پشت درب دوست ایستادن، بهترین جاهاست.

مبادا درب را بی حرمتی کنیم.

حتی کسانی که درب خانه اهل بیت را سوزاندند، هم، به بیعت گرفتن از آنان محتاج بودند. مگر نه؟

مگر صاحب خانه خلقت، از پشت درب خبر ندارد؟

۱. غافر، ۶۰.

۲. بقره، ۱۸۶.





خداوند، اگر نمی خواست، شما نمی توانستید او را بخوانید... دعا کنید ...
 درب را بکوبید... به خداوند گفت: اگر سر نوشت مرا قبلاً نوشته‌ای، چرا آرزو کنم؟
 چرا دعا بخوانم؟

خطاب آمد: شاید نوشته باشم هرچه را آرزو کنی، هرچه را در دعا بخواهی!

مهربان عالم... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ

یا حمید ... بحق محمد

یا عالی ... بحق علی

یا فاطمه ... بحق فاطمه

یا محسن ... بحق الحسن

یا قدیم الاحسان ... بحق الحسین ... سرانجام کارهای ما را، خیر مقدر فرما.

چرا فرموده‌اند: لا عِبَادَةَ كَالْتَفَكْرِ؟

هر کاری را ... از اول با فکر و اندیشه و با برنامه، باید درست انجام داد.

باید از اول با قصد نیک و نیت خیر، قدم را آگاهانه برداشت.

و ... از اول باید، بنام خدا آغازید. در پایان ... نیز، یاد خدا، موفقیت کارها را تضمین

می‌کند.

امام صادق علیه السلام درس بزرگی به همه انسان‌ها داده:

با دیگران باید آن گونه باشی که می خواهی با تو باشند.

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان، مدارا^۱

سیاست خارجی هر انسان، هر مجموعه، هر نظام سیاسی مراقبه گر، باید بر این

پایه‌ها باشد!

با خویشان خویش باید صادق بود. و نه خود فریب و توجیه گر خطاها.

و با دیگران نیز صداقت باید داشت.

طریقه دوستی آنست که با دوستان، دوستانه باید محبت کرد.

و مدارا با دشمنان ... هوشیار و مراقب، اما در تعامل و صلح مُسلح.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾^۱؛

«هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان] آماده سازید!»



گفت أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَاءِ کاشکی گفتی که تُبْنَا رَبَّنَا^۲

شیطان، با خداوند گفت: من از پیش و پشت سر و از چپ و راست، از همه طرف بر انسان خواهم تاخت ... تا از راه خدا بازش دارم.

می بینید که شیطان می تواند به هر شکلی در آید و نقش خود را بازی کند.

چرا درباره‌ی نقش شیطان در ایجاد و سوسه‌های نفسانی، و شکل‌گیری من ذهنی،

نمی‌اندیشیم.

گاه کفر می‌گوید ... زمانی نیز، مسخره می‌کند، وقتی هم روشنفکرانه، سخن انبیاء

را خرافه می‌نمایاند.

فرد با ایمان را تحقیر کرده و گاه، بدتر از همه، به لباس دین و کسوت روحانیت در

می‌آید و موعظه می‌کند.

دام دیگرش آنست که تسبیح به دست انسان می‌دهد تا دائم‌ذکر بگوید و به سرعت

ختم قرآن و دعا بکند ... اما به مفهوم آن‌ها بی‌توجه باشد.

همان کاری که خودش، هزاران سال به آن مشغول بود و سرانجام از بهشت اولیه

رانده شد.



﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^۳؛

«(خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که

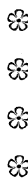
سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

۱. انفال، ۶۰.

۲. مولوی.

۳. اعراف، ۱۲.





خود برتر بینی ابلیس که من از آتشم و آدم از خاک.

﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا... فَأَخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾^۱

«گفت: «از آن (مقام و مرتبه‌ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر

کنی! بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی!»

هبوط کن ... که تو از خوار شدگان گشتی!

﴿قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾^۲

«گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)»

شیطان گفت: مرا مهلت ده و به او مهلت داده شد.

﴿قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾^۳

«گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می

کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به

سراغشان می‌روم و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»

آیا برتری جوئی ابلیس، تنها عامل سقوط شیطان بوده؟

نه. نه ... ابلیس باید نقش خویش را در سرنوشت انسان، بازی می‌کرد.

در نمایش نامه‌ی خلقت، هر کس، نقش خویش را آزادانه برگزیده است.

چه تماشاخانه‌ای بر پاست؟



۱. اعراف، ۱۳.

۲. اعراف، ۱۴ و ۱۵.

۳. اعراف، ۱۶ و ۱۷.



«النَّاسُ نِيَامٌ، إِذَا مَاتُوا، انْتَبَهُوا»^۱

مردم، در خواب ذهن‌اند. هنگام مرگ، بیدارشان می‌کنند.

از عین القضاة همدانی، عارف بزرگ شیعی هند، منقول است که:

حضرت رسول ﷺ را بارها به خواب دیدم. هر مرتبه، تعلیم حقایق می‌فرمود.

آخر کار دانستم که در هر مرتبه ندیده‌ام، مگر خود را؟

انسان، جز مثال اندیشه‌های وجود خویش را ... در خواب نمی‌بیند!



۳۱۹

چرا علمای شیعه، پیامبر ﷺ را همراه مولا علی ع و عالمان اهل سنت، حضرت

رسول را، هم‌قدم با شیخین، در رویاهای خویش، می‌بینند؟

زیرا ... جز تمایلات و افکار و خواست‌های ذهنیت خویش را در رؤیاهای، تمثیل

نمی‌دهند!



تبارک الله احسن الخالقین ... چه شگفت است خلقت انسان؟

مولانا در دفتر سوم مثنوی می‌فرماید:

آن نوئی که بی‌بدن، داری بدن پس مترس از جسم، جان بیرون شدن

روح دارد بی‌بدن، بس کار و بار مرغ باشد در قفس، بس بی‌قرار

باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون

شکسپیر، شاعر و نویسنده نامدار انگلیسی گفته است: انسان، خود خمیر مایه رؤیا

ست.

ارتباط تنگاتنگ اندیشه و خواب، در وجود انسان، ناشناخته‌های فراوان دارد.

علم تعبیر خواب در گذشته‌ها ... و علم خواب‌شناسی امروز بر پایه روان‌شناختی

فرد و دهها پارامتر دقیق علمی دیگر، به فهم و تبیین رؤیا کمک می‌دهند.



انسان دردانه موجودی است که خواست‌ها، ترس‌ها، طمع‌ها و تمایلاتش را در خواب، مثال می‌دهد.



بلوغ

ما زندگی نکرده‌ایم. اصلاً نیاموخته‌ایم که چگونه زندگی کنیم ..
ما فقط، پیر شده‌ایم.

اما، امتیاز انسان در این هستی، بر سایر موجودات ... بلوغ یافتن در زندگی است و
نه پیر شدن!

و به بلوغ رسیدن، حرکتی ست پیوسته به اعماق اصل زندگی و مستلزم کاوش
دائمی در درون انسان!

نخستین قدم، مراقب پندار، گفتار و کردار خود شدن است. حسابرسی خویشتن!

فرمود: ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱
«حاسبُوا. قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا...»

دومین گام، کنار گذاردن معلومات ذهنی را که دیگران و محیط در ما کاشته‌اند،
از قبیل:

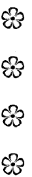
خرافه‌ها، آداب سنتی، عرف‌ها، انباشته‌های ذهنی غیر مفید و گاهی زیان‌بار
سفسطه‌ها، ریاها، فلسفه‌بافی‌های توجیه‌گر، طبق معمول سنواتی‌ها ... همه را دور
بریزیم!

به ذهن خویش، تکیه نکنیم. إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا
همان کسی باشیم، که هستیم. فطری ... ساده ... دل آگاه ...
اما صمیمی با همه چیز و همه کس!

سعی نکنیم با تقلید، کس دیگری باشیم. برده فکری نباشیم تا بتوانیم ناخدای
سرنوشت خویش شویم.

گل‌های سرخ، به زیبایی می‌شکفند و هرگز سعی نمی‌کنند که به شکل نیلوفرهای

۱. اسراء، ۱۴. کتاب را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!



آبی درآیند.

درسی برای انسان، که خودمان باشیم و خودمان بفهمیم و خودمان تحقیق کنیم.
تقلید نکنیم.

فطرت نالوده خدادادی خالص خود را دریابیم... همان شا کله ای را که خدا خلق کرده است.

شا کله وجودی هر کس، مگر نه خاص اوست!

حالا به آستانه بلوغ می رسیم و به دل آگاهی ... و تولدی نو!

عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: تا وقتی از نو متولد نشوی، به قلمرو الهی وارد نخواهی شد.

۳۲۱ زندگی، یک جشن پیوسته است که هر کس را فقط یک بار در آن دعوت کرده اند.
فرصت نیست.

اگر عاشق کارهای مفیدی باشیم که در زندگی انجام می دهیم ... به بلوغ در مراقبه رسیده ایم.

با خودت، نزاع مکن. تو همانی هستی که هستی!

مانند یگ برگ به روی آب رودخانه باش. مثبت و آزاد، تلاش نکن تا مانند دیگری باشی.

خود را سرزنش نکن. خدا را ستایش کن. احساسات خوب در خود بیافرین!
با فهم این معنا، حضور خداوند را در جزء و کُلُّ هستی هست ها، با دل خویش می یابیم.

در راهی که به خدا می رسد، امید، تنها امیدواری ماست! امید به خدا

ای مبدل کرده خاکی را به زر

خاک دیگر را بکرده بو البشر

کار تو، تبدیل اعیان و عطا

کار من سهواست و نسیان و خطا

کسانی که خود را پُر می انگارند، خالی می مانند. و کسانی که خود را خالی می بینند، سرشار می شوند.



پس همیشه خواهان و جوینده و سؤال‌دار و طالب و سالک و حقیقت‌یاب و فقیر

باش!



خدا در نزدیک‌ترین نزدیکی هاست. ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱

خدا در دل ما خانه دارد.

من حقیقی را باید بررسی نمود.

و البته... ابتدا باید من ذهنی را شناخت و خلع لباسش نمود.

ولی این بررسی و شناخت، مانند آنست که چراغی در دست بگیری و به دنبال

تاریکی بگردی. هر چه جلوتر می‌روی، تاریکی ناپدید می‌شود. در بررسی و

شناخت با چراغ، تاریکی وجود ندارد!

ذهن و ظن و گمانه‌ها، با نظارت چراغ آگاهی، تهی، محو، ناپدید و خالی می‌شوند.

و هر وقت که از نفس و من و خودخواهی، خالی شدی، خداوند که حقیقت

توست، تو را سرشار و پر می‌سازد.

اشکال ما اینست که در زندگی ما من ذهنی، حضوری فراوان دارد.

اما خدا، کمتر هست.. یا به هیچوجه نیست!

زیرا خدا غیرتمند است و شریک نمی‌پذیرد و در وجود انسان، یا خدا حضور

دارد و یا من ذهنی!

بریدن از وابستگی‌ها و تعلقات... یعنی بریدن از یکی‌پنداری خود با اشیاء متعلق

به خود!

گل میخ‌های طلائی اموال ما... باید در زمین فرو رفته باشند... نه در دل ما!

از هواها کی رهی؟ بی‌جام هو ای ز هو قانع شده با نام هو^۲



﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ. حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۳؛

۱. ق، ۱۶. ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تریم.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول.

۳. تکاثر، ۱ و ۲.



«افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است.

تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار

کردید)»

سرگرم زیاده طلبی ها شدید، تا سرازیر قبر خویش گشتید.

هر چه را حاصل آوردید، روی زمین و نهادید. و بی توشه نا گهان، رفتید.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾^۱؛

«ما، زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند، به ارث می بریم و همگی بسوی ما

بازگردانده می شوند!»

وارث حقیقی همه زیاده خواهی ها، که بر زمین خواهد ماند، ما هستیم و همگان،

به ما بر می گردید.

ولا تَنسِ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا... سهم خود را از نعمت های زندگی، بردار!

ولی وابسته نشو. وابستگی به دنیا، حضور دنیا در دل توست و گاه جان دادن،

نمی توانی از دنیا، دل بکنی.

نی، قماش و نقره و میزان و زن!

چیست دنیا؟ از خدا غافل بدن

نعم مال صالح، خواندش رسول

مال را کز بهر دین باشی حمول

آب اندر زیر کشتی، پشتمی است^۲

آب در کشتی، هلاک کشتی است

وقتی فهم کنی که هر چه هست، پرتو، اراده، ظهور، جلوه و نشانه خداست. دلیلی

برای شکوه و شکایت و گله و ناسازگاری نخواهد ماند.

بهترین لحظه عمر ما، همین لحظه ست. که اکنون در اختیار ماست.

والعصر... ليله القدر... حین... دم... آن.. لحظه.. اکنون.. حال.. اینک.

خوشا هم اکنون! ابن الوقت باشیم. شب قدر و ثانیه حضور ما، همین (آن) ست.

والعصر، وقت هر انسان است. وقت را غنیمت بدانیم. که عقل، فقط مالک وقت

لحظه حال است.

۱. مریم، ۴۰.

۲. مثنوی مولوی، دفتر اول.



خوشا به حال کسی که همسفرش خداوند است.



خدایا... بر ما مَنّت بنه. تا قدر همین لحظه را بدانیم و آن را بیهوده سر نبریم.
از خطاهای گذشته‌ها، عبرت‌ها بگیریم.

و از آزمندی‌های بی‌پایان آینده، با قناعت چشم پوشیم.
فرمود: الْفُرْصُ مَرٌّ. کَمَا تَمُرُّ السَّحَابُ / فرصت‌ها، همچون ابرها، در گذرند و فراری!
مثال مرد یخ فروشی که در آفتاب، به مردمان التماس می‌کرد که یخ بخرند.
و می‌گفت: این همه سرمایه‌ی من است. بخرید که آفتاب، لحظه به لحظه سرمایه
مرا... تباہ می‌کند.

بله... زندگی ما، داستان همین یخ فروش است که سرانجام وقتی از او پرسیدند:
فروختی؟

گفت: نه. ولی تمام شد.

آیا همه ما، زندگی را کم یا بیش با غفلت طی نکرده‌ایم؟



﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ...﴾^۱؛

«سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند،...»

ستاره نبوت محمد، از هوای نفس خویش، هیچ نگفت.

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ...﴾^۲؛

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید!...»

همه چیز را، از وحی گفت که به او آموختند... نه از هوای نفس خویش!

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۳؛

آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! آن‌کس که قدرت عظیمی

۱. نجم، ۱.

۲. نجم، ۳.

۳. نجم، ۴ و ۵.



دارد [جبرئیل امین] اورا تعلیم داده است.»

بر لوح سپید دلش، قلم وحی را نگاشت. که او خواندن و نوشتن نمی دانست.

نگار من، که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه! مسئله آموز هر مدرس شد^۱ با این همه، هیچ گاه، نباید از این نکته غافل شویم که خداوند، پیوسته از فطرت ما می پرسد که: لِمَنِ الْمُلْكُ؟

بیدار باشیم و آگاهانه فریاد زنیم که: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ!..... ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

۳۲۵

اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ. وَ أَفِضْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ. وَ انشُرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ. وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ

برکاتک

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. إِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا جَمِيعًا

اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيٌّ نِعْمَتِي. وَ الْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبْتِي. تَعَلَّمُ حَاجَتِي.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَلِكُ الْحَقِّ الْمُبِينِ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَادِقُ الْوَعْدِ الْآمِينِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَبْدُكَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلِ النُّورَ فِي بَصْرِي. وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي. وَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي. وَ الْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي. وَ السَّلَامَةَ فِي نَفْسِي. وَ السَّعَةَ فِي رِزْقِي. وَ الشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ، قَبْلَ الْإِنشَاءِ وَ الْإِحْيَاءِ وَ الْآخِرِ بَعْدَ فَنَاءِ الْأَشْيَاءِ

يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ. يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ. يَا صَاحِبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةِ. وَ اغْفِرْ لَنَا يَا ذَا الْعُلَى فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ. يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ. يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ. يَا

حَسَنَ التَّجَاوُزِ

يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ. يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ. يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى. يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى. يَا كَرِيمَ

۱. حافظ.

۲. ملک، ۱. تمامی کائنات و حکومت مطلق آسمانها و زمین به خداوند تعلق دارد و برای اوست.





ذهن و ترفندهای آن را بشناسیم

من ذهنی ... جهان را پاره پاره، در کثرت، و در تفرقه و ترس و تردید، دوست دارد. فضای فکری من ذهنی، بس محدود است و منحصر به ادراکات حواس ۵ گانه! چارچوبی و فرم جو ست.

تجسم، خیال پردازی، اعوجاج، نگران بودن، استرس دائمی داشتن، تداعی معانی، مدل سازی، تعمیم دادن امور، درد دوستی، غم پروری، گذشته گرایی، آینده طلبی، غفلت عمدی از فهم لحظه‌ی حال، قضاوت در کار دیگران، ستیزه دوستی، خودخواهی و خودبینی، هم هویتی با پیرایه‌های زندگی روزمره، هم‌ذات پنداری با اشیاء، زندان بان و زندانی در غار ذهن، انگاشته کردن خارها بی توجه به وجود گل‌ها ... فکر بسته، هویت خواهی از چیزها، خشم، کینه، دروغ، غیبت، تهمت، سراب، محدودیت، نفاق، از جمله نموده‌های ذهن‌اند.
من ذهنی، زنده به این هاست.

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَنَاتُ الصَّالِحَاتُ﴾؛

«مال و فرزند، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [ارزشهای پایدار و شایسته]

ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش تر است!»

اموال و خانواده شما، زینت زندگی شمایند. زندگی شما نیستند. خدا، زندگی ست. خیر باقی، کارهای خداپسند است.

ذهن در اشیاء، در چیزها، در محسوسات، در خیال، در تصور، به دنبال یافتن خداوند است و باز هم، نمی یابد.

مگر نه ذهن، ابزاری برای شناخت، جز حواس ۵ گانه ندارد ...

چگونه ذهن، خداوند را که خالق حواس ۵ گانه در انسان است، تواند فهمید؟ وقتی چیزی را می خواهیم که بدست بیاوریم و تلاش می کنیم، و هنگامی که آن چیز را بدست آوردیم، بعد از مدتی بی تفاوت می شویم؛ می بینی چه ذهن ناپایداری



داریم!

ذهن ما ... مرتب حرف می‌زند و حرف‌های تکراری می‌زند و به چیزهای آفل و ناپایدار می‌چسبد.

ذهن ما، مقایسه می‌کند ... در کار دیگران قضاوت و فضولی می‌کند، تفسیر خوب و بد می‌فرماید.

ذهن، طالب ناآرامی، ستیزه، نفرت پراکنی، سراب آفریدن و خواستار قرار در دنیای بی‌قراری است.

ترفندهای ذهن را در آیات مربوط به ظن در قرآن کریم با دقت مرور کنیم.

ظن در قرآن، یعنی ذهن در روان‌شناختی



ظن / معادل نما، ذهن، وهم، گمان، پندار، خیال و تصور است.

ظن، حقیقت نیست. زیرا ذهن، واقعیت ندارد. ذهن را ما می‌سازیم؟ یا ذهن، ما را می‌سازد؟ هر دو، یکی است.

آیات کریمه را بنگرید:

﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۱؛

«گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)»

﴿إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۲؛

«... تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند.»

﴿وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا﴾^۳؛

«... و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما،

شب‌هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن

مسلط می‌سازیم)»



۱. یونس، ۳۶.

۲. بقره، ۷۸.

۳. یونس، ۲۴.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ...﴾^۱؛

«و به آن یکی از آن دو نفر، که می دانست رهایی می یابد، گفت:...»

﴿... و ظَنَّ داود. أَنَا فَتْنَاهُ﴾^۲؛

«... داوود دانست که ما اورا (با این ماجرا) آزموده ایم،...»

﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّنْ يَحُورَ﴾^۳؛

«او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند!»

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ﴾^۴؛

«من یقین داشتم که (قیامتی در کار است و) به حساب اعمالم می رسم!»

﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾^۵؛

«... بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید

نمی داند!»

﴿و ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾^۶؛

«... و گمان بد کردید و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید!»

﴿وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾^۷؛

«... خودشان نیز گمان می کردند که درهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع

می شود...»

﴿وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾^۸؛

«و اینکه آنها گمان کردند - همان گونه که شما گمان می کردید - که خداوند هرگز

کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند!»

۱. یوسف، ۴۲.

۲. ص، ۲۴.

۳. انشقاق، ۱۴.

۴. الحاقه، ۲۰.

۵. فصلت، ۲۲.

۶. الفتح، ۱۲.

۷. حشر، ۲.

۸. جن، ۷.





﴿ وَظَنُّوا أَنَّهُمِ الْإِنَّا لَا يَرْجِعُونَ ﴾^۱؛

« و پنداشتند بسوی ما بازگردانده نمی شوندا!»

﴿ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴾^۲؛

«... فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می‌کنم تو دیوانه (یا ساحری)!»

﴿ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ، مَثْبُورًا ﴾^۳؛

«... من گمان می‌کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد!»

﴿ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا. وَ مَا نَحْنُ بِمُستَقِينَ ﴾^۴؛

«... ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچ وجه یقین نداریم!»

﴿ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ﴾^۵؛

«... آنها گمانهای نادرستی - همچون گمانهای دوران جاهلیت - درباره خدا

داشتند»

﴿ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ﴾^۶؛

«... علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند...»

﴿ وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا. إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴾^۷؛

«و بیشتر آنها، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند (در حالی که)

گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند)!»

﴿ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾^۸؛

«آنها که بر خدا افترا می‌بندند، درباره (مجازات) روز رستاخیز، چه می‌اندیشند؟!»

﴿ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا. فَويلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴾^۹؛

۱. قصص، ۳۹.
۲. الاسراء، ۱۰۱.
۳. الاسراء، ۱۰۲.
۴. جائیه، ۳۲.
۵. آل عمران، ۱۵۴.
۶. نساء، ۱۵۷.
۷. یونس، ۳۶.
۸. یونس، ۶۰.
۹. ص، ۲۷.

«... این گمان کافران است وای بر کافران از آتش (دوزخ)!»

﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ. ظَنَّ السَّوْءَ. عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾^۱؛

«... به خدا گمان بد می‌برند، مجازات کند (آری) حوادث ناگواری (که برای

مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود!»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا. اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ. إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۲؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها

گناه است...»

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ﴾^۳؛

«... آنان فقط از گمانهای بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند...»

﴿فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴؛

«شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟!»

گمان شما به پروردگار عوالم وجود، چیست؟

هر موجودی از مخلوقات خداوند، بر پایه‌شاکله وجودی و ذهنیت‌های اکتسابی، خدا را با (ظَنُّ) خویش، تصور می‌کند.

تنها، پیامبران و امامان و اولیاء و عارفان و حکیمان و صدیقان‌اند که از تصویر ذهنی خداوند (ظَنُّ)، رها هستند.

آنان، حاکم و شاهد و کنترل‌کننده ذهنیت خود بوده‌اند و نه اسیر ظن و خیال و پندار و گمان و اوهام و ...

اما، اکثریت انسان‌ها، از ذهن خویش آزاد نمی‌شوند و طول زندگی را ذهنی، می‌زیند و در ذهن خویش می‌میرند.

بدانیم که بسیاری از ذهنیت‌ها، گناه‌اند. و از بسیاری ذهنیت‌های بد، باید گریخت.

۱. فتح، ۶.

۲. حجرات، ۱۲.

۳. نجم، ۲۳.

۴. صافات، ۸۷.





﴿إِنَّ الظَّنَّ، لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۱... ذهن، چیزی از حقیقت ندارد که بی نیازت کند. هر تصور، وهم، فرض، ظن، گمان، پندار، تجسیم و... از وجود خداوند و ذات باریتعالی... باطل است.

زیرا خداوند، هم جنس، هم کفو، و هم طراز هیچ یک از موجودات و مخلوقات، نیست!

﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۲؛ جز پندار، نمی بافند.

(مَنْ ذَهْنِي) همان ظَنْ، در قرآن کریم است.

ا کتسابات و محفوظات ما در طول زندگی و از ابتدای تولد، از خانواده گرفته تا جامعه، آموزش، پرورش، تغذیه و... ذهنیت‌های خوب و بد ما را می سازند. من اتومبیل دارم. من لیسانسیه‌ام. من خانه قشنگی دارم. دوستان من، همسر من، حساب بانکی من، فرزندان من، بیماری من، عشق من، نوشته‌های من، این (من‌ها) همه ذهنیت‌های ما هستند.

این ذهنیت‌ها، غیر از حقیقت وجود حقیقی ما هستند. این راز را فهم کنیم. ذهنیت‌های ما، حقیقت نیستند. این‌ها، ما را از خود حقیقی مان غافل و بیگانه کرده‌اند.

ذهنیت‌ها، محفوظات یا اکتسابات یا اموال یا مدارک جمع شده ما، در طول زندگی مان هستند.

ما به اشتباه، ذهنیات خود را تجربه‌های گرانبهای خویش، پنداریم. با مرگ تن، تمامی ذهنیات ما به هوا می روند و حقیقت احتمالاً بی توشه‌ی ما، با ما خواهد ماند. خویشتن حقیقی خود را بجوئیم تا خدا را بیابیم. خود را فهم کنیم. وقتی ابراهیم خلیل، بت‌های بتکده را شکست و تبر را در دستان بت بزرگ نهاد. او را گرفتند و محاکمه کردند. فرمود: از بت بزرگ پرسش کنید که تبر در دست دارد. قرآن کریم: فَرْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ. آنان به خویشتن مراجعه کردند و فهمیدند که: بت بزرگ، ساخته‌ی دست و ذهن خودشان است. و فرو ریختند.

۱. یونس، ۳۶.

۲. بقره، ۷۸.

سوگمندانه باید گفت که اکثریت مردمان خدای ذهنی خود را به غلط، خدا، تصور کرده‌اند.

و ... سوگمندانه خود را نیز، همان ذهنیت‌های خود، می‌پنداشته‌اند. ذهن، ابزار مفیدی است که خداوند برای تحقق خواسته‌های انسان، در اختیار او گذارده است.

البته ذهن خوب، خلاق نعمت و ثروت و رفاه است و ذهن بد، آورنده غم، فقر و نادانی است. در قرآن کریم برای فهم و درک خود حقیقی انسان، آیات راه‌گشای فراوانی نازل شده است. از جمله بنگرید:

۳۳۳

﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ... وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^۱؛

«بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد!»

مگر نه معاذیر، جمع عذرهاست که همه، توجیهاات ذهن فریب‌کار و نفس‌اند. انسان، بر نفس خویش بصیرت دارد ... عذرهای ذهن، پرده‌های فکنده بر فهم اویند.

در بحث معرفت نفس و تفکیک نفس اماره بالسوء با نفس لوامه و بالآخره نفس مطمئنه توجه کنیم که واژه نفس، با روح الهی در انسان و مقوله ﴿وَتَنَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ متفاوت‌اند.

روح الهی و لتاژهای گوناگون از جود و لطف و عطا در جلوه‌های خلقت خداوندی دارد.

قل الروح من امر ربي، و توجه شود که روح از عالم امر است.

ولی نفس از عالم خلق است... ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾

فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۳

۱. قیامت، ۱۴ و ۱۵.

۲. حجر، ۳۰.

۳. غررالحکم: ۶۲۳. هر کس خودش را شناخت؛ قطعاً پروردگارش را نیز شناخته است.



هر که هویت عاریه خود را شناخت، خدا را شناخت.
تمامی سخن، در این جاست که نفس، غیر از روح است.
از این تکرار مطلب، خسته نشویم.
با مرگ، تن در خاک می شود.

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۱

«ما شمارا از آن [زمین] آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!»

نفس، اما، توفی می شود ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲ ... ﴿ثُمَّ تُوفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ﴾^۳ و به برزخ می رود اما، روح ... به اصل خویش، منبع حیات مطلق کلی، رجعت می کند.
﴿إِنَّا تُرْجَعُونَ﴾^۴ ...

در زیارت وارث امامان، به هر سه مورد تن، نفس و روح اشاره می کنیم:
السلام علیکم و علی اجسادکم و علی اجسامکم و علی ارواحکم



نیچه در کتاب «چنین گفت زردشت» می گوید: آن چه شما عشق می نامید، دیوانه گی هائی است کوتاه!

و زناشویی شما، حماقتی است دراز، که به دیوانگی های کوتاه، پایان می دهد.
منظور نیچه، همان فرموده ی مولوی خودمان است... همان عشق هائی کز پی رنگی بود.



آن زمان که خوش ترین مزه ها را داری.
نباید بگذاری که تو را تمام بخورند.

منظور این است که تا زمانی که تاریخ مصرف، منقضی نشده ... خودت، محترماً

۱. طه، ۵۵.

۲. آل عمران، ۱۸۵.

۳. آل عمران، ۱۸۵.

۴. عنکبوت، ۵۷.





هر که از خویش، فرمان نبرد بر او فرمان می رانند.

چنین است سرشت زندگی!

فرمانروای اقلیم خویش باش. خودت باش.



(هر که خواهان نام است، باید به وقت، از افتخار، کناره گیرد.

و هنر دشوار بهنگام رفتن را، بکار بندد.)

نلسون ماندلا، رهبر محبوب ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی را بنگرید.

فردریک نیچه، خود، نیز سرانجام برای نجات یک اسب از زیر بار سنگین، فدا

شد.



راستی که عجب مقامی ست ... نیستی!

که هر کجا ایستی، کس نداند که کیستی!

زیرا ... در زمین، عشقی نیست که بر زمینت نزند. آسمان را دریاب که در دل داری!

بادهی عشق تو، خواهم. که دگرها بادند.

یا حبیب. یا مُحِب. یا محبوب. یا معشوق. یا عاشق.

لِلَّهِ الْحَمْدُ ... الْحَمْدُ لِلَّهِ

یا ذِي الْمَنِّ وَالطُّولِ ... ای خداوند

یا ذَا الْحَوْلِ ... ای خداوند، صاحب

یا علی الْأَعْلَى ... ای خداوند، برتر از برترین ها

یا عَظِيمَ الْعَفْوِ

یا اهل الْكِبْرِيَاءِ و الْعَظْمَةِ

یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ

یا فَالِقَ الْحَبِّ و النَّوَى





یا کاشف کُلِّ کرب. یا کاشفِ الكرب

یا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبِهِ وَ لَا وَاكِدًا

یا مَنْ بیده الخیر

یا اهل الجود و الجبروت

یا اهل التقوی و المغفره

یا اهل العفو و الرحمه و یا سامع الاصوات و یا قابل التوبات

و افعال بی ما انت اهله. و لا تفعل بی ما انا اهله

... چنان کن که تو شایسته آنی. و نه آن گونه که من سزاوارش هستم.

هرگز ... نقش نیایش را فراموش نکنیم. زیرا، نیایش، برترین جلوه‌ی عشق ما به

خداوند خالق است.

نیایش، البته با دعا، تفاوت دارد. دعا، معمولاً از مغز و فکر انسان می‌جوشد و غالباً

هم، تکراری ست! و با کلمات ادا می‌شود.

ولی نیایش، از دل، برمی‌خیزد و با سکوت، بیشتر آشناست تا به کلمات!

مگر نه خداوند، به دل ما، آگاه‌تر از ماست!

مگر نه خداوند، پیش از آن که تو، او را با کلمات بخوانی، از تخت خویش، در دل

تو، تو را خوانده است. ﴿إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱



هُوَ الْهُوَ

در بیان کلمات عارفان: اندیشه، همان هشیاری خدائی ست ... پیش و پس، نیز،

همان گذشته و آینده‌اند.

غار ... نماد ذهن است و خار، مثال (من ذهنی) در کنار گل وجودی انسان، تعبیر

شده است.

ای برادر، تو، همه، اندیشه‌ای! مابقی، خود، استخوان و ریشه‌ای!^۲

سخن عرفان، بطور خلاصه این است که: از افراد، اشیاء و اجسام، نباید خوشبختی

۱. انفال، ۴۳.

۲. مثنوی مولوی، دفتر دوم.

بنخواهیم. غلط است!

خوش بختی را فقط در درون خودمان، باید بیابیم. قضاوت نکنیم. مقایسه نکنیم. واکنش نشان ندهیم. عصبانی نشویم. اندیشه خودمان را زندانی در دام پس و پیش نسازیم.

زیرا، زندگی، موهبت خداوند در لحظه حال است و اندیشه، هشیاری حضور در هم اکنون، تلقی می شود.

اندیشه ... فکر نیست. ذهن، نیست! اندیشه، بیداری است. خارج از فرم ذهن بودن، رهائی از قالب هاست. آزادی از عادت ها و یله شدن از چارچوب های ذهنیت است.

۳۳۷

باور هم ذات پنداری با اشیاء دوست داشتنی زندگی مان ... ذهن است.

احساس هم هویت شدگی با خانه، ماشین، حساب بانکی، صفرهای ثروت، یکی پنداشتن خود با مدارک تحصیلی و ... همه ی این مقوله ها، ذهنیت ماست.

حقیقت ما، روح خدائی در ماست. ذهنیت ها، همه پیرایه اند. لباس های ما هستند.

نه خود اصلی ما!

سو، جهت، فکر، ذهن، خیال، باور، و ... را فهم کن و جدائی ذات خود را از این

همه، شهود کن.

فرا سو، همه جهتی، بی ذهنی، خیال پنداری، فرا فکری، و ... را بیاب!

در بیان عارفان، سنگ، نشانگر دل سنگی است و فلج ماندن فکر ...

قفل، نشانه ی بسته ماندن هست ... گوهر، ذره معنویت در ما هست.

کلید، نماد باز شدن و حال خوب یافتن است و زمستان و خزان، گویای ناشکفتن،

ریزش، سرد شدن اند.

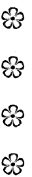
بهار، اما بیانگر شکفتن، رستن، سبز شدن، باروری، میوه دادن است.

آرام قدم برداریم. هیچ ادعائی نکنیم. ما، هیچیم ... هرچه داریم، مگر نه داده ی

اوست!؟

لاف نزنیم، توهم نکنیم که عجب علامه ای هستیم؟ قضاوت در کار دیگران و





مقایسه خود با دیگران، کار ذهن‌اند. نکنیم.

توهین و مناقشه و مجادله و ستیزفکری و خودستائی و تحقیر دیگران، همه از شگردهای (من ذهنی) اند. نکنیم.

خداوند ... زندگی بی‌کران و حیات نامتناهی فضای یکتائی است ... و این، یعنی توحید وجود.

همه اشکال و ابعاد و نمودها و تولدها و مرگ‌ها و تحول‌های زندگی، ظهور اراده اوست.

گرداننده‌ی کائنات، آفریننده‌ی همین لحظه، هستی بخش لحظه به لحظه اوست!



چو غلام آفتابم، هم، از آفتاب گویم نه شبم، نه شب پرستم، که ز خواب گویم^۱
غیر از اخبار سیاسی و حوادث روزمره و بالا و پائین رفتن نرخ ارزها ... خبرهای دیگری هم در جهان هست.

خبرهای خلاقیت خداوند ... معیت خداوند با همه چیز ... مهر ایزدی که در کائنات ساری است.

این خبرها، خارج از کانال‌های ماهواره‌ی ذهن‌اند... بی‌ذهنی‌اند!

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ﴾^۲ ... از او، خبر می‌آید.

ز آنی ناخوش، که خویش، نشناخته‌ای چون بشناسی، دگر چه در می‌آید؟^۳

دقت کنیم که شناخت خود، فقط شناسائی عادت‌های من ذهنی نیست! اشتباه نکنیم! خود حقیقی را باید بشناسیم.



مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ... اوست! گرداننده دل‌ها، خود حقیقی حضور اوست.

هیچ فردی نمی‌تواند مرا خوشبخت کند ... جز خود من!

هیچ شیئی قادر نیست که مرا شادمان کند، جز یافتن سرچشمه سرور در ذات من!

۱. مولوی، دیوان شمس.

۲. حدید، ۴.

۳. مولوی، دیوان شمس.

ذهن ما، وقتی که چیزی را می‌خواهد بدست بیاورد، عجله می‌کند!

و وقتی که آن چیز را بدست آورد، بی‌تفاوت می‌شود!

چه حقیقت سرود رودکی سمرقندی:

جهان پر است از فسانه و باد وز گذشته نکرد باید یاد

﴿أَلْمَالُ وَالْأَبْنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ...﴾؛

«مال و فرزندان، زینت زندگی دنیاست و باقیات صالحات [ارزشهای پایدار و

شایسته] ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است!»

باقیات الصالحات، هر کار خیری است که غیر ذهنی است. جزئی‌نگری نیست،

کلی دیدن و پایدار انگاری است.

۳۳۹

مگر نه امور دیگر گرائی، بی‌مرزی، بدون محدودیت زمانی، سعه‌ی صدر داشتن،

وحدت بینی، دل‌آگاهی و جامع‌اندیشی، انسان را به باقیات الصالحات سوق می‌دهد.

و برعکس، خودبینی، آره کردن خاک آره‌ها، اوقات تلخی، اشتغال به بیگاری در

روزمرگی، جان‌کندن، دل بستن به ...؟

درد دوستی، غم پروری، ظاهر بینی، نوشیدن دائم زهرهای من‌ذهنی، ترس از

شکست ... همه، امور دنیائی من‌اند.

به کسی یا دوستی، دل می‌بندیم، بعد از مدتی، او می‌رود یا از او جدا می‌شویم. درد

می‌آید. رنج می‌زاید و دوباره و چندباره، باز هم به دنبال دیگری ... و همین مکانیسم،

بارها تکرار می‌شود.

دیگه بسه ... دیگه وقتشه که از دردها جدا بشویم ... دردها را بیندازیم و هشیاری

حضور حق را در لحظه، فهم کنیم.



خدایا بسوزان! هر چه من دارم، به غیر دل!

ای تو بالاتر ز وهم این و آن!

خدایا مرا وجود نادادی که در زندگی دنیا، بنده‌ی تکرارها و عادت‌ها و ذهنیت‌ها



همه‌ی ترس ما، از شکست آید. شکسته شویم! تا شویم ایمن!
 خدایا دیگرانت، عشق می‌خوانند. و من، سلطان عشق!
 روح خدائی در وجود ما، عنصر پایدار و جاودانه است. به همین دلیل می‌تواند
 آفل‌ها و ناپایدارها را بشناسد.
 اما من ذهنی، ظن مرگ اندیش ماست و هشیاری محدود جسمی ما، که دائم ترس
 از دست دادن دارد.

کف دریاست این صورتهای عالم ز کف بگذر، اگر اهل صفائی!

این دنیای انسان ساخته ذهنی، نوعی هَرَدَمبیل است که همه می‌گویند: مَن! مَن!
 و تصادم این من‌ها، غوغاست.
 مگر نمی‌دانیم که سرانجام... همه‌ی من‌ها به یک‌خاک گردنده، برمی‌گردند و در آن
 دفن می‌شوند!

قبل از خلقت، درخا کی بودم که همه بودند...
 پس از مرگ، به‌خاک کی می‌روم که همه می‌روند.
 در این میانه، انسان را چه می‌شود که کور و مغرور، در ذهن می‌ماند.

﴿مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۲

خدایا... یَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بَرَبِيَّتِكَ (توسل من، به پروردگاری توست)
 خدایا... اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ (تقرب من، به یاد کردن نام توست)
 خدایا... اسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ (شفاعت طلبیدن من، از خود توست)
 توسل، تقرب، شفاعت، توبه، دعا، از تو، به تو... هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَن عِبَادِهِ
 در رگ‌ها، نور باید ریخت.

ای سبدهاتان، پراز خواب
 کور را باید گفت: چه تماشا دارد باغ؟
 پیوند باید زد، چشمان را با خورشید... دل‌ها را با عشق... شاخه‌ها را با باد.

۱. مولوی، دیوان شمس.

۲. انفطار، ع.



از ذهن، عبور باید کرد.
و هم‌نورد افق‌های دور باید شد.
و گاه در رگ یک حرف خدا، خیمه باید زد.
وقت اندک است... فرصت نیست!
از راهی باید رفت که رهروان توحید، رفتند.
موهبت‌های زندگی خود را خواهم شمرد. سپاسگزارم خداوند.
باقی عمر را در فضای خدائی، نفس خواهم زد.
در طبیعت، در درون، در وجدان بیدار، در دل آگاهی، در معبد حضور، در نگاه
خداوند، به عُرْوَةِ الْوُثْقَى چنگ باید زد... به حَبْلِ الْمَتِينِ باید آویزان گشت.



راه انبیاء... راه فطرت، درستکاری، راستی، توحید و عدالت است و در گزینش این راه، صحبت دانا لازم است.

و دانا نشانه دارد. باید دانائی را در زندگی خویش، عمل کرده باشد. پرتگاه، این جاست.

زیرا انسان مکار، خود فریب و متظاهر و دیگر فریب است. با این همه، هر کس، خود را می شناسد و می تواند که بشناسد!

﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۚ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾^۱؛

«بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بترشد!»



﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾^۲؛

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم...»

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً، يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۳؛

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند...»

پیامبران زمین، از آسمان انتخاب شدند. اُمّی بودند. از متن مردم و درس ناخوانده مبعوث شدند و با ارزانیان می زیستند.

امامان و اولیاء اسلام، نیز ادامه آنان بودند و همه آنان و اینان به تعلیمات خود، عامل بودند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴؛

«وکسی است که در میان جمعیت درس ناخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت

۱. قیامت، ۱۴ و ۱۵.

۲. نحل، ۳۶.

۳. انبیاء، ۷۳.

۴. جمعه، ۲.





کار خداوند این است که هرکس، از ذهن خویش زاده شود و به فضای یکتائی توحید وجود برسد و دیگران را نیز بیدار سازد.

آن چه که انسان را از ذهنیت، می رهاند، البته صداقت کامل است. حقیقت را باید جامع، کامل، صادقانه و چند منظوره دید و با آن، زندگی کرد. زیرا انسان، در دنیای نسبیّت زندگی می کند. برای همه، میسر نیست که خود را فدا کنند یا قربانی شوند.

ولی بدانیم که تا همه چیز را در درگاه حق نباریم، چیزی بدست نخواهیم آورد.

۳۴۳

تا وقتی در خودخواهی هستیم، انتظار خدا فهمی را نداشته باشیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن چه بر خود نمی پسندی، بر دیگری هم نپسند. مگر نه تو و دیگری، در واقع یکی هستید. پس ابتدا، باید خود را ارزشمند شمرد، تا به دیگران احترام بگذاری.



پیامبران، برادران مردم و از متن مردم امی هستند. آنان، از دسترنج خود، خورده اند. **﴿وَالْأَنبِيَاءُ كَانُوا لِلدُّنْيَا نَارًا وَبِالْآخِرَةِ إِنَّمَا هُمْ رَسُولًا مَّوْعِنًا﴾** ^۱ انبیاء، کارگران خدا و برادر مردم بودند!
﴿وَالْأَنبِيَاءُ كَانُوا لِلدُّنْيَا نَارًا وَبِالْآخِرَةِ إِنَّمَا هُمْ رَسُولًا مَّوْعِنًا﴾ ^۲ رسولان آسمان، زحمتکشان موحد، و مردمی بودند!

﴿وَالْأَنبِيَاءُ كَانُوا لِلدُّنْيَا نَارًا وَبِالْآخِرَةِ إِنَّمَا هُمْ رَسُولًا مَّوْعِنًا﴾ ^۳ پیامبرانی که با مردمان خویش، برادری کردند و برابری خواستند.

انان، هیچ اجر و مزد و پاداشی برای رسالت خویش از مردم نخواستند:

﴿يَتَقَوْمٌ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ ^۴؛

۱. اعراف، ۶۴.

۲. اعراف، ۷۳.

۳. اعراف، ۸۵.

۴. هود، ۵۱.



«ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی طلبم پاداش من، تنها بر

کسی است که مرا آفریده است آیا نمی فهمید؟!»

پیامبر آخرین، هم، مزدی نخواست.

فقط ... إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ را از مردم خویش طلب نمود.

تاریخ ۵۰ ساله بامداد اسلام را بخوانید تا دریابید که چرا مُحَمَّد ﷺ این خواسته را خواست.

به درستی و درایت، احساس می کرد که پس از او، خاندانش را به حاشیه خواهند راند. و ستم های بسیار، بر آنان روا خواهند داشت. و انتقام از او را ... از خاندانش خواهند گرفت.



مَا مِثًا، إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ

زان یار دنوازم، شکری ست با شکایت

گر نکته دان عشقی، بشنو تو این حکایت

بی مزد بود و منت، هر خدمتی که کردم

یا رب، مباد کس را، مخدوم بی عنایت

رندان تشنه لب را، آبی نمی دهد کس

گوئی ولی شناسان، رفتند زین ولایت

در زلف چون کمندش، ای دل میبچ کانجا

سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت^۱

یار دل نواز، شاید پیامبر است. رندان تشنه لب، شاید حسین و یارانش در

عاشورای ۶۱ هجری، میبچ در زلف، ای دل شاید تقدیر!



آدم: سر حلقه انبیاء اسلام، صفی الله، ابو البشر، برگزیده، پس از هبوط، حوا را در

عرفات، بازیافت!



شیت: فرزند آدم بعد از هابیل و قابیل، مدفن در لبنان.

نوح: شیخ الانبیاء، سازنده کشتی نجات از طوفان بزرگ که پس از فرونشستن آب‌ها، بر کوه جدی در کوفه نشست.

زردشت: پرستش‌گر اهورا مزدا و منادی پندار، گفتار و کردار نیک در قوم آریا!
ابراهیم: ابو الانبیاء، خلیل خداوند، پیامبر حنیف و مسلمان و برپادارنده کعبه و قدس، گلستانی در آتش، مدفن الخلیل

اسماعیل: فرزند ابراهیم از هاجر، در هجر اسماعیل در کنار کعبه زندگی کرد. نامزد قربانی شدن در منی!

اسحاق، یعقوب و یوسف: سه پیامبر از نسل ابراهیم و ساره، بنی اسرائیل از اعقاب اینان‌اند.

۳۴۵

موسی: ناجی بزرگ بنی اسرائیل از زیر ستم فرعونیان، رهبر مهاجرت از مصر به کنعان، صاحب تورات است.

هارون: برادر موسی که در امر نجات بنی اسرائیل از ستم فرعون، مشارکت داشت.

داوود، سلیمان: پیامبران بنی اسرائیل که پادشاهی یافتند.

عیسی مسیح: پیامبر عشق، عرفان و محبت، صاحب انجیل، بدون پدر زاده شد و به آسمان صعود کرد.

و بسیار پیامبران دیگر که ... یقتلون الانبیاء بغير الحق

محمد رسول الله: خاتم پیامبران، رسول توحید، صاحب قرآن کریم، در دستی کتاب و در دستی دیگر، سلاح!

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ اِيْنَانِ اَنْد ... رَسُوْلَانِ!

پیامبران، طرفدار ارزانیان جامعه و از متن توده مردم بودند. تلک الرسل آنان، نجار، چوپان، آهنگر، ماهیگیر و به هر حال زحمتکش بودند و از دسترنج خود، روزگار می‌گذراندند.

هیچیک از پیامبران، متولی معبدی برای دکان‌داری خود یا فرزندانشان و تهی



کردن جیب مردمان، نشدند.

تمامی پیامبران، پیام واحدی داشتند: قولوا لا اله الا الله. تفلحوا انبياء، خود آوازه خوان آواز آسمان بودند... یعنی عامل تعلیمات آسمان می بودند. رسالت رسولان قبل از خود را تأیید می کردند. با مثلث غیر مردمی زر اندوزان، زورمداران و تزویرگران در ستیز بودند. و فقط، در برابر خداوند، بندگانی حنیف و تسلیم بودند. همگی این رسولان، خود را برادر مردم، نه سرور مردم، خواندند. امی و درس ناخوانده برخوردارند.

انبیاء عامی بُدندی ور نه از الطاف خویش از مس هستی آنان، کیمیا می ریختی^۱

﴿تلك الرُّسُلُ لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ...﴾^۲ «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ وَ دِينُهُمْ وَاحِدٌ»^۳

شریعتی به زیبایی تمام، مقوله وراثت را در انبیاء با استناد به زیارت وارث ابو عبدالله الحسین الشهید علیه السلام مطرح و نشان می دهد که سلسله انبیاء و اولیاء، یک جریان تاریخی توحیدی در برابر جریان تاریخی شرک‌اند.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ، نوح، ابراهیم، اسماعیل، موسی، عیسی، محمد، علی، حسن... ثار!^۴ لوای توحید در هر مقطعی از زمان به دست یکی از سلسله انبیاء و اولیاء بوده و پیوسته با وراثت، دست به دست شده و اما در مقابله با هر نبی، شیطان در سه چهره ملاء، مترف، راهب ریائی در قرآن کریم ظاهر شده است.

لکن هیچ گاه، پرچم، بی پرچم دار نبوده، زیرا که وراثت، پیوسته نو به نو می گشته! چه می فهمیم؟

راز ماندگاری تعالیم انبیاء در همین سر فصل‌های عملی در نهضت توحیدی برگزیدگان انسانی از سوی خالق است.

زر ناب پیام انبیاء، پس از دوران رسالت آنان، در دستان دکانداران دنیاخواه با عیارهای ناخالص، تدریجاً آلوده و آمیخته شد و دین توحیدی انبیاء به ادیان

۱. مولوی، دیوان شمس.

۲. بقره، ۲۸۵. بین هیچکدام از پیامبران الهی فرق و تفاوت و افتراق نیست.

۳. نهج الصاحبة: ۱۹۱. پیامبران با هم برادرند و دین و آیینشان یکی است.

۴. اشاره به زیارت وارث حضرت سید الشهداء علیه السلام. مفاتیح الجنان.



تفرقه ساز آتش پرستی، صابئی، یهودی، مسیحی و ۷۲ فرقه مسلمانی ... تبدیل گشت. ارباب زر، زور و تزویر پس از عقب نشینی در عصر هر رسالت، دوباره میدان دار چپاول، ستمگری و فریب کاری با مردمان شدند. همان مثلث نا کثین، قاسطین و مارقین، که در برابر خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ایستادند.

جمرات ثلاثه در منی که با سنگ ریزه های شعور مشعر، باید رمی شوند؛ نمادهای همین هندسه ی شیطانی اند.

از ذهن و نفسانیت و شیطان، عبور باید کرد. و هم نورد افق های دور باید شد ... و فقط در رگ یک حرف (توحید) خیمه باید زد.

۳۴۷

آدم صفی الله



آدم، اولین انسان موحد در روی زمین، کره خاک ...!

همسرش، حَوَا

خلقت آنان در بیان قرآنی، رازواره و سمبلیک است.

﴿ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۱؛

«... بعد به فرشتگان گفتیم: «برای آدم خضوع کنید!» آنها همه سجده کردند جز ابلیس که از

سجده کنندگان نبود.»

پیدایش این مرد و زن، آمیزه ی خاک و روح دارد.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ

الشَّجَرَةَ﴾^۲؛

«وگفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمتهای) آن، از هر جا می خواهید،

گوارا بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد.»

این دو، در بهشت بی رنجی زمین بودند. با اغوای شیطان، از میوه شجره ممنوعه

خوردند و به برهوت کویر رنج ها، هبوط یافتند.

۱. اعراف، ۱۱.

۲. بقره، ۳۵.



توحید وجود



﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ. فَتَابَ عَلَيْهِ. إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد.) و خداوند توبه او را پذیرفت چراکه خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

آدم و حوا، پس از هبوط، در بیابان عرفات، یکدیگر را باز یافتند. و بنای کعبه، به تعبیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مِنْ لَدُنْ آدَمَ بوده. اولین خانه مردم برای پرستش حق! ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾^۲؛

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است.»

جده... شهر بندری عربستان، مدفن حوا، جده انسان‌هاست و من آن مکان را سالها قبل، زیارت نموده‌ام.

اما آدم، در کجا آرمیده است؟

و خدا، داناتر است.

حافظ فرمود:

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم، بفروخت

ناخلف باشم اگر، من به جوی نفروشم

آدم ابوالبشر، باغ بهشت اولیه را به دو گندم بفروخت و از دست بداد! راز این دو گندم چیست؟

من، چرا این دنیای فانی و ناپایدار خود را به یک جو نفروشم؟

ادریس ...



به خاطر کثرت درس گفتن، ادریس نام گرفت.

مصحف آسمانی بر دل او وحی شد و اولین انسانی است که با قلم، نوشت!

جامه و پوشش دوخت، و در بر نمود. و در مکان مسجد سهله بین‌النهرین (نجف

امروزه)، مسکن گرفت.

۱. بقره، ۳۷.

۲. آل عمران، ۹۶.



ذکر اوست: سُبْحَانَكَ يَا لَإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، خردگرای بزرگ ادبیات فارسی، درباره انبیاء الهی فرمود:

خنک آن که جز تخم نیکی نکشت	همه، خاک دارند بالین و خشت
روان و خرد، زیر فرمان اوست	سپهر و زمان و زمین، آن اوست
به هستی‌ش، اندیشه را راه نیست	ازین پرده برتر، سخن‌گاه نیست
خداوند مردی و داد و هنر	خداوند بخشنده و دادگر
خردمندی و راستی، پیشه کن	ز خشنودی ایزد، اندیشه کن

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ وَاِسْمَاعِيلَ وَاِدْرِيسَ
وَدَاوُدَ الْكِفْلَ، كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ^۱

۳۴۹

نوح، شیخ المرسلین



چون طوفان بزرگ، تدریجا فرو نشست، آب، زمین را تا عمق قبور، شسته بود.
نوح پیامبر، با مشاهده توده اسکلت‌ها و استخوان‌های از هم گسسته مردگان،
نوحه سر داد که ...

آری! نوح، نوحه سر داد که خدایا ...



نجاری، پیشه این پیامبر سالمند بود.

او سازنده اولین کشتی در تمدن انسانی است. به روایت قرآن ۹۵۰ سال رسالت او
طول کشید و درازی عمرش را خدا داناتر است.
طوفان نوح، اما یکی از وقایع شگرف ثبت شده در تاریخ ادیان و اقوام انسانی
است.

اولین پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت، نوح است.

چهار پسر داشت: حام، سام، یافث، یافث



یکی از این چهار، با بدان بنسشت و خاندان نبوت را، گم کرد و با کفرپیشگی در جریان طوفان، غریق امواج شد.

پسر نوح، با بدان بنسشت

خاندان نبوتش، گم شد^۱

انسان‌های پس از واقعه طوفان بزرگ، همه از سلاله بازماندگان کشتی نوح‌اند.

و نه از نسل قایل!

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِتَىٰ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۲؛

«ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آنها گفت): «من برای شما

بیم‌دهنده‌ای آشکارم!»

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۳؛

«و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم و او را در میان آنان هزار سال مگر پنجاه سال،

درنگ کرد...»

﴿وَقَوْمٌ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾^۴؛

«همچنین قوم نوح را پیش از آنها هلاک کردیم، چراکه قوم فاسقی بودند!»

هرگز نباید پنداشت که طوفان نوح، واقعه‌ای فقط مربوط به گذشته است. نه. نه!

در دریای وجود ما انسان‌ها، پیوسته طوفان‌های نوح، هر روزه برپاست. کشتی

نوح روح ما، در طوفان امروز در چه حال است؟

هُود ...



﴿وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ...﴾^۵؛

«و به سوی قوم (قوم) تمود، برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! (تنها)

خدا را بپرستید...»

۱. سعدی، گلستان.

۲. هود، ۲۵.

۳. عنکبوت، ۱۴.

۴. ذاریات، ۴۶.

۵. اعراف، ۷۳.



﴿إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ﴾^۱؛

«هنگامی که صالح به آنان گفت: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!»

﴿... وَقَالُوا يَنْصَلِحُ أُتَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲؛

«... و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید

می‌کنی، بیاور!»

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ...﴾^۳؛

«و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرارسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده

بودند،...»

هدایت شد، و هدایت خلق نمود، او را هود خواندند.

در ۴۰ سالگی، به نبوت مبعوث شد و در قوم عاد... عاد، بت پرست بودند و بدکاره.

نوشته‌اند که هود ۷۰۰ سال زندگانی داشت، و خدا داناتر است.

سالها دعوت به توحید کرد. اما کم‌ثمر ماند و جز اندکی، باقی بی‌اعتنا، در جهالت ماندند.

عذاب الهی، سرانجام قوم ستمگر عاد را معدوم ساخت.

كَانَ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا أَنْكَارَ كَهِ اصْلا و جود نداشته‌اند.

مدفن هود، در کنار مزار صالح در وادی السلام نجف اشرف زیارت می‌شود.

سوره هود در قرآن کریم، پیامبر آخرین را پیر کرد. که فرمان پایداری آمده بود.

واستقیم كما امرت

پایدار باش ... همانطور که به تو فرمان داده شده!

این پایداری صاحب رسالت آخرین، رمز پیروزی محمد شد.

فرمود: شَيْبَتِي سوره هود ... استقامت و رزی در سوره هود، پیرم کرد!

غلام همت دُردي کشان یک رنگم!

۱. شعراء، ۱۴۲.

۲. اعراف، ۷۷.

۳. هود، ۶۶.



صالح ...



این پیامبر، سالیان دراز برادرانه، در قوم خویش (ثمود) به توحید دعوت نمود. و برهان آشکار او ناقه بود! ناقه صالح که از دل کوه سنگ‌ها، معجزه‌وار به اذن خدا بیرون آمد.

کافران به اشاره کاهن بزرگ، ناقه را پی کردند. (کشتند) و نعمت‌های الهی در قوم صالح کفران شد. عذاب الهی نازل گشت. و قوم کفر پیشه، رهسپار عدم شدند. **أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ.**

مدفن صالح را در کنار مزار هود، در وادی السلام نجف می‌توان زیارت کرد.

﴿وَالِئِیْ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَنْقُومِ اعْبُدُوا اللَّهَ...﴾^۱

«و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! (تنها)

خدا را بپرستید...»

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ﴾^۲؛

«هنگامی که صالح به آنان گفت: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!»

﴿... وَقَالُوا یَنْصَلِحُ اثْنَانَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳؛

«... و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی، آنچه ما را با آن تهدید

می‌کنی، بیاور!»

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ...﴾^۴؛

«و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده

بودند...»

شاید ناقه صالح، استعاره و رمز است و پی کردن ناقه، را نشانه ناسپاسی نعمت‌های

۱. اعراف، ۷۳.

۲. شعراء، ۱۴۲.

۳. اعراف، ۷۷.

۴. هود، ۶۶.



گوناگون الهی باید دید.

شاید ناقه صالح، برای ما سمبل روح، دل، عقل، وجدان باشد که غافلانه، پیوسته آن را پی کرده ایم.

به کوی عشق، منه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد دریغ و درد که در جست و جوی گنج حضور شدم خراب جهانی، ز غم تمام و نشد^۱

ابراهیم، ابوالانبیاء، خلیل الرحمان



ABRAHAM PROFEAT

دومین پیامبر اولوالعزم، نیای بزرگ اعراب از طریق اسماعیل و نیای بزرگ اسرائیلیان از طریق اسحاق، و بنابراین، بسیاری از انبیاء، از ذریه او هستند. بزرگ پرچمدار باستانی اندیشه توحید که ادیان یهود، مسیحیت و اسلام، منسوب به حرکت توحیدی او هستند. احیاگر کعبه و بنیانگذار سنت‌های نیکو که در سه آئین ابراهیمی بالا، محفوظ مانده است.

ولادت او چهار هزار سال قبل، حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است.

در قرآن کریم، بارها، کیش ابراهیم، حنیف و شخص او مسلم خوانده شده است.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...﴾^۲ / کلمات

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به

خوبی از عهده این آزمایشها برآمد...»

﴿وَ اتَّخَذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾^۳ / نماز خانه

«... و (برای تجدید خاطره،) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب

کنید!...»

۱. حافظ.

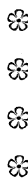
۲. بقره، ۱۲۴.

۳. همان، ۱۲۵.



توحید وجود





﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾^۱ / طهارت از شرک
 «... و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف‌کنندگان و
 مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»
 ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾^۲ ... / شهر امن مکه
 «... ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده!...»
 ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^۳ / و اسماعیل پایه‌های بیت عتیق
 «و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا
 می‌بردند،...»

﴿قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۴ / توحید ابراهیمی
 «... بگو:» (این آیینهای تحریف شده، هرگز نمی‌تواند موجب هدایت گردد)، بلکه
 از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!
 ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾^۵ / شهود حیات در مرگ
 «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا! به من نشان بده چگونه
 مردگان را زنده می‌کنی؟»

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾^۶؛
 «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه موحدی خالص و مسلمان بود و هرگز از
 مشرکان نبود.»

﴿إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾^۷ / محمد
 «سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر
 او، به مکتب او وفادار بودند همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند

۱. همان.

۲. همان، ۱۲۶.

۳. همان، ۱۲۷.

۴. همان، ۱۳۵.

۵. همان، ۲۶۰.

۶. آل عمران، ۶۷.

۷. همان، ۶۸.

(از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.»

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَكَرَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۱ / آیات خدا

«در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن [خانه خدا] شود در امان خواهد بود...»

﴿وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۲ / پیروی کن آئین حنیف ابراهیم را

«و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟»

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۳ / درود بر دوست، خلیل الله

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَعِزَّنِي بِمَا أَتَّخَذُ أَضْنَامًا إِيَّاهُ﴾^۴ / فرزند بت تراش!

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش [عمویش

خود انتخاب می‌کنی؟! من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری نمی‌بینم.»

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۵ / باطن هستی!

«و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به

ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند، و اهل یقین گردد).»

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾^۶ / بیت و مسجد و بلد الحرام

«(به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی

قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار!»

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾^۷ / ابراهیم: یک ملت، یک امت

«ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا خالی از هر گونه انحراف و از

مشرکان نبود.»

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۸ / وحی برای پیروی

۱. همان، ۹۷.

۲. نساء، ۱۲۵.

۳. انعام، ۷۴.

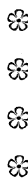
۴. همان، ۷۵.

۵. ابراهیم، ۳۵.

۶. نحل، ۱۲۰.

۷. همان، ۱۲۳.





«سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم - که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود - پیروی کن!»

﴿قُلْنَا يٰۤاَيُّهَا كُوْنِيْ بَرّٰدًا وَسَلْمًا عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ﴾^۱ / سرد و سلامت

«(سرانجام او را به آتش افکندند ولی ما) گفتیم: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش!»

﴿وَ اِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرٰهِيْمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اَنْ لَا تُشْرِكْ بِيْ شَيْئًا﴾^۲ / خانه توحید

«(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند و به او گفتیم: چیزی را همتای من قرار مده!»

﴿مَلَّةً اَيُّكُمْ اِبْرٰهِيْمَ هُوَ سَمَّٰنُكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ﴾^۳ / دین انبیاء

«از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید...»

﴿سَلَامٌ عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ﴾^۴ ... / سلام خدا بر ابراهیم

«سلام بر ابراهیم.»

﴿صُحُفْ اِبْرٰهِيْمَ وَ مُوسٰى﴾^۵ / کتاب‌های ابراهیم و موسی، صحیفه‌ها

«در کتب ابراهیم و موسی»

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ فِىْ اِبْرٰهِيْمَ﴾^۶ / ابراهیم، اسوه برای مسلمین.

«برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت»

﴿وَ اِبْرٰهِيْمَ الَّذِىْ وَفّٰى﴾^۷ ... / وفا، رسم ابراهیم خلیل

«و در کتب ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بطور کامل ادا کرد.»

۱. انبیاء، ۶۹.

۲. حج، ۲۶.

۳. همان، ۷۸.

۴. صافات، ۱۰۹.

۵. اعلیٰ، ۱۹.

۶. ممتحنه، ۴.

۷. نجم، ۳۷.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾^۱ / بری از شرک!

«و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش [عمویش آزر] و قومش گفت: «من از آنچه شما می پرستید بیزارم.»

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ﴾^۲
«(به خاطر آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و (همچنین) از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و ما از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت کوتاهی نکنند)»

﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ﴾^۳ /... دعوت انبیاء

«ما ابراهیم را (نیز) فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: «خدا را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید!»

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ إِبْرَاهِيمَ رُسُودًا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾^۴ / ارشاد الهی

«ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم...»

﴿وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۵ / پیامبر صدیق

در این کتاب، ابراهیم را یادکن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!»

﴿وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾^۶ /... مهمانان آسمانی

«و به آنها از مهمانهای ابراهیم خبر ده!»

﴿وَأَتَّبَعْتُمُ مَلَائِكَةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۷ / پیروی از راه انبیاء

«من از این پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم!»

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ، لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾^۸ / بردبار، خداخوان، بازگردنده

۱. زخرف، ۲۶.

۲. احزاب، ۷.

۳. عنکبوت، ۱۶.

۴. انبیاء، ۵۱.

۵. مریم، ۴۱.

۶. حجر، ۵۱.

۷. یوسف، ۳۸.

۸. هود، ۷۵.



«چراکه ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (بسوی خدا)»

قرآن کریم به ابراهیم خلیل، ابو الانبیاء، عنایت ویژه‌ای دارد.

قهرمان توحید، فرزند بت تراشی که بت شکن شد.

در میان آتش نمرود، حتی به فرشته خداوند نیز، توسل نجست. فرمود: خدا به

حال من، آگاه‌تر از من است!

آن‌گاه چنین شد: قال الله تعالی: ﴿قُلْنَا يَنَّا رُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَّمًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾^۱

وقتی هم در سرزمین منی کارد را بر گلوی فرزندش فشار داد تا امر حق را اجابت

کند، کارد نبرید.

پدرم به نقل، می فرمود: سلاح، به زبان حال گفت: الخلیلُ یأْمُرُنِي و الْجَلِيلُ یَنْهَانِي

ابراهام، ابراهیم خلیل، ابو الانبیاء، معمار دو حرم ...

حرم مکی پیرامون کعبه و حرم بیت المقدس ... قهرمان توحید!

﴿مَا كَانَ اِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾^۲

نه یهودی، نه مسیحی، بلکه حنیف بود. تسلیم حق بود.

ابراهیم ... یعنی پدر مهربان! و چه درست!

صاحب شریعت، دارنده صحف آسمانی و برقرار کننده سنت‌های نیکو برای

بشریت! فرزند بت تراشی که به هدایت غیب، بت شکن شد. / دیالکتیک دین ... اذ قال

لایبه، آزر

در آئین‌های یهود، مسیحیت و اسلام محمدی، سنت‌های ابراهیم را گرامی

می دارند.

در بین النهرین ظهور کرد و پهنه سرزمین‌های خاورمیانه را صحنه دعوت

توحیدی نمود. با طاغوت عصر خویش، نمرود، به استدلال توحیدی و ستیز احسن،

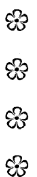
پرداخت.

و سرانجام در الخلیل فلسطین، آرام گرفت. و مزارش تا امروز برجاست. در

سرزمین اشغالی صهیونیسم!

۱. انبیاء، ۶۹.

۲. آل عمران، ۶۷. «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه موحدی خالص و مسلمان بود»



خداوند ابراهیم را با سه آزمون بزرگ، آزمود. و آسوه تاریخ انسان نمود.

۱- اسماعیل و مادرش هاجر را، به خواست ساره، به وادی غیر ذی زرع برد، پیاده نمود و به فلسطین آباد، نزد ساره بازگشت!

۲- نمایش خلوص ابراهیم در انقطاع از مخلوقات، حتی از جبرئیل امین، در میان آتش هولناک نمرودیان ستمگر، به عشق حق!

۳- اجرای امر خداوند در مورد قربانی کردن اسماعیل و خط پایانی بر رسم نازیبای قربانی انسان، با نزول گوسفند.

﴿و فدیناه بذبح عظیم﴾

۳۵۹

تجدید بنای کعبه بر جای بنای اولیه آدم، که در طوفان نوح پوشیده شده بود...

مِن لَدُنْ أَدَمَ .. قَوَاعِدِ مِنَ الْبَيْتِ

اسماعیل، پدرش، ابراهیم را در این معماری و نوسازی، یاری داد.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا﴾^۱

«(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا

خانه را بنا کند و به او گفتیم: چیزی را همتای من قرار مده!»

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ * رَبَّنَا

إِنِّي أَشْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ *^۲

«(به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی

قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار! پروردگارا! آنها [بتها]

بسیاری از مردم را گمراه ساختند! هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس

نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی! پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در

سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا

دارند تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید

۱. حج، ۲۶.

۲. ابراهیم، ۳۵ و ۳۷.



آنان شکر تو را بجای آورند!»

نقش دو پای ابراهیم را بر سنگ تجدید بنای کعبه، مقام ابراهیم خواندند و یکی از آیات حرم!

﴿وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ...﴾^۱؛

«از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید!...»

دیدار ملکوت آسمان‌ها، و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض هدایت تدریجی مردمان بت پرست، ستاره پرست، ماه پرست و خورشید پرست، البته با استدلال خودشان!

زنده شدن چهار پرنده کشته شده و درهم آمیخته، به درخواست ابراهیم و امر حق! بلی! و لکن لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي!

صحنه‌هایی شگفت از حیات این رسول بزرگ خداوند هستند.

همسرانش، ساره و کنیزش، هاجر

فرزندانش، اسماعیل از هاجر و اسحاق از ساره!

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾^۲؛

«حمد خدای راکه در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلماً پروردگار

من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست.»

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءً﴾^۳؛

«پروردگارا: مرا برپاکننده نماز قرار ده، و از فرزندانم (نیز چنین فرما)، پروردگارا:

دعای مرا بپذیر!»



ما را نه ترس دوزخ و نه حرص بهشت است. بردار ز رخ، پرده، که مشتاق لقايم. باران و برگ، پروانه و پوپک در سماع‌اند و... پائیز، سر ریز از رنگدان توست.

۱. بقره، ۱۲۵.

۲. ابراهیم، ۳۹.

۳. ابراهیم، ۴۰.



طراوت نام تو از باغچه‌ی دل هستی متولد می‌شود. هر لحظه.
و در ضرباهنگ این سخن، دل خوشانه در خاطره‌ی درخت زمزمه می‌شود. چه
کسی جو بیار هستی را می‌فهمد؟
چرا آدمی، خویشان ارزان فروخت ... بود اطلس، خویشان بر دلقی بدوخت!
عمری را در ذهنیت‌های موهوم، سرمایه سوختیم. ندانستیم که پندارها را اعتباری
نیست.

خالق ما، با ما و ما غافل از حقیقت خویش ... بازی خورده‌ی بازیچه‌های ابلیس
فریب‌کار شدیم.

مولانا گفته بود:

۳۶۱ لاجرم گویند عیب هم‌دگر غافل‌اند این خلق از خود، ای پدر
بدانیم که ساقی دلدار توئی چاره‌ی بیمار توئی
شربت شادی و شفا ... زود به بیمار بده!





چون خرمن‌های آتش نمرودی بالا گرفت، و دود آن، دشت و بیابان را پر کرد. همه، منتظر سوختن ابراهیم در جهنم سوزان نمرودی شدند. پرستوئی نازک دل، بال بر هم زد و به طرف چشمه رفت. حالا ... پیاپی، نوک ضعیف خود را در آب فرو می‌برد و آن را پر آب می‌کرد و می‌آورد و بر توده‌های آتش، می‌ریخت. همه، اما می‌خندیدند!

ساده‌لوحی این پرستو را بنگر. می‌خواهد با چند قطره آب، دریای آتش را فرو نشانند؟ پرستو شنید ...

من می‌دانم که این قطرات آب، این کوه سوزان را خاموش نخواهد کرد ولی من طریق سعی می‌آرم بجا!... لا نُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا هر کس به قدر توان خود، باید کاری بکند.

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱؛

« پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! »

حافظ فرمود: وای اگر از پس امروز بود فردائی! و فردا، معاد انسان و ...

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۲؛

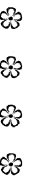
«در آن روز که اسرار نهان (انسان) آشکار میشود،»

عرصه‌ای که همه‌ی اسرار، فاش می‌شوند.

چند هزار سال قبل، بالای سر درب ورودی معبد آپولو در یونان باستان نوشته شده بود:

خودت را بشناس know thyself

در تاریخ انسان ... سخنی محکم‌تر از این گفته نشده!



۱. حشر، ۲.

۲. طارق، ۹.



و شگفت اینست!

خاله زاده ابراهیم خلیل، برادر ساره همسر ابراهیم و معاصر با او! پیشه لوط زراعت بود. و بر مؤتفکات هفت گانه رسالت یافت. ساکنان این مجموعه های ۷ گانه در صحرای سدوم و عموره زندگی می کردند. و دارای فساد اخلاق عمومی بودند و همجنس بازانی بنام. زاد و ولد تعطیل شده بود.

به ارشادات لوط پیامبر بی توجه ماندند. و عذاب الهی بر آنان محیط گشت.

۳۶۳

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴾^۱؛

«قوم نوح رسولان را تکذیب کردند، هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت: «آیا تقوا پیشه نمی کنید؟!»

﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَسْلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴾^۲؛

«گفتند: «ای لوط! اگر (از این سخنان) دست برداری، به یقین از اخراج شدگان خواهی بود!»

﴿وَلَوْ طَّا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴾^۳؛

«و (به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچیک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

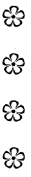
﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ ﴾^۴؛

«خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است،»

همسران نابکار و ناسپاس نوح و لوط.



پیام و وجود



۱. شعراء، ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. شعراء، ۱۶۷.

۳. اعراف، ۸۰.

۴. تحریم، ۱۰.

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا...﴾^۱؛

«و هنگامی که رسولان ما [فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان

ناراحت شد و قلبش پریشان گشت...»

آه ... تکرار یک حقیقت باور نکردنی! هر روز که می گذرد روزی از عمرمان، کم شده است. بخواهیم یا نخواهیم!
به راستی، در زندگی خویش، هیچ کاری نکرده ایم جز راهی که پیشینیان ما،
رفته اند.

و راهی که آیندگان ما خواهند رفت ... تباہ کردن وقت خودمان با ذهنیت هایمان.
همین و همین!

جان شعله‌ی حیات در ما و از لامکان و لازمان است. حضور حضرت حق!
صورت ... تن است و فکر و جسم و محدودیت و هیجان و ذهن و غصه و خیال و
فرم و نفسانیت.

اسماعیل ... سموئیل



به معنای بنده‌ای که شنونده فرمان خداست و ریشه لغت آن در سمع است. در
ماجرای ذبیح، او را ذبیح الله خواندند.

فرزند ابراهیم خلیل از هاجر، کنیز ساره.

در مکه، وادی غیر ذی زرع، در کنار کعبه با مادرش زیست کرد. در حجر اسماعیل!

آب زمزم به اذن الهی از زیر پای اسماعیل جوشید و فوران کرد.

در روزگار جوانی اسب سواری ماهر بود و اعراب مکه، از نسل اویند.

داستان رمز آلود قربانی کردن اسماعیل، در مینی به فرمان حق و به دست ابراهیم

(پدر مهربان) از صحنه‌های رازگونه و پرشگرف خلوص انسانی در عبادت است.

و از این شگفت‌تر، صحنه‌های عاشورای ۶۱ هجری در کربلاست.

و قَدِیْنَاهُ بِذِیْحٍ عَظِیْمٍ.



اسماعیل بیش از ۱۰۰ سال در ریگزار تفتیده مکه زندگی کرد و سرانجام در کنار مدفن مادرش در حجر، بدرود حیات گفت.

آری! در کنار بیت خدا، فرمان خدا بُرد. محمد و علی، از اعقاب اسماعیل اند. اسماعیل برادر ناتنی اسحاق است و بنی اسرائیل و اعراب، برادر زاده یکدیگرند و این شوخی خداوند است!

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾^۱؛

«و (نیز به یاد آورید) هنگامی راکه ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (کعبه) را بالا می‌بردند، (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی!»

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا لِّبَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^۲؛

«و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه مرا برای طواف‌کنندگان و مجاوران و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۳؛

«و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن، که او در وعده‌هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود!»

و بالاخره بلندای تسلیم در برابر فرمان دوست بزرگ!

﴿يَتَّابِتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۴؛

«هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟» گفت «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!»



۱. بقره، ۱۲۷.

۲. بقره، ۱۲۵.

۳. مریم، ۵۴.

۴. صافات، ۱۰۲.





اسحاق، دومین فرزند ابراهیم، در ایام پیری حضرت خلیل الرحمان و ساره، متولد شد.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾؛

«حمد خدای راکه در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلماً پروردگار

من، شنونده (و اجابت کننده) دعاست.»

اسحاق، پدر یعقوب و پدر بزرگ یوسف صدیق است و سر سلسله انبیاء مبعوث بر قوم یهود. وَ وَهَبْنَا لَهُ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ

برخی روایات جعلی اسرائیلی، اسحاق را ذبیح، خوانده‌اند. تا این امتیاز عظیم را از اسماعیل، گرفته باشند.

ولی بنا به نقل صریح کریمه‌های قرآنی و مسلمات تاریخی، این ذبیح، اسماعیل بوده که در سرزمین منی برای قربانی شدن، کارد ابراهیم را صابرا نه بر حلقوم خویش احساس کرد.

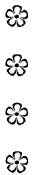
که اسحاق و مادرش ساره، اصولاً ساکن سرزمین کنعان در فلسطین بوده‌اند. و این اسماعیل و مادرش هاجر بوده که بنا به توصیه ساره، به وادی غیر ذی زرع تبعید می‌شوند. و به این ترتیب، جدائی جغرافیائی بین این دو همسر ابراهیم و بعدها میان دو برادر ناتنی اتفاق می‌افتد.

و می‌دانیم که ماجراهای قربانی، همه در منی اتفاق می‌افتد.

فیلم داستان آفرینش، ساخته هالیوود نیز، که از تورات برداشت شده و من یک نسخه از آن را دارم، سموئیل را ذبیح می‌داند.

قرآن کریم حضرت اسحاق را اسرائیل خوانده است. چرا که پدر بزرگ ۱۲ فرزند یعقوب است. و آنان، آغاز بنی اسرائیل اند.

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ



«همه غذاها (ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت).»

﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِ إِبرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا...﴾^۲؛

«از دودمان ابراهیم و یعقوب، و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم.»



عقیده، اعتقادات، باورها، همچون شیشه‌های پنجره‌اند.

ذهنیت‌های بسته شده و متعصب‌اند. از پشت شیشه، حقیقت را می‌بینیم.

اما همان شیشه، ما را از آن حقیقت، جدا می‌سازد.

در حمام خودشناسی، پیرایه‌های ذهنی در اعتقادات ما باید بریزند و ما را پاک

کنند. اگر نه، باید در آن‌ها تجدید نظر کنیم.

یعقوب ... یاکوب



نواده‌ی ابراهیم خلیل، فرزند اسحاق، که اسرائیل نام گرفت.

یعقوب دوازده پسر داشت و از جمله آنان، یوسف نبی!

اولاد یعقوب را اسباط اثنی عشر خوانده‌اند و بنی اسرائیل از نسل‌های دوازده گانه

این اسباط‌اند.

در ماجرای یوسف، ده تن از برادران، توطئه کردند و یوسف را به چاه انداختند.

یعقوب، در فراق فرزند عزیزش چهل سال گریست و بالاخره نابینا گشت.

سرانجام تقدیر خداوند جاری بود، و یوسف را عزیز مصر ساخت.

برادران قحطی زده یوسف، برای تأمین گندم، به مصر آمدند. و برای پرهیز از

چشم‌زخم خوردن یازده فرزندش، یعقوب فرمان داده بود که به هنگام ورود، از

۱. آل عمران، ۹۳.

۲. مریم، ۵۸.



دروازه‌های مختلف به مصر وارد شوند. ولی امید داشت که دوازدهمین فرزند را، بیابد.

﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ﴾^۱؛

«از یک در وارد نشوید بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی

شما جلب نشود)»

سرانجام، یوسف، پیراهن خویش برای پدر فرستاد و به اذن الهی، یعقوب دوباره بینا شد. فهمیدی؟

یعقوب با فرزندان و نوادگان خود به مصر مهاجرت کردند و بنی اسرائیل تا عصر موسی در آنجا سکونت داشتند.

﴿وَوَصَّي بِهَآ اِبْرٰهِيْمَ بَنِيهٖ وَيَعْقُوبَ﴾^۲؛

«و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند»

﴿اَمْ تَقُولُوْنَ اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَاَلْسَبَاطَ كَانُوْا هُوْدًا اَوْ نَصْرٰی﴾^۳؛

«یا می‌گویید: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بودند؟!»

﴿وَبٰرِكْنَا لِعٰمِلِكِ وَاٰلِ اِبْرٰهِيْمَ...﴾^۴؛

«و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کنم...»

﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ﴾^۵؛

«و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را»



۱. یوسف، ۶۷.

۲. بقره، ۱۳۲.

۳. بقره، ۱۴۰.

۴. یوسف، ۶.

۵. ص، ۴۵.

پرسیدم: کفر چیست؟

گفت: دوری از خدا

پرسیدم: عبادت چیست؟ گفت: کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به او!

یوسف، أَيُّهَا الصِّدِّيقُ



در حُسن و جمال و ملاححت و کمال، شهره تاریخ شد.
۷ ساله بود که برادران حسودش، او را به چاه انداختند.
دست توانای تقدیر خداوندی، یوسف را از قعر چاه به بلندای کرسی صدارت
مصر نشانید.

عشق سوزان زلیخا، نتوانست او را از پرده عفاف و پا کداملی خارج کند.

سالها، یوسف را به زندان انداختند.

تعبیر خواب می‌فرمود. خواب عجیب فرعون مصر را تعبیر نمود و از زندان به
قصر آورده شد.

در دوران سلطه او بر مصر آن روزگار، از پدرش یعقوب و برادران پشیمان،
دعوت کرد تا با عشیره بنی اسرائیل در مصر اقامت کنند.
۱۲۰ سال زندگی کرد.

جسد یوسف را در صندوقی زیر آب راه نیل دفن کردند.

سوره یوسف، از جمله زیباترین قصص قرآنی است. احسن القصص!

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ

لِي سَاجِدِينَ﴾^۱؛

«(به خاطر بیاور) هنگامی راکه یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم

که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند!»

﴿أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ﴾^۲؛

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر، فقط به شما

۱. یوسف، ۴.

۲. یوسف، ۹.



باشد.»

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛

«و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [نبوت] و «علم» به او دادیم و

اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم!»

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾^۲؛

«و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را

بزرگ داریم و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم خداوند بر کار خود پیروز است،

ولی بیشتر مردم نمی دانند!»



عقل فرمود: **تعصّب**، طولانی ترین راه برای یافتن حقیقت است.

تعصب در عقیده، تعصب در ملیت، تعصب در قومیت، تعصب در نژاد، تعصب

در نادانی.

تعصب، عامل برافروختن خشونت، جنگ، انسان کشی، خود برترینی و تخت

حکومت شیطان بر فرد است.

راه نزدیک، راه نسبی نگری، راه وحدت بینی، راه اعتدال و راه خدا محوری است.

عشق ممنوع زلیخا؟



﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّءَاهُ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۳؛

«آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود!»

درب های قصر، بسته شده بودند و اسباب عیش، به تمامی مهیا گشته بود!

زلیخا، در نهایت زیبایی و آمادگی و طلب بود.

اما ... زلیخا همسر عزیز مصر بود ... شوهر داشت!

۱. یوسف، ۲۲.

۲. یوسف، ۲۱.

۳. یوسف، ۲۴.



یوسف، زر خرید، غلام، برده و خدمتکار، در چنگ زلیخا بود.
و زلیخا برای آن که گناه خویش را پوشیده دارد، پارچه‌ای بر صورت بت خود
کشیده بود.

عجب؟ چرا؟

زلیخا، قصد گناه خود را، از بت خود ساخته، می‌پوشانید!
و یوسف جوان، خدای حاضر و ناظر در همه جا و بر همه کس، را یاد آورد.
که

﴿لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱؛

«هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی‌ماند.»

برهان پروردگار، همین پرده‌پوشی زلیخا و یاد آورد یوسف بود. فهمیدی؟
و چنین شد که:

﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲؛

«اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما
بود!»

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت، دانستم

که عشق، از پرده عصمت برون آرد زلیخا را^۳



مظاهر، ما را از مظهر غافل نسازند. تمام زیبایی‌ها، پرتوی از جمال جمیل خالق
است.

چون توئی، از ما به ما نزدیک‌تر!

اگر از نژاد، سرزمین، فرهنگ و خودت، فراتر روی، توحید و جودِ خواهی شد.
فضانوردانی که با فاصله، کره‌ی زمین را از سفینه فضائی مشاهده می‌کنند، هیچ
گونه مرزی نمی‌بینند.

۱. آل عمران، ۵.

۲. یوسف، ۲۴.

۳. حافظ.





يَسْئَلُونَكَ عَنِ ذَوَالْقُرَيْنِ

صاحب تاجی سلطنتی با دو شاخ!

یا فرمانروای دو قرن. و خدا داناتر است. والله اعلم!

اولین پیامبر پادشاهی ست که پس از طوفان نوح، مالک و فرمانروای بلامنازع روی زمین شد.

ذوالقرنین، یهود را از یوغ ستمگری بابلیان و ظلم و سلطه بخت‌النصر، نجات بخشید.

داستان زندگی او، با حوادث سلطنت کورش، پادشاه دادگر هخامنشی، همخوانی دارد.

بر این انگاره بسیاری از مورخین، و از جمله مولانا ابوالکلام آزاد هندی، این دو را، یک شخصیت تاریخی خوانده‌اند.

البته با خوانش منشور حقوق بشر کورش، بازمانده در موزه بریتانیا، این پندار یکی دانستن ذوالقرنین و کورش، دور از واقعیت نیست. **و خدا داناتر است.**

بنا به نقل، سلطه ذوالقرنین در دو سوی خشکی‌ها، به اقیانوس‌ها رسید. سد فلزی (مآرب) را بنا کرد.

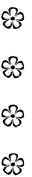
به طلب آب حیات، که آرزوئی دست نیافتنی می‌نمود، سرزمین‌ها را زیر پا گذاشت.

اما ... چرا آب حیات را در شهر ظلمات قرار داده بودند؟

شاید، خضر، در سفر شهر ظلمات، با ذوالقرنین همراه بوده و آب حیات را، نوشیده باشد.

در اواخر عمر، به حج رفت و با ۶۰۰۰۰۰ سپاهی به خدمت ابراهیم خلیل رسید. در عرفان، شهر ظلمات، دنیا ست.

جواهرات شهر ظلمات، زر و سیم دنیا؛ و آب حیات، نوشیدنی شراب



وحدت‌نگری ظهور، تواند بود. تعبیر بالاتر از مفهوم ظلمات را در گویش‌های
رمزواره قرآن کریم بیابید. جعل الظلمات و النور

موسی بن عمران... کلیم الله



﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾!

«و خداوند با موسی سخن گفت. (و این امتیاز، از آن او بود).»

سومین پیامبر اولوالعزم (۳۵۰۰ سال قبل)

گفت موسی را، به وحی دل، خدا کای گزیده، دوست می‌دارم تو را



۳۷۳

نام موسی ۱۳۶ بار در قرآن کریم آمده است. تقریباً بیشترین نام از میان پیامبران!
خداوند، موسی را در کودکی و برای نابود ساختن فرعون، در آغوش او نهاد.
کودکی شیرخوار، در بستر امواج نیل. مادری که از ترس فرعونیان، کودکش را در
سبیدی نهاد و به فرمان حق، بدست سرنوشت خدانوشته، سپرد!

إِنِّكَ بِأَعْيُنِنَا... تو، در چشم ما قرار داری!

همسر فرعون، موسی را از معبر نیل در قصر، گرفت و به فرزندی قبول کرد.
به فرمان فرعون، مقرر بود نوزادان پسر در بنی اسرائیل را از دم تیغ بگذرانند.
به فرمان فرعون، مقرر بود نوزادان دختر در بنی اسرائیل را برای کنیزی قبطیان
مصر، زنده نگهدارند.

فرعون، مردم مصر را به دو گروه قبطیان (بومی) و سبیطیان (مهاجرین بنی
اسرائیل) تقسیم کرده بود.

آری، فرعون، انسان‌های مخلوق خداوند را تقسیم کرده بود. وای بر آنان که
انسان‌ها را در استفاده از مواهب خداوندی، فرق می‌نهند. خودی و غیر خودی.

قبطیان مصری، برخوردار بودند و سبیطیان اسرائیلی، بردگان و کنیزان!

فرعون، خوابی دید که نوزاد برده‌ای از بنی اسرائیل، سلطنت او را نابود خواهد





بسیاری معتقدند که: دین ابزاری، افیون ملت‌هاست.
 اما، جبران خلیل جبران، اعتقاد دارد که: ابزار دین، مایه‌ی گمراهی حکومت‌ها
 ست.
 و در تفاوت این دو دیدگاه، بس نکته‌هاست.



موسی، نوزاد برده‌ای از سبطیان، در آغوش پرمهر همسر فرعون پروریده شد و
 بالید!

زیرا خواست خداوند چنین تقدیر شده بود. فهمیدی؟
 خداوند چنین خواست که از مادر موسی برای شیر دادن وی، دعوت کنند.
 فهمیدی؟

و موسی، نامش همراه با نام فرعون، نقش بند بناهای عظیم درباری مصر شد.
 به یاد چکامه عرفانی زنده‌یاد پروین اعتصامی، شاعره خفته در صحن حضرت
 فاطمه معصومه علیها السلام افتادم. که لطف حق را در داستان موسی، چه زیبا و هنرمندانه
 ماندگار ساخت.

به قطعه‌هایی گزیده اما نامتصل از این بلند اثر جاوید بنگرید:

مادر موسی، چو موسی را به نیل	در فکند از گفته رب جلیل
ما، به دریا حکم طوفان می‌دهیم	ما، به نیل و موج، فرمان می‌دهیم
نقش هستی، نقشی از دیوار ماست	خاک و باد و آب، سرگردان ماست
سوزن ما، دوخت هر جا هر چه دوخت	ز آتش ما سوخت، هر شمعی که سوخت
ناخدایان را، کیاست اندکی ست	ناخدای کشتی امکان، یکی است
طفل مسکین، چون کبوتر پر گرفت	بحر را چون دامن مادر گرفت
بحر را گفتم، دگر طوفان مکن	این بنای شوق را ویران مکن

مادر موسی ... اما، شگفت زده و حیران بود.





۳۷۵



تذکره
شاهان
ایران





روزی در نوجوانی با صحنه‌ای روبرو شد که یکی از سبطیان اسرائیلی در نزاع با فردی قبطی مصری، گلاویز بودند.

موسی، به یاری هم‌نژاد خویش شتافت و مشتی محکم به مرد مصری زد که باعث مرگ او شد.

موسی، به خود آمد.

خدایا این عملی شیطانی بود. من به خویشتن، ستم کردم. مرا ببخشای!

و خداوند، آمرزگار و دود، موسی را بخشود.

خدایا، به شکرانه این بخشش، هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم بود و مظلومان را یاری خواهم داد.

پروردگارا مرا از چنگال این ستمگران، رهائی ده!



مدین، سرزمین شعیب پیامبر بود. واقع در شمال حجاز.

موسی، این اسرائیلی فراری از قلمرو فرعونیان، راهی مدین شد.

با صفورا، دختر شعیب، ازدواج کرد و حدود ده سال در مدین به چوپانی گوسفندان، روزگار گذراند.

در بازگشت به مصر با همسرش از بیراهه می‌آمد که از دوردست‌های شب، آتشی دید. آتش، اما از جانب طور سینا بود.

و این نار، دیگرگونه بود. نور بود که درختی را مُنور کرده بود.

از آتش، ندا آمد: ای موسی، منم، پروردگار عالمیان.

کشف‌هیت را بیرون آور. تو، در سرزمین مقدس طوی هستی!

من، تو را برای رسالت، انتخاب کردم.

عصایت را بیفکن ... اژدها شد!

دستت را در گریبانت کن، بیرون بیاور ... ید بیضاء شد!



این گونه موسی مبعوث به رسالت ابلاغ توحید شد. و حماسه بزرگی در تاریخ رقم خورد.

درخواست کرد: خداوندا برادرم هارون را در این رسالت همراهم کن.
سینه‌ام را گشاده دار، کار را بر من آسان فرما. زبانم را روان ساز.
فرمود: ما، به آن دو، کتاب تورات دادیم که روشنگر بود.
موسی و هارون در دربار فرعون متکبر مصر حاضر شدند.
صحنه‌ی مقابله ساحران مصری با عصای موسی.

ایمان ساحران مصری به خدای واحد، خالق جهانیان، اولین گروندگان به دعوت توحیدی موسی!

۳۷۷ شکست‌های پی در پی فرعون، و سازماندهی بنی اسرائیل برای مهاجرت از مصر.
دریای سرخ به هنگام تعقیب بنی اسرائیل توسط سپاه فرعون، به اذن خدا شکافت.
عبور بنی اسرائیل از شکاف دریا به آن سوی ساحل.
فرعون و سپاهیان، اما در فرو شکافت دریا، غرق شدند.
الواح ده فرمان که در میقات، بر موسی نازل گشت:

توحید و جود

نیکی به پدر و مادر

کمک به مستمندان و خویشاوندان و یتیمان

سخنان نیکو با مردمان گفتن

نماز و زکات

خون یکدیگر را محترم شمردن

یکدیگر را از خانه و کاشانه خود بیرون نکنید

سفارش همسایگان

تلاش برای آزادی اسیران

تورات ... نور بود و رحمت؛ اما، سه اقنوم زر، زور، تزویر ... در مبارزه با رسالت

موسی با سه سمبل در قرآن مشخص شده‌اند.





قارون ... زر اندوز.

فرعون و هامان ... زور مدار.

بلعم باعورا و سامری ... دین فروش!

نار و نور در طور سینا، وادی مقدس طوی، گویای چه رازهایی است؟

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱؛

«و (نیز به خاطر آورید) هنگامی راکه به موسی، کتاب و وسیله تشخیص (حق از

باطل) را دادیم تا هدایت شوید.»

قصه‌ی فریب‌کاران روز تعطیلی سبت در کناره دریا.

داستان ذبح گاو بنی اسرائیل و تردیدهای آنان در سوره بقره.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾^۲

قوم موسی، باید گاوی را قربانی می‌کردند. داستان را دنبال کنید که ایرادها و

سئوالات آنها، انتخاب گاو را، مشکل و مشکل‌تر ساخت. و کار، بر آنان سخت و

سخت‌تر شد.

حِطَّة ... تابوت عهد یوسف

گوساله پرستان طلا به اغوای سامری دین فروش، به هنگام میقات موسی در طور

چه کردند؟

سامری عوام فریب، برای بنی اسرائیل خدائی ملموس و ذهن‌پسند ساخت.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْوَعْدَ الَّذِي بَارَيْتُمْ﴾^۳

توبه، بازگشت از شرک و (من ذهنی مشرک) ... برگشت به توحید!

میقات موسی، سی شب بود. ولی به چهل شب، کامل و تمام شد...

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رِيَّهَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً﴾^۴؛

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل

۱. بقره، ۵۳.

۲. بقره، ۶۷.

۳. بقره، ۵۴. و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید!

۴. اعراف، ۱۴۲.

نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد.»
تیه ... سرگردانی ۴۰ ساله بنی اسرائیل در بیابان‌ها...

﴿قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جِبَارِينَ * فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا ...﴾^۱؛

«گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند * شما وارد

دروازه شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد.»



درخواست رؤیت آشکار خداوند از طرف قوم بنی اسرائیل بیانگر چه بود؟
انان خدای قابل لمس، خدای قابل پذیرش ذهن را طالب بودند. به همین دلیل،
سامری با گوساله‌ی طلائی دست ساخته و محسوس، آنان را فریفت.

این، تنها داستان بنی اسرائیل نیست. داستان همه‌ی انسان‌هایی است که خدای
ذهنی خویش را فرمان می‌برند.

خدای خودساخته، البته با طلا، زیرا گران قیمت‌تر است! هوای نفس!

أَفْرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاً



﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ. جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾^۲؛

«اما هنگامی که پروردگارش برکوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد و موسی
مدهوش به زمین افتاد.»

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ * إِذْ رَأَىٰ نَارًا﴾^۳؛

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد»

﴿أَنَّ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^۴؛

«که: «مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است [فرشتگان و

موسی]»

۱. مائده، ۲۲ و ۲۳.

۲. اعراف، ۱۴۳.

۳. طه، ۹ و ۱۰.

۴. نمل، ۸.



وفات موسی، چرا مدفن پیامبر تورات، نامعلوم است؟

هارون، برادر موسی و یاورش در ابلاغ رسالت است!

﴿و قال موسی لآخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح﴾

اما، سرانجام، یوشع جانشین موسی می‌شود.

تشابه نقش هارون، در نهضت موسی با نقش علی در نهضت محمد و جایگاه

حدیث منزلت را فهم کنیم.

فرمود: ﴿انت متی بمنزلة هارون من موسی. إلا أنه لا نبي بعدی!﴾

زردشت



هُوَ مِت. هُوَ خت. هُوَ رَشْت / پندار نیک. گفتار نیک. کردار نیک.

سه آموزه بزرگ پیامبر قوم آریا، عصاره تعالیم همه رسولان آسمان برای سعادت

انسان!

تکرار هو در سه آموزه را، رمز هستی بخش هستی بدانیم. نیکی‌ها، همه از اوست.

زرتشت، پیامبر توحید، در بیش از سه هزار سال قبل در شمال غربی ایران ظهور

کرد.

زرتشت پیامبر درگات‌ها، سروده‌هایی که از خودش با صیغه اول شخص مفرد یاد

می‌کند، از راه رستگاری و دشواری‌های انسان واقعی در زندگی می‌گوید.

اوستا، نام کتاب مقدس زردشتیان است که شامل گات‌ها و یسنا و یشت‌ها و...

می‌باشد. و در دوران ساسانیان تدوین شده است.

گات‌ها، در زبان اوستا و سنسکریت به معنی سرودپاک و دارای ۱۷ بخش

توحیدی است که در سراسر آن، آهنگ اهورائی برای آموزش دینی روشن و خرد

پذیر با توصیه آباد کردن جهان و بهره‌وری از زندگی با منش راستی و درستی، دیده و

احساس می‌شود.

گات‌ها، بخش اصیل اوستاست.



به گزیده‌هائی از گات‌ها بنگرید:

خدای بزرگ است، اهورا مزدا

که زمین را آفرید

که آسمان را آفرید

که جهانیان را آفرید

که برای جهانیان، شادی را آفرید.

راه ... یکی ست و آن هم راستی ست.

در آیین زردشت، اهورا مزدا، خدای واحد و خالق جهان است و سمبل خیر و

نیکی و نور و راستی!

۳۸۱

بهمن، فرشته نیک منشی است و اهریمن، سمبل شر، دروغ، تاریکی و بدی!

وحی زرتشتی، یک شیوه (هم پرسی) ست. پرسش‌های زرتشت و پاسخ‌های

خداوند.

مینو، بهشت موعود زرتشت و دوزخ، جهنم و مرکز دیوان و ددان است.

فَرَوَهَر، نماد انسان با نیمه‌ای خدائی که بال پرواز دارد و نیمه‌ای دیگر، خاک‌کی!

پس از مرگ بدن، فروهر راه بالا را پیموده و به منبع اصلی خود، می پیوندد.

روان هر انسان، به مناسبت کارهای نیک یا بدی که در زندگی مرتکب شده، پاداش

یا کیفر می‌بیند.

گشتاسب، فرمانروای آریائی، دین زرتشت را پذیرفت و راستی را ستود.

فرزند گشتاسب، اسفندیار، پهلوان دینی در سنت زرتشتی است.

پشوتن، از جاویدانان است و سرانجام در پایان تاریخ در نقش منجی ظهور

می‌کند.

زرتشت پیامبر، سرانجام در ۷۷ سالگی در معبد بلخ به شهادت رسید.

در نقوش برجسته هخامنشی در تخت جمشید، انسان بالدار (فَرَوَهَر) بر فراز همه

صحنه‌ها دیده می‌شود.

اینک نمونه‌هائی از نیایش زرتشت پیامبر:





ای اهورامزدا... تو، تنها آشنای منی. پس در پرتو راستی، مرا یار و یاور باش.
ای مزدا، کی سپیده دم نیک‌بختی فرا خواهد رسید؟ آن روز که راستی در جهان بدرخشد.

ای اهورا، با شناخت آئین راستی است که ما از روشنائی خرد تو بهره‌مند خواهیم شد.

شما مردمان، که به اندیشه‌ی نیک، دل بسته‌اید، خشم را از خود دور کنید و در برابر ستم بایستید.

ای مزدا، کسی که همیشه در اندیشه‌ی سود خویش است، چگونه می‌تواند به جهان خرمی و شادابی بخشد و آن را آباد گرداند؟

ای اهورا، تو رهروان راستی و هواخواهان دروغ را، از راه آتش فروزان می‌آزمونی! و به هر دو گروه بر پایه‌ی کردارشان، پاداش می‌دهی.

ای مردان، ای زنان! بدانید که در این جهان، دروغ تباه‌کننده زندگی ست. پس از آن دوری کنید و آن را نگسترانید. بدانید آن خوشی که با فریفتن دیگران به دست آید، مایه رنج و اندوه ست.

اهورا مزدا، خدای دانا و توانا، بهترین نیکی را به کسانی ارزانی می‌دارد که آسایش خود را در آسایش دیگران جستجو کنند.



هر کس با گزینش خود، به خوبی و یا بدی می‌گراید، گفتار و کردار و دین خود را با منش خود، به گونه‌ای شکل می‌دهد. همین اندیشه و گزینش، سرنوشت و آینده آدمی را می‌سازد.

در بمبئی هندوستان، آتشکده بزرگ رستم را در کناره اقیانوس هند دیده‌ام (سال ۱۹۹۲) میلیونها زردشتی در هند زندگی می‌کنند که آنان را پارسیان مهاجر می‌خوانند و به راستگوئی شهره‌اند.

مثلث زر، زور و تزویر؛ ملاء - مترفین و موبدان، آئین یکتاپرستی زرتشت را، کیش آتش پرستی کردند.

سؤال‌ها:

چرا زرتشتیان، آتش را، مقدس می‌شمارند؟
چرا یکتاپرستی زرتشت، امروزه به دو اقنوم پنداری خیر و شر در نزد پیروان او،
تبدیل شده است؟

چرا مفاهیم معاد، بهشت، دوزخ، فرشته وحی و ... در ادیان موجود، مشترک‌اند؟
آیا زرتشت، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (صلی الله علیهم) واضعان
شریعت‌اند؟ یا شارحان شریعت؟

چرا فاصله زمانی پیامبران در بستر تاریخ، پس از تحریف شدن دین پیشین، ظهور
یافته است؟

چرا رسولان آسمان، همه، فقط مأمور ابلاغ بوده‌اند؟ و ما علیک الا البلاغ
چرا همه پیامبران، انبیاء پیشین را تایید کرده‌اند؟

چرا پیام و تعلیمات پیامبران بر زبان قوم خویش و فهم عصری آنان، مبتنی بوده
است؟

چرا رسولان آسمان، فقط به خدا دعوت کرده‌اند و نه به خود یا خانواده خود؟
چرا دین همه رسولان آسمان در قرآن، اسلام، نامیده شده و عصاره تعالیم همه
انبیاء توحید است؟

چرا در قرآن از زرتشت، نام برده نشده و چرا زردشتیان را مجوس خوانده است؟

جواب‌ها:

نام یهود و نصاری و مجوس و صابئین و ... فقط نام‌های پیروان ادیان‌اند و نه نام
دین. در بیان قرآن، پیروان آئین توحید و دین رسولان آسمان، همگی، مُسَلِّم نامیده
شده‌اند.

انبیاء الهی از آدم تا خاتم، همگی پیامبران اسلام در دوره‌های مختلف تاریخی
بوده‌اند.





دقت کنیم که داستان و ذکر برخی از پیامبران، در قرآن آمده ولی بسیاری از آنان، کم نقص علیک‌اند.

هر پیامبری که ظهور کرده، بر پایه وضع موجود جامعه خود و نوع انحرافات مردمان، شریعت خود را وضع کرده.

شریعت، قشر، پوسته، ظاهر و نماد دین است، مثلاً روز تعطیلی سبت و قبله بیت المقدس و نیز حکم جهاد در شریعت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و ... روز تعطیلی یکشنبه و بقاء بر قبله بیت المقدس و صلح و محبت در شریعت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و ... روز تعطیلی جمعه و قبله قرار دادن کعبه و جهاد و عفو، کتاب و ترازو در شریعت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول الله اند.

اما ... خمیر مایه و عصاره رسالت انبیاء، توحید و جود است و اصل پیام همگی آنان، واحد است.

«الانبياء إخوةٌ ودينهم واحد...» حدیث نبوی

عیسی مسیح ...



پسر انسان! نه تَجَسَّد خدا! معنا یا قالب؟

عیسی ناصری، ماهیگیر بود. انسانی مانند همه انسان‌های دیگر، با این تفاوت که به یارانش فرمود: به دست‌های من نگاه کنید، برتر از آنند که عصای پادشاهی بدست گیرند. و قوی‌تر از آنند که شمشیری را چنگ بزنند.

عیسی بن مریم، رسول الله و پیامبر اولوالعزم اسلام، که در ۲۰۰۰ سال قبل ظهور کرد.

رسول الله و مسیح (عَبْدُ اللَّهِ) ... نه، یکی از سه تایی (تثلیث)!

مسیحیت کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان، برای خداوند متعال، دو شریک قائلند: ابن و روح القدس!

گفته‌اند: هر سه تا، یکی هستند و یکی، هم سه تا است.

مثالی که برای فهم شنونده می‌زنند: پدر شما، پدر بزرگ فرزند شما و همسر

اما چه خوب؟ او می تواند برادر عموی شما هم باشد. و خیلی چیزهای دیگر! هم.

لا إله إلا الله وحده وحده وحده

عیسی بن مریم، مسیح، چهارمین پیامبر اولوالعزم، فرزند مریم عذر(پاک و با کره) بدون پدر، زاده شد. دو هزار سال پیش در بیت اللحم فلسطین و در گهواره، به نبوت خویش گواهی داد.

کلیسای (المهد) بر جای زادگاه استثنائی این سفیر خداوند ساخته شد.

از عیسی بن مریم در ۹۳ کریمه قرآنی با نام های عیسی، مسیح، روح منه، رسول و کلمه الله یاد شده.

۳۸۵

﴿ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي إِلَهِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَآمَنَ بِجَبَارًا شَقِيًّا ﴾؛

«(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم او کتاب (آسمانی) به

من داده و مرا پیامبر قرار داده است! و مرا- هر جا که باشم- وجودی پربرکت قرار

داده و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است! و مرا نسبت به

مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است!»

و البته، الی بنی سرائیل!

عیسی... نه خانه ای داشت. نه توشه ای. فقط به تهیه غذای روزانه اش اکتفا می کرد.

زن نگرفت و در دنیای خویش، فقط مشتاق پرستش خداوند بود.

ان مثل عیسی عند الله، کمثل آدم. خلقه من تراب. ثم قال له کن فیکون

عیسی مسیح البته بدون پدر زاده شد. ولی در بزرگترین واقعه خلقت، پیدایش

آدم، بدون پدر و مادر بود!

گفتند: سه معجزه بزرگ حضرت عیسی را نام ببرید.

گفتم: اول اینکه همسری نداشت تا به فتنه اش بیفکند. دوم، فرزندی نداشت تا به





فکرش وادارد و سوم اینکه ثروتی نداشت که به خود مشغولش دارد. لبخند زدند. مسیحیت، عیسی را تجسد کلمه الله و پسر خدا و یکی از سه اقنوم تثلیث (اب، ابن، روح القدس) می‌داند ولی قرآن کریم این اعتقاد غالبانه را کفر و شرک خوانده و از آن به شدت نهی نموده است.

مسیحیت کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان، معتقد است که کاهنان یهودی و با همدستی رومیان، سرانجام عیسی مسیح را دستگیر، محاکمه و مصلوب کرده‌اند. ولی او را به صلیب نکشیده‌اند و نه او را، کشته‌اند. بلکه کار بر آنان مشتبه شده و خداوند، عیسی را به آسمان عروج داده است. بل رفعه الله کتاب و حیانی این پیامبر، انجیل بوده است.

اناجیل موجود، یک نسل بعد از ناپدید شدن عیسی، توسط شاگردان حواریون گردآوری و منقول شده و تحریفاتی مشرکانه در آن‌ها وجود دارد. عیسی مسیح ﷺ در ۳۰ سالگی توسط یحیی ﷺ غسل تعمید داده شد.



در روز سبت (شنبه) که تعطیلی یهودیان بود، عیسی، نابینائی را به اذن خداوند شفا داد و بینا ساخت.

یهود، اما عیسی را متهم ساختند که قانون شرعی تعطیلی سبت را شکسته است.



فرمود: روباه‌ها برای خودشان لانه دارند و پرندگان، آشیانه! اما من، که عیسی مسیح هستم، جائی برای استراحت ندارم. هیرود، حاکم رومی در فلسطین، فرمان داده بود تا بر پایه گفته پیشگویان، از تولد مسیح جلو بگیرند، و همه کودکان پسر را که در بیت اللحم به دنیا می‌آیند، سر بریده شوند.

حاملگی معصومانه مریم عذرا، شاید از این رو بود و البته سخن‌ها در پی آورد.

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ...﴾

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا



قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا

قال.... وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا
فَحَمَلَتْهُ...؟!؛^۱

«در این کتاب (آسمانی)، مریم را یادکن

ماروح خود را بسوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم
ظاهر شد!

گفت: «من فرستاده پروردگار توام (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!»

گفت:... و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما!

سرانجام (مریم) به او باردار شد.»

﴿وَإِذْ قَالَتْ لِمَلَّتْكِ بَعْرِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَيَّ نِسَاءً

الْعَالَمِينَ﴾^۲؛

«و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک

ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

﴿بِعَمْرٍمٍ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾^۳؛

«ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت

می‌دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است در حالی که در این جهان و جهان

دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود و از مقربان (الهی) است.»

﴿قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۴؛

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که

۱. مریم، ۱۶ - ۲۲.

۲. آل عمران، ۴۲.

۳. آل عمران، ۴۵.

۴. آل عمران، ۴۷.



انسانی با من تماس نگرفته است؟!» فرمود: «خداوند، این گونه هر چه را بخواهد می‌آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز فوراً موجود می‌شود.»

تنها، عیسی مسیح است که در قرآن کریم بر خود، درود فرستاده: سلام بر روزی که زاده شدم. و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره، زنده مبعوث خواهم شد.

راز عیسی مسیح!

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ. و يَوْمِ امُوتُ. و يَوْمِ أُبْعَثُ حَيًّا﴾

برای دیگر انبیاء، همه جا با لفظ ضمیر غایب، درود حق فرستاده شده. والسلام علیه

در کلام و حیانی قرآن، درباره عیسی مسیح به صورت ساده، صریح، توحید وجودی، بی غلو، اما شگفت‌آور سخن رفته است ذلک عیسی بن مریم، قول الحق! تمام معجزات عیسی بن مریم با تأکیدات باذنی و باذن الله، به فعل خداوند حواله شده است!



عیسی بن مریم، پسر انسان بود. نه فرزند خدا، او، فرزند مریم عذرا (با کره) بنت عمران بود!

مریم، از فرشته حامله شد. عیسی ولادت یافت و گهواره را پشت سر گذاشت و به بلوغ رسید.

او، بر بنی اسرائیل رسالت یافت تا تحریف‌های روحانیون یهود را بر تورات، بر مردم بنمایاند.

عیسی مسیح در بیابان‌ها، چله گردیهای بسیاری داشت. دوازده خواری تعیین کرد.

به عدد ۱۲ قبیله بنی اسرائیل. دشمنان تعلیماتش، خاخام‌های یهود و سلطه‌گران رومی بودند.



بمانند تمامی پیامبران، مردم را به پرستش خالصانه خداوند و بیزاری از طاغوت‌ها فرا خواند.

بر تزویرگرانی که معبد اورشلیم را مرکز فریب مردمان کرده بودند و نیز بر علیه رومیان اشغالگر شورید.

او می‌خورد و می‌خوابید و راه می‌رفت و خستگی داشت و هرگز ادعای الوهیت نکرد.

نه ... او، هرگز مدعی خدائی نشد و ... هرگز خود را فرزند خدا، نخواند.

عیسی خود را رسولی فرستاده‌ی آسمان، برای ابلاغ وحی و مصدق پیامبران پیشین و مبشر پیامبر آخرین، احمد، نامید. (فارقلیط)

۳۸۹

ونا گهان، پس از توطئه یهود و رومی‌ها غیبت کرد و به قول قرآن، رافعک الیّ.

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَلَدَتِكَ

إِذْ آتَيْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي

وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي

وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ...﴾^۱

«(به خاطر بیاور) هنگامی‌راکه خداوند به عیسی بن مریم گفت: «یادکن نعمتی‌راکه

به تو و مادرت بخشیدم! زمانی‌که تو را با روح القدس «تقویت کردم که درگاهواره و

به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی و هنگامی‌که کتاب و حکمت و تورات و

انجیل را به تو آموختم و هنگامی‌که به فرمان من، از گل چیزی بصورت پرنده

می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد، و

مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی و مردگان را (نیز) به فرمان من

زنده می‌کردی و هنگامی‌که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، بازداشتم در آن



موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: اینها جز
سحر آشکار نیست!»

قرآن کریم در کریمه‌های مربوط به عیسی بن مریم به انسان مسلمان می‌آموزد که:
همه چیز عیسی، از خداوند است.
همراهی روح القدس، تکلم در گهواره، تعلیم تورات واقعی و انجیل، خلق پرنده
از خاک، شفای کور، زنده ساختن مرده، حفظ عیسی از آزار یهود و... همه با قید باذنی
و تکرار باذنی در چند نوبت است. و نکته مهم در همین جا، تفهیم توحید وجود به
مسلمین که جز خداوند، در هستی مؤثری نیست. و همه مقدسین، فقط، تابلو راهنما
هستند.



وقتی زن زنا کار را به حضور عیسی مسیح آوردند، تا برای اجرای حد زدن شرعی زن بدکاره در تورات، سنگسارش کنند. عیسی مسیح فرمود: در بین شما مردم، هر کس که گناهکار نیست، سنگ اول را پرتاب کند.

و هیچ کس سنگ آغازین را نزد! و زن بدکاره، نیز از کرده‌ها، توبه نمود. بعدها، این زن از جمله یاران عیسی مسیح شد. این است مریم مجدلیه!



﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۱؛

«آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) بییقین کافر شدند»

﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُهُ وَحْدٌ﴾^۲؛

«و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست»

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۳

«اینها مثالهایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند.»

مریم عذرا ... مادر عیسی مسیح است.

هر کودکی وارث و ویژگی‌های ژنتیکی پدر و مادر و اجداد خویش است.

عیسی بن مریم، ژن پدری‌اش را از فرشته و ژن مادری‌اش را از مریم با کره پا ک و عمران و اجداد موحد مادری خویش دارد. جالب است که انبیاء و رسولان آسمان، تربیت شده مادران پا ک‌اند.

ساره همسر ابراهیم خلیل، مادر اسحاق است و هاجر، دیگر همسرش، مادر اسماعیل مر بیان این دو پیامبرند.

در تربیت موسی، سخن از مادر اوست که وحی می‌گیرد و به دربار فرعون می‌آید.

در تربیت محمد ﷺ آمنه نقش اصلی را دارد زیرا که پدر، قبل از تولد طفل، از دنیا

رفته است.

۱. مائده، ۷۳.

۲. آل عمران، ۶۲.

۳. عنکبوت، ۴۳.



حسین بن علی اعجوبه‌ی آزادگی و زینب کبری، اسوه صبر اسلامی نیز شاهکار مادرشان فاطمه الزهرا علیها السلام هستند.

و در این جا مریم بنت عمران، مربی عیسی مسیح است.
قرآن کریم عنایت ویژه‌ای در بیان نشو، نما و زندگی مریم دارد.
بنگرید:

﴿إِذْ قَالَتْ أَمْرًا تُعِزُّنِي رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَسْمَرِيْمُ أَتَىٰ لَكَ هَذَا
قَالَتُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱؛

«(به یاد آورید) هنگامی راکه همسر «عمران» گفت: «خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!

ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «خداوند! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد). من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (سوسه‌های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.»

خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای، (نهاد وجود) او را رویناید (و پرورش داد) و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم! این



﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱

انجیل برنابا، به وسیله یکی از شاگردان مسیح (برنابا) روایت شده و بر خلاف مؤلفان اناجیل اربعه، بدون واسطه و مستقیماً از تعالیم عیسی گرفته شده است.

انجیل‌های رسمی چهارگانه لوقا، متی، یوحنا و مرقس، مروج تثلیث و الوهیت عیسی مسیح‌اند. و به صورت نقل‌واریه و گویش غیر مستقیم نسل بعد از حضرت عیسی، سخن گفته‌اند.



موسی و عیسی، همچون ابراهیم، مأمور ابلاغ توحید و حیانی به انسان‌اند.

انسان، به معنای اعم، نه فقط بر بنی اسرائیل، که بر نوع انسان!
اگر موسی فقط بر بنی اسرائیل مبعوث بود، پس چرا فرعون و مصریان را به توحید خواند؟

و چرا ساحران دربار فرعون، به رسالت او ایمان آوردند؟

و چرا آئین عیسی مسیح، گرچه با تحریف، ولی عالمگیر شد؟

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾^۲ ﷻ

«مردم (در آغاز) یک دسته بودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت. بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند»

قرآن کریم اصرار دارد که بگوید: عیسی بن مریم به خودی خود، هیچ و هیچ کاره

هست!

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ

۱. نساء، ۱۵۸. بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است.

۲. بقره، ۲۱۳.



أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا^۱؛

«آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، بطور مسلم کافر شدند بگو: «اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند جلوگیری کند؟»

برای مصونیت از غُلُو، شرک و کفر، باید در کریمه های مربوط به عیسی عليه السلام دقت شود. ورطه خطرناکی است. بزرگان و عوام جامعه ما، هر دو، امروزه گرفتاریم و شوربختانه نمی دانیم که دچار شرک خفی، غلو، افراط و کفریم.

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۲؛

«مساجد، سجده گاه ها، مکان های عبادت، فقط برای خداوند است. احدی را در

سجده و عبادت با خداوند، نخوانید.»

محراب مساجد را از نام های غیر خدا، (حتی نام های اولیاء خدا) پاک کنیم. مگر نه شرک، راه رفتن مورچه بر صخره ی سنگی در شبی تاریک را می ماند! نباید هیچ انسان بزرگی را در عبادت خداوند، با او شریک نمود. قرآن کریم با توجیه شرک، کفر، غلو، در قالب توحید، ناسازگاری بنیادین دارد.

بنگرید:

﴿قَلَّمَ أَحَسَّ عَيْسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...﴾^۳؛

«هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: «کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» خواریان [شاگردان مخصوص او] گفتند: «ما یاوران خداییم به خدا ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم.»

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَنصُرِي إِيَّيْ مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...﴾^۴؛

«(به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: «من تو را برمی گیرم و به سوی

۱. مائده، ۱۷.

۲. جن، ۱۸.

۳. آل عمران، ۵۲.

۴. آل عمران، ۵۵.



خود، بالا می‌برم...»

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾^۱؛

«وآن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بعنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!»،...»

کلیسا، عیسی را با مقوله مشرکانه تثلیث، یکی از سه خدا می‌شمارد.
آب، این، روح القدس

قرآن کریم پاپ و اسقف‌ها و کشیشان را صراحتاً، آریاباً من دون الله معرفی می‌کند. مگر نه اعتراف نزد کشیش، گناه بخشیدن، دوزخ خریدن و بهشت فروشی، امر رایج در کلیسا شده است؟

فاصله کفشهای ماهیگیر ناصره تا تلفن دسته طلای مخصوص پاپ در واتیکان را اندازه نمی‌توان گرفت.

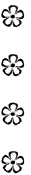
فاصله حقیقت پیام عیسی مسیح، تا تفتیش عقاید و توجیه ستم سرمایه‌داری خونریز را چه باید نام کرد؟

﴿ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ * مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ... * فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۲؛

«این است عیسی پسر مریم گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند! هرگز برای خدا شایسته نبود که فرزندی اختیار کند!... ولی (بعد از او) گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند و ای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز)»

در کلیسا به دلبری ترسا گفتم ای دل به دام تو در بند!
ای که دارد به تار زنارت هر سر موی من، جدا، پیوند

۱. مائده، ۱۱۶.
۲. مریم، ۳۴ - ۳۶.



ره به وحدت نیافتن، تاکی؟ ننگ تثلیث داشتن، تا چند؟
 لب شیرین گشود و با من گفت وز شکرخند ریخت از لب قند
 که گر از سر وحدت، آگاهی تهمت کافری به ما مپسند!
 سه نگردد، پریشم، ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند!
 درسه آئینه، شاهد ازلی پرتو از روی تابناک افکند
 ما، دراین گفتگو، که از یک سو شد ز ناقوس، این ترانه، بلند
 که یکی هست و هیچ نیست جز او وَحَدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ



﴿بِأَهْلِ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحْدٌ سُبْحَانَهُ، أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ، مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۲؛

«ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویند! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست، که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از طرف او بود. بنا بر این، به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید! و نگویند: «(خداوند) سه گانه است!» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود یگانه است او منزه است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمانها و در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.»

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ﴾^۳؛

«هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد...»

ادّعی مسیحیت درباره الوهیت عیسی، صلیب، تثلیث، بخشودن گناهان توسط

۱. هاتف اصفهانی.

۲. نساء، ۱۷۱.

۳. نساء، ۱۷۲.





پدران روحانی، برساخته نویسندگان اناجیل و پرداخته واتیکان و دروغ دکان داران دین فروش کلیساست.

کلام وحیانی قرآن، صریح و شفاف و زلال است.

تفکر سفسطه گری که می گوید: سه تا یکی است و یکی سه تاست، البته در برابر منطق روشن توحید وجود، شرمسار و بی منطق خواهد بود.

حلول گرایان، اصحاب تناسخ، شاعران غالی، شطح پردازان، مجازگویان و مطایبه گویان سهل انگار را وانهمیم!

مرزهای وحدانیت الله در تفکر انسان، نباید خدشه دار گردد.

این همه فریادهای قرآن کریم درباره توحید، شرک، غلو، کفر، ریا، لغو، نفاق، تسبیح، تقدیس، و... باید فهم شوند.

خدا، خداست و خالق و باقی... و مخلوقات، همه مخلوق اویند و فانی و نما و... نمود!

بدترین حالت روحی برای انسان، تردید و دودلی و چند پارگی در اعتقادات است.

هر زیارت نامه، هر روایت، هر حدیث، هر داستان و انگاره پنداری، باید به تائید قرآن کریم برسد. بی شک!

آیات مربوط به عیسی و مریم در روان جاوید محمدی، برای مسلمین درس های یقین اند.

اگر ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱ را قبول داریم، پس باید مراقب مرزهای توحید و شرک و تفاوت حقیقت مخلوقات و غالی گری های ذهن خرافه پرداز باشیم.

هر معجزه، کرامت، شفا دادن، عنایت بزرگان، شفاعت شافعین و... را به غیر خدا، منتسب نکنیم. که با آموزه قرآن کریم، تمام معجزات عیسی با قید باذنی است. اذن الله.

ذلک عیسی بن مریم. قول الحق. الذی فیه یمترونا!

۱. نساء، ۴۸. خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخوهد و شایسته بداند) می بخشد.

شفا و شفاعت و حاجت گرفتن، فقط به اذن خداوند است و لاغیر!

این مهم، هرگز نباید فراموش گردد.

توحید ... اصل اساسی اسلام است.

هیچ پیامبری، هیچ امامی، هیچ عارفی، بدون اذن خداوند، اصالتاً تأثیرگذار نیست.

هر اعجازی، هر تأثیری، هر نمودی، هر آموزه‌ای، هر شفاعتی باذن الله تحقق

می‌پذیرد و لاغیر.

ذهن انسان، اصولاً ملموس گرا، تجسم خواه، خرافه دوست، محسوس طلب و

محدودنگر است. بنابراین ذهن، خدای نادیده، غیر ملموس، بی‌نهایت، ازلی و ابدی

را درک نمی‌کند. اصلاً نمی‌فهمد!

۳۹۹

ذهن، فهم تقدس را در دست آویختن به ضریح، در دیدن گنبد طلا، در تندیس

عیسی و مریم و شمایل‌ها قبول دارد.

فقط دل، روح، وجدان، روان، یا هر نام دیگری که بر بُعد غیرمادی انسان بگذاریم،

قادر به فهم خداوند است.

نتیجه بررسی تحلیلی - تاریخی آیات مربوط به نقش روح القدس (جبرئیل) و

حضرت عیسی بن مریم در قرآن کریم، نشان دهنده آنست که خداوند، نویسنده و

بازیگر اول و آخر در این قصه و همه‌ی داستان‌هاست.

غفلت دل از این مهم، انسان را به دره‌هولناک شرک، ظن، کفر، و ذهنیت

پردازای‌های غیر توحیدی، سقوط می‌دهد.

اسفا! امروزه، مسیحیت دین فروش، در لباس صلح دوستی و محبت و عشق، به

شکار جوانان مشغول است.

با ترفندهای نو، کلیساهای خانگی در شبکه‌های مجازی، اسلام‌ستیزی با نمایش

خشونت‌های ساختگی، امتیازهای نوکیشی و هزاران دام متنوع دیگر،

این منش‌های مشرکانه ... ربطی به حضرت عیسی بن مریم، ندارد!

یک بار دیگر، تخیل نویسنده مصری، عباس محمود عقاد را در همین نوشتار

مرور کنید. تا تفاوت حقیقت عیسی مسیح را با تعالیم مشرکانه‌ی کلیسا دریابید.



عشقی که عیسی مسیح ورزید، مساوات و وحدت است.
میان خادم و مخدوم صلحی نیست زیرا میانشان مساواتی نیست.
بی مساوات، هیچ کس روی شادمانی نخواهد دید.
استعمار، استحمار و استثمار که دول مسیحی عامل آنند، چه ربطی به مسیح ﷺ
دارد؟

نفهمیده‌ایم رسالت پیامبران را!
استعمار و استحمار از این روایت انجیل برخاسته که: «اگر به صورت تو سیلی
زدند، طرف دیگر صورتت را نیز پیش آور.
برای توجیه ستم بهره‌کشی بس سود بُردند
بنازم تعالیم انبیاء را که تحمیق را مردود شمرده‌اند...





پایان پیامبران؛ مُحَمَّد رسول الله

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۱ ... وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۲ ... خَاتَم النَّبِيِّينَ.
 ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ * وَدَاعِيًا إِلَىٰ اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا
 مُّبِينًا ۖ﴾ ۳؛

«ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و اندازارکننده! و تو را دعوت کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش!»

نفسی الفداء لِقَبْرِ انت ساکنه و فيه العفاف و فيه الجود و الکرم

این بیت، از دست قشریون سلفی بر دیواره ستون مزار پیامبر اسلام، جان سالم به در برده است.

اما بر دیواره منقوش در سمت قبله شبستان مسجد النبی، القاب نبی اکرم را همچنان ماندگار داشته اند.

خطوط و نقوش بازمانده از عهد سلطه خلفای ترک عثمانی بر سرزمین حجاز!

بنگرید: خلیل الرحمان، امام المتقین، صادق - صدق - مصدق، احمد، حبیب الله، قائد العز المحجلین، سید ولد آدم، خاتم المرسلین، مهیمن، مصلح، خیر المرسلین، ابوابراهیم، ابوالقاسم، الطاهر، صالح - شفیع - مشفع، ذکر الله، سیف الله، نبی الله، صراط الله المستقیم، آیت الله، عروة الوثقی، بشری، رحمة للعالمین، مصباح الهدی، صاحب المغفر، قوی - امین - مأمون، صاحب اللواء، فصیح اللسان، صاحب السفینه، صاحب الوسیله، صاحب المعراج، صاحب خلق عظیم و ...

بر دیواره ضریح مزار پیامبر، این نقوش، خوانده می شوند:

لا اله الا الله ملک الحق المبین مُحَمَّد رسول الله صادق الوعد الامین

پیامبر مسلح، در دستی کتاب و در دستی، سلاح

آخرین رسول دین توحید، بشری همچون دیگران، ولی مأمور ابلاغ پیام خالق

۱. انبیاء، ۱۰۷.

۲. قلم، ۴.

۳. احزاب، ۴۵ و ۴۶.



هستی به انسان!

قرآن و سنت نبی و عترت (آل محمد)

سه چیز گرانبها را به یادگار نهاد: اول قرآن، که مجموعه وحی نازلہ در طی ۲۳ سال رسالت بود.

دوم سنت پیامبر، که مجموعه رفتاری و گفتاری محمد رسول الله است. و سوم عترت (آل محمد) که ادامه رسالت بدون وحی (وصایت) و شارحان قرآن در طول زمان بودند.

ظاهراً، اهل سنت و جماعت، تنها به قرآن و سنت درآویخته‌اند. و ظاهراً، شیعه به قرآن و عترت پناه گرفته‌اند. اما مؤمنان به قرآن، سنت و عترت پیامبر را، توامان، محترم می‌دارند. البته، ناگفته پیداست که در هر دو گروه سنی و شیعی، بزرگان جامع اندیش نیز، فراوان بوده‌اند.

عارفان، نسبی‌نگری، تحول و اجتهاد عصری برای تطبیق و تفهیم را بر آن سه چیز گرانبها، افزوده‌اند.

عارفان و عالمان روشن ضمیر، گرچه از میان هر دو گروه سنی و شیعی برخاسته‌اند، اما، از مرزهای قرمز فرقه‌اندیشی، با ژرف‌نگری، و انصاف، تا حدود زیادی رسته‌اند.

به عنوان نمونه: شیخ صدوق، از بزرگان علمای شیعه، رساله‌ای به نام سهو النبی دارد.

این عالم دینی، با روشن‌نگری در این اثر خویش، موارد سهو پیامبر را در طول دوران رسالت برشمرد و نسبی‌نگری را یادآور شده و البته این سهوها، در جاهائی ست که وحی، دستگیر پیامبر نبوده است.

در شکست احد، پس از مشاهده پیکر مثله شده عمویش، حمزه سید الشهداء به دست وحشی و هنده، پیامبر بر اثر خشم آنی، فریاد انتقام‌گیری سخت از قریش را سر داد و... اما، چون خشم خویش فرو خورد، آرام، فقط، قصاص را طلب کرد. و بالاخره هم، وحشی، غلام هنده را که به اسلام گروید، مورد بخشش قرار داد.



اشتباه محاسبه در رفتن به طائف در دوران بعثت در مکه.

بروز عوارض انسانی معمول در رابطه با زنان و... ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ

إِلَيَّ﴾^۱

بنگرید کریمه‌های ذیل را:

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ... واستغفر الله﴾^۲؛

«چهره در هم کشید و روی بر تافت ... از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود!»

واستغفر لذنبک ... ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۳؛

«تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت

تو را ثابت نموده)»

۴۰۳

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۴ ... و استغفری لذنبک

«و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد»

﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۵ و استغفر لذنبک

«بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود

که...»

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾^۶؛

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایت همسرانت

بر خود حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است.»

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^۷؛

«پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب!»

همه مواردی که شیخ صدوق در سهو النبوی، بر می‌شمرد، نشانگر آنست که:

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. عبس، ۱ و ۲.

۳. فتح، ۲.

۴. ضحی، ۷.

۵. کهف، ۱۱۰.

۶. تحریم، ۱.

۷. آل عمران، ۱۵۹.





۱- پیامبر اسلام، همانند همه‌ی انبیاء است و نه بدعتی در میان آنها. بنگرید:

﴿ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ ﴾^۱

۲- تکامل اخلاقی در پیامبر اسلام... رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، رَبِّ زِدْنِي تَحِيْرًا

۳- قرآن و پیامبر با صداقت سخن گفته‌اند و برای مخفی نگهداشتن ضعف‌های انسانی در محمد رسول الله، هیچ کوششی در پنهان کاری از چشم فرداهای تاریخ، نشده است.

۴- علم غیب، فقط نزد خدای تعالی است و بس!

﴿ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴾^۲

۵- اسلام از زبان و فرهنگ محیط و عصر پیدایش خود، تا حدودی متأثر است.

۶- مطلق بینی خطاست... غلو، اشتباه است، ذهنی اندیشی، هرگز ما را به حقیقت

نمی‌رساند.

۷- نسبی نگری، تطبیق دین و علم، تحول و اجتهاد عصری برای فهم پیام دین

لازم است.

۸- مطالعه تاریخ، بررسی سنت، منش عترت، برای رسیدن به روشنائی نسبی،

راهنما هستند.

۹- مطلق، فقط ذات باری تعالی است. موجودات و مخلوقات، همه نسبی‌اند.

۱۰- ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴾^۳ راز توفیق پیامبر در جامعه جاهلیت عرب است.

بگیرم ادب را، ببندم دو لب را که تا راز گوید، لب دلگشایش^۴

آخرین پیامبر اسلام ﷺ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبُّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ لَّا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ

عَجْمِيٍّ وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَيَّ عَرَبِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَيَّ أَسْوَدَ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَيَّ أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ ﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴾^۵؛

ای مردم خدای شما یکی و پدر شما یکی است. به عرب بر عجم و نه عجم بر عرب هیچ برتری

۱. احقاف، ۹. «من پیامبر نوظهوری نیستم»

۲. نمل، ۶۵. بگو: «کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!»

۳. قلم، ۴. و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

۴. مولوی، دیوان شمس.

۵. نهج البلاغة: ۴۳۷.

ندارد. هیچ رنگین پوستی بر سیاه‌پوستی و بالعکس جز به پرهیزکاری امتیاز و برتری ندارد که

﴿گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست﴾.

«لَا فَخْرَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَىٰ أَعْجَمِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ..»

«كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ و آدَمَ مِنْ تُرَابٍ ..» (نفسی برتری نژادی) إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ...

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾^۲؛

«سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند»

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او

نازل شده نیست!»

۴۰۵

هنر پیامبر بود که جمال جمیل خدا را در صورت‌های هستی نشان داد.

و حقیقت جاری (احد) را در همه عوالم موازی وجود، به یاد ما آورد.

و تجارتی سراسر سودمند به انسان آموزش داد.

محمد، میانه روی، اخلاق، پرهیز از امور لغو، مشورت و خردگرایی، ستم‌ستیزی

و عدالت خواهی و رفاقت دین با علم را به انسان آموخت.

در قرآن محمد، طبقه، نژاد، و رنگ نادیده گرفته شده؛ ولی در باب لغو برده‌داری و

تساوی حقوق زن و مرد، در آن مقطع تاریخی، مماشات و مدارای حذفی تدریجی

شده است.

محمد با بردگان و ارزانیان (اراذل ناس) نشست و برخاست، تا به تقوی ارج نهاده

باشد.

محمد به انسان، آموخت که جمله، در دایره عشق، دور کعبه وجود یکدیگر

بچرخند.

محمد یتیم، محمد چوپان درس ناخوانده، محمد امی و تهی دست، اما درست‌کار

۱. حجرات، ۱۳.

۲. نجم، ۱.

۳. نجم، ۳ و ۴.



و امین! که قومش، بر علیه تعلیماتش شوریدند و او را بیست و سه سال آزرده‌اند. محمد، ایمان به غیب، به قیامت، به فرشتگان، به روح، به بهشت و دوزخ را به بشریت آموخت.

محمد، همگان را به مقابله طلبید تا سوره‌ای، کلامی، مشابه قرآن بیاورند... و نتوانستند!

به راستی محمد، جمع‌الجمع است و خاتم رسولان آسمان!

بَلَّغَ الْعُلَىٰ بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَىٰ بِجَمَالِهِ
حَسَنَتْ جَمِيعَ خِصَالِهِ صَلَّوْا عَلَيْهِ وَآلِهِ^۱

آیا انسانی بزرگ‌تر از محمد در جهان بوده است؟

شاعرانی که او را در شعر خویش ستوده‌اند، بیشتر سکوت را فریاد کرده‌اند.

﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲

معجزه‌ای بود، ظهور محمد، در میان قومی که آن گونه، جاهل بود.

و حکایت همچنان باقی ست.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سَخَنَ نَمِيَّ كَلِمَةٍ مَكْرَهٍ بِضَرُورَةٍ، دَائِمَ الْفِكْرِ بُوَد.

میان مردم را الفت می‌داد و تفرقه نمی‌انداخت. بزرگان هر قوم را گرامی می‌داشت.

شیوه او میانه‌روی و اعتدال بود. خیر الامور اوسطها

از جمله سنت‌های اوست: عیادت بیماران، رفاقت با صحابه، همخورا کی با

ارزانیان، نشست با بردگان، مساوات با مردمان، سلام کردن بر اطفال و زنان، حیا و

عفت، جلسات درس دایره‌ای بدون صدر و ذیل با اصحاب، دوختن جامه خود

بدست خویش، تشییع جنازه‌ها، دوشیدن گوسفند بدست خویش، احوال‌پرسی

همسایگان، از همه کس سخی‌تر بود و راستگوتر و امین‌تر و باوفاتر، جامه‌ای برای

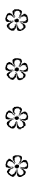
روز جمعه و جامه‌ای برای روزهایی دیگر و هر دو، با رنگ سفید

شجاع‌ترین بود، اما خشم او برای خدا بود. به هنگام غضب چهره‌اش تیره و

دیدگانش سرخ می‌شد. در غزوات مغفر بر سر داشت.

۱. سعدی.

۲. قلم، ۴.



در مرگ فرزندش ابراهیم، گریست. اما فرمود سخنی نمی‌گویم خلاف رضای خدا. همانند دریا بود در رشادت، پیوسته لبانش باذکر خدا بود. موی سر و محاسن خود را با روغن بنفشه معطر می‌ساخت. بهترین طعام‌ها نزد او، غذای عروسی بود. هنگام نوشیدن آب، بسم الله و الحمد لله می‌گفت. مسواک، آئینه، شانه، قیچی و عطر را همیشه همراه داشت.

به گاه خوابیدن، بر پهلوی راست می‌خوابید. خلق و خوی بس مهربان داشت. بر ایمان آوردن مردمان بسیار حریص بود.



۴۰۷

آتشی از عشق، در جان بر فروز
 در درون کعبه، رسم قبله نیست
 سر به سر فکر و عبارت را بسوز
 چه غم از غواص را پاچپله نیست

فرمود: مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ، رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ، وَضَعَهُ اللَّهُ

آخرین پیامبر، محمد امین، چوپان قرار یط، یتیم امی، از آغازین بعثت، پیام خویش را جهانی خواند. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^۱ و نماد دعوت خویش را با این کلام به اعصار تاریخ داد:

قولوا لا اله الا الله، تفلحوا. در سال هفتم هجری، ۷ پیک تیز پای روانه سرزمین‌های ایران، روم، مصر، حبشه، شام، یمامه و بحرین نمود تا دعوت توحید را به سران این اقالیم زمین برسانند.

به این منظور دستور داد مَهْرِي بسازند که متن آن (محمد رسول الله) بود ولی در سه خط: الله در بالا، رسول در وسط، و محمد در پائین!

نامه‌های دعوت به توحید را کاتبان نوشتند، و با این مَهر، مَهر و موم شدند.

پیک‌های اسلام، به سوی سرزمین‌های پیش‌گفته رهسپار شدند.

کسری خسرو پرویز، پس از خواندن نامه ذیل که ترجمه متن آن را از مکاتیب الرسول آورده‌ام، توهین کرد و به نماینده‌اش در جنوب عربستان، دستور دستگیری



محمد عرب، را داد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از محمد رسول الله به کسری، بزرگ فارس
درود بر آن کس که از حقیقت پیروی کند و به خدا و پیامبر او، ایمان آورد.
و گواهی دهد که جز او خدائی نیست و شریک و همتائی ندارد.
و گواهی دهد که محمد، بنده خدا و فرستاده اوست. من، تو را به فرمان خداوند به
سوی او می خوانم.

من، فرستاده او به سوی همه مردم هستم تا هر انسان زنده‌ای را از کیفر بترسانم.
و حجت را بر کافران تمام کنم. اسلام بیاور تا سلامت باشی.

اگر از این کار سر باز زنی، گناه ملت مجوس بر گردن توست. والسلام



دنباله مکاتیب الرسول ...

نجاشی، پادشاه حبشه که پیش تر پذیرای مهاجران مسلمان شده بود، از نامه پیامبر،
استقبال کرد.

مقوقس، پادشاه مصر رفتاری احتیاط آمیز در پیش گرفت و هدایائی نزد پیامبر
فرستاد.

دیگر دولت‌ها، منتظر آینده ماندند.

اما... اهانت کسرای ساسانی (خسرو پرویز) بی پاسخ نماند.

شیرویه، فرزند خسرو پرویز برای تصاحب تخت سلطنتی در بامدادی شکم پدر
را، درید.

و پیامبر، خبر این بشارت را به فرستاده نماینده کسری در عربستان داد.

در سال‌های نهم و دهم هجری، در جزیره العرب پیامبران دروغینی ظاهر شدند که
البته کارشان چندان نپائید.

پس از رحلت پیامبر، این مدعیان نبوت تا چندی اسباب زحمت خلافت ابوبکر
شدند.



مُسیلمه کذاب در یمامه و اسود عَنسی در صنعای یمن،

در جنگهای رَدّه، مدینه با اعزام مجاهدان بر علیه این دو دروغ پرداز، سریعاً سرکوبشان ساخت.

یکی از دلایلی که امام علی عَلَيْهِ السَّلَام رسماً رو در روی ابوبکر برای تصاحب خلافت رسول نایستاد، بروز جنگهای رَدّه بود. که علی، مصلحت اسلام را بر گرفتن حق خویش مقدم داشت.

نکته قابل فهم تاریخی در تحلیل پیدایش خلافت خلفای راشدین و نقش قریش در شکل گیری آن، این است که:

دو تن از خلفا، یعنی شیخین، پدر زنان پیامبر هستند و از اصحاب کبار و نزدیک به او، و دو تن از خلفای بعدی، دامادهای پیامبر هستند و بازهم از نزدیکان او و ... در نظر بگیریم که جامعه، هنوز دارای تفکر قبائلی ست و با جاهلیت، فقط ۲۳ سال فاصله دارد.

ارزش های قبیله ای و نقش شیخوخیت و وجود کینه ها و نمود عقده ها را باید شناخت تا حوادث پس از وفات پیامبر فهم شود.

و ... نیز در نظر بگیریم که امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بالاخره با انقلاب مردم و بیعت عام به خلافت برگزیده شد.

این واقعیت ها، البته ... حقیقت حدیث ولایت در غدیر را نشاید و نباید که نفی کنند.

غدیر ... حقیقت ولایت است. اما، زمامداری خلفای راشدین، واقعیت تاریخ.



مُحَمَّد رسول الله

لا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ آتَخَذَنِي عَبْدًا، قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا... (عیون اخبار الرضا) مرا از آنچه حق من است بالاتر نبرید، که خداوند پیش از آنکه مرا به پیامبری گیرد، به بندگی گرفته است.

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ گواهی می دهم که محمد، بنده خداوند و فرستاده



اللهم لا تجعل قبري وثناً، يُعبد!... (الموطأ - مالك بن أنس)
 خدایا، مگذار قبر من همچون بتی شود که آن را عبادت کنند.
 أنا بشرٌ أغضب و آسف كما... (صحيح مسلم نیشابوری)
 من بشرم، همچون سایر افراد بشر به خشم می آیم و متأثر می شوم.
 الانبياء إخوةٌ و دينهم واحد... (محمد بن ادریس شافعی)
 رسولان، برادران یکدیگرند و دین رسولان، یکی است، دین توحید وجود.
 انسان اندیشه و رز، محمد قرآن را به آسانی می پذیرد، زیرا محمد نیز ادامه عیسی و
 موسی و ابراهیم و نوح است.
 ولی در برخی از روایات مجعول تاریخی، محمد را با غُلُو، اساطیری کرده‌اند و با
 افسانه‌ها آمیخته‌اند.

پردازش غالیانه، و هم‌انگیز، و خیال‌بافانه در پیرامون محمد بن عبدالله قرشی
 هاشمی، مانع شناخت واقعی این بزرگترین رسول آسمان و خاتم پیامبران شده است.



پیامبر ﷺ در بیان مولا^۱

به پیامبر پاک خود، اقتدا کن. از دنیا، چندان نخورد که دهان را پر کند. تهی‌گاه او از
 همه مردم، لاغرتر بود. روی زمین می نشست و با بردگان و ارزانیان غذا می خورد.
 جامه خود را، خود وصله می نمود. بر خری بی پالان سوار می شد و دیگری را بر
 ترک خود سوار می کرد.

به خلق خدا مهربان بود. و برای هدایت آنان، به حق، حریص بود

﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ﴾^۲



۱. برگرفته از خطبه‌ی ۱۶۰ نهج البلاغه.

۲. احزاب، ۲۱.





﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾^۱؛

«بگو خزائن خداوند، در نزد من نیستند. و من علم غیب، نمی دانم.»

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾^۲؛

«استثناء در بین رسولان نیستم و نمی دانم با من و شما چه می شود.»

﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۳؛

«بگو پاک است پروردگارم. آیا من جز انسانی هستم که رسول است؟»

﴿قُلْ إِنَّمَا آوَأَيْتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾^۴؛

«بگو آیات، نزد خداوند است. و من، فقط انذار دهنده‌ای آشکارم.»

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾^۵؛

«به من فرمان عبادت خداوند داده شده با اخلاص، که دین برای اوست.»

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۶؛

«بگو از عذاب رستاخیز می ترسم اگر پروردگارم را عصیان ورزم.»

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^۷؛

«بگو مالک منفعت رسانی یا دفع ضرر از خود نیستم مگر آنکه خدا بخواهد.»

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۸؛

«اگر خداوند را دوست دارید، مرا پیروی کنید. آنگاه خداوند دوستتان دارد.»

﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^۹؛

«بگو راست گفت خداوند. پس پیروی کنید روش ابراهیم حنیف را.»

﴿قُلْ إِنْ أَلَمَّكُمْ إِلَهٌ﴾^{۱۰}؛



۱. انعام، ۵۰.
 ۲. احقاف، ۹.
 ۳. اسراء، ۹۳.
 ۴. عنكبوت، ۵۰.
 ۵. زمر، ۱۱.
 ۶. زمر، ۱۳.
 ۷. اعراف، ۱۸۸.
 ۸. آل عمران، ۳۱.
 ۹. آل عمران، ۹۵.
 ۱۰. آل عمران، ۱۵۴.



«بگو همه کارها، بدست خداوند و برای خداوند است.»

﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ﴾^۱؛

«چه کسی مانع تواند شد اگر اراده خداوند بر هلاکت مسیح باشد؟»

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾^۲؛

«آیا غیر خداوند را عبادت می‌کنید که مالک نفع و ضرر خویش نیستند.»

﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِيَ أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّآئِ نَفْسِي﴾^۳؛

«بگو نمی‌توانم آن چه را که به من خواهد رسید، تبدیل نمایم.»

﴿فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾^۴؛

«پس بگو، غیب فقط منحصر به خداوند است.»

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ﴾^۵؛

«بگو این راه من است، دعوت به سوی خداوند.»

﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۶؛

«بگو همه چیز بر انگاره‌ی وجودی خود عمل می‌کند.»

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾^۷؛

«بگو ای اهل کتاب! به ناحق، زیاده‌روی در دین خودتان نکنید.»

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۸؛

«بگو گردش کنید در زمین و عاقبت دروغ پردازان را بنگرید.»

﴿قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^۹؛

«بگو خداوند بین من و شما شاهد است.»

﴿قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾^{۱۰} ... قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾^{۱۱}؛

۱. مائده، ۱۷.

۲. مائده، ۷۶.

۳. یونس، ۱۵.

۴. یونس، ۲۰.

۵. یوسف، ۱۰۸.

۶. اسراء، ۸۴.

۷. مائده، ۷۷.

۸. انعام، ۱۱.

۹. انعام، ۱۹.

۱۰. انعام، ۶۶.

«بگو وکیل شما نیستم. بگو خداوند به فحشاء فرمان نمی دهد.»

﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^{۱۲}؛

«بگو خداوند، سپس به آن‌ها را به حال خودشان بگذار تا با ذهن خود، بازی کنند.»

﴿قُلِ يَنْقُومِ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ﴾^{۱۳}؛

«بگو ای قوم! شما بر جایگاه خویش عمل کنید و من، بر دیدگاه خود.»

﴿قُلِ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^{۱۴}؛

«بگو خداوند، مرا بر صراط مستقیم هدایت می کند.»

﴿قُلِ أَغْيِرَ اللَّهُ أَيْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^{۱۵}؛

«بگو آیا پروردگاری غیر از خداوند را می جوئید؟ او، پروردگار همه چیز است.»

﴿قُلِ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ﴾^{۱۶}؛

«بگو پروردگارم، تمام بدی‌ها را حرام گردانده. چه آشکار و چه نهان.»

﴿قُلِ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ^{۱۷}... قُلِ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ﴾^{۱۸}؛

«بگو پروردگارم به قسط فرمان داده.... بگو شما را با وحی انذار می دهم.»

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ، وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^{۱۹}؛

«بگو چه کسی زینت‌ها و ارزاق پاک را برای بندگان، حرام کرده؟»

﴿قُلْ مَنْ أَيْدِيهِ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾^{۲۰}؛

«بگو ملکوت همه چیز به دست کیست که امان شماست و....»

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^{۲۱}؛

«بگو جز خداوند، کسی در آسمان‌ها و زمین، غیب نمی داند.»

۱۱. اعراف، ۲۸.

۱۲. انعام، ۹۱.

۱۳. انعام، ۱۳۵.

۱۴. انعام، ۱۶۱.

۱۵. انعام، ۱۶۴.

۱۶. اعراف، ۳۳.

۱۷. اعراف، ۲۹.

۱۸. انبیاء، ۴۵.

۱۹. اعراف، ۳۲.

۲۰. مؤمنون، ۸۸.

۲۱. نمل، ۶۵.





﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ﴾^۱؛

«بگو گشایش و تنگی روزی بندگان، در اختیار پروردگار است.»

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَحْدَةِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾^۲؛

«بگو شما را یک نصیحت می‌کنم. برای خداوند به پا خیزید.»

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾^۳؛

«بگو خداوند، خبر بزرگ است. که شما از او، دوری می‌کنید.»

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ، مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴؛

«بگو تمامی شفاعت در اختیار خداوند است که هستی، مملکت اوست.»

﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللّٰهُوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ﴾^۵؛

«بگو آن چه که نزد خداوند هست، البته بهتر از لهو و تجارت است.»

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾^۶؛

«بگو خداوند پدید آورد و چشم و گوش و دل برای شما قرار داد.»

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۷؛

«بگو خداوند، شما را از زمین به وجود آورد و به سوی او، محشور خواهید شد.»



پیامبر ﷺ فرمود: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ «وَلَيْسَ هُوَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ بِمَحْدُودٍ»^۸

۱. سبأ، ۳۹.

۲. سبأ، ۴۶.

۳. ص، ۶۷ و ۶۸.

۴. زمر، ۴۴.

۵. جمعه، ۱۱.

۶. ملک، ۲۴.

۷. ملک، ۲۵.

۸. التوحید للصدوق: ۳۱۰.



مولوی در بیان عارفان، معتقد است که: پس به هر دوری، ولیّی، قائم است.

ولیّ الله، انسان مافوقی است که اسرار دین خدا را می‌داند.

ولیّی، امکان دارد که با فراهم شدن شرایط لازم، و با خواست مردم، به قدرت و حکومت هم برسد.

چنانکه سلیمان، داوود، یوسف، از جرگه انبیاء و امیرالمؤمنین علی... از جرگه اوصیاء چنین‌اند.

اما بیشتر نهضت‌های رسولان آسمان، با تغییر و انقلاب و دگرگونی شدید اجتماعی همراه شده است.

۴۱۵

بنگرید به حاصل رسالت‌های نوح، ابراهیم، موسی، عیسی مسیح و محمد رسول‌الله. و ممکن است که شرایط لازم، و یا خواست مردم عصر، بنا به دلایلی، برای حکومت ولیّی، فراهم نگردند. چنانکه اکثر انبیاء و بیشتر اوصیاء، این چنین شده‌اند. بسیاری از انبیاء و اوصیاء، ناحق به قتل رسیدند.

و حتی در بیشتر مقاطع تاریخی، ممکن است که ولیّی، ناشناخته بماند، چنانکه خضر!

حدیث قدسی می‌گوید: اُولیائی، تَحْتَ قُبَابِی. لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی!

اولیاء من، زیر پوشش من هستند. غیر از من، کسی آنان را نمی‌شناسد.

در برخی مقاطع تاریخی نیز، ولیّی، مأمور به قیام است.

عاشورای حسین بن علی، تنها یک نمود از این گونه قیام‌های اولیاء است که مأموریت خویش به انجام آورده‌اند.

اما بدانیم که در هر حال، ولیّی، ولیّی است. قائم، یا قاعد، حا کم یا مخفی!

این درس را از متن زیارت والای وارث می‌گیریم که وراثت امام حسین را از انبیاء

تاریخی، به ارث برده است.

پرچم توحید که از آدم به نوح به ابراهیم به موسی به عیسی به محمد به علی به

حسن بن علی دست به دست شد، تا به حسین، وارث آدم رسید. و پس از عاشورا، تا



توحید وجود



ولی باید عالم، عارف، مطهر، الگوی پیروی برای مردم، و اصل به حق و مهربان با خلق خدا، و دانای رموز اسرار و احکام و بالاخره از متن جامعه باشد. ولی کسی است که دوشادوش خداگام برمی دارد تا دل گرسنه‌ای را سیر کند. ولی نزد شکسته‌دلان و واماندگان می‌نشیند که خداوند، نزد آنهاست. که فقرا عیال خداوند هستند.

ولی در پیشگاه خداوند، خود را خاضع‌ترین گناهکار می‌نماید و هرگز به سلطه بر مردمان نمی‌اندیشد. دعای کمیل را بنگرید.

علی علیه السلام مولای متقیان اندرز داده که: انسان با رنج، گرد می‌آورد، آنچه را نمی‌خورد. و می‌سازد کاخی را که در آن جای‌گیر نمی‌شود. سپس می‌میرد و از آن همه، چیزی با خود نمی‌برد.

افسوس، غافلیم! حقیقت در ورای واژه‌ها و فراسوی کلمات و سخن‌هاست.

و باز هم علی علیه السلام: کَمَالِ الْإِحْلَاصِ لَهُ. نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ
لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.

قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ، غَيْرٌ مُلَاسٍ. بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرٌ مُبَاطِنٍ!

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ. لَا بِمُقَارَنَةِ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ

لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِالْوَالِجِ وَ لَا عَنْهَا بِخَارِجٍ.

لَمْ يَحُلْ فِي الْأَشْيَاءِ، فَيُقَالُ هُوَ كَائِنٌ وَ لَمْ يَنَاعْنَهَا، فَيُقَالُ هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ!

الاحد ... بلا تأویل عدد. و الخالق، لا بِمَعْنَى حَرَكَةِ وَ نَصْبٍ!

الظاهر، فلا شَيْءٌ فَوْقَهُ وَ الْبَاطِنُ، فلا شَيْءٌ دُونَهُ!

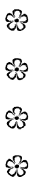
وَ الظاهر، لا بِرُؤْيَا وَ الْبَاطِنُ، لا بِلِطَافَةٍ

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا، لَمْ أَرَهُ. فَلَسْنَا نَعْلَمُ كَنَّهُ عَظَمَتِكَ. إِلَّا أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ

لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ. لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْكَ نَظَرٌ وَ لَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ

لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ. وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ.

آشکار است. نتوان گفت که از چه پنهان است؟ نتوان گفت که در چه؟



ما از كنه عظمت تو، ای خداوند، هیچ نمی دانیم. و نخواهیم دانست
لا اله الا انت سبحانك!



مولا علی، جایگاه اهل بیت طهارت را بررسی می کند:

كيف تَعْمَهُون؟

چگونه در کوری بسر می برید؟

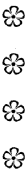
و بینکم عبرة بینکم:

و عترت پیامبر، در بین شما هستند!

وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّقِّ

أَلَا إِنَّ مَثَلُ آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ

إِذَا خَوَى نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ





لا يُقاس بآل محمد عليهم السلام من هذه الأمة أحد و لا يُسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً
احدی از این امت را، نمی توان با آل محمد صلی الله علیه و آله سنجید.
و نمی توان، کسانی را که از معارف آل محمد صلی الله علیه و آله بهره مند شدند، با ایشان برابر قرار
داد.

هُم اساس الدین و عماد الیقین إلیهم یقیئ الغالی و بهم یلحق التالی
آنان پایه های دین و ستون های یقین اند. تندروها، باید برگردند و با آنان، همگام
شوند. و عقب افتادگان، بکوشند تا به آنان برسند.
لَهُمْ خصایص حق الولایه و فیهم الوصیّه و الوراثة
ویژگی های حق ولایت، مخصوص آنان است و وصیت و وراثت پیامبر، نزد آل
پیامبر است... (نهج البلاغه)

اللهم صل علی محمد و آل محمد. كما صَلَّيْتَ علی ابراهیم و آل ابراهیم



يَا مَنْ هُوَ اِخْتَفَى لِقَرِّطِ نُوْرِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنِ فِي ظُهُورِهِ^۱
خداوندی که از شدت نور، مخفی شده ای؛ ظهورت، موجب خفایت، در ظهور
شده.

مگر نه، شدت تابش اشعه خورشید، موجب شده که ما نتوانیم به نگاه در خورشید
بپردازیم.

با صد هزار جلوه برون آمدی، که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۲

ادبیات عرفانی سرزمین ما، بالنده تر، باز هم نوش کنید:

چون نور، که از مهر جدا هست و جدا، نیست

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

۱. منظومه‌ی حاج ملاً هادی سبزواری.

۲. فروغی بسطامی.



حق را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست^۱

عرفا گفته اند: لا تکرار فی التجلی

چرا که تمام جلوه های حق از ازل تا به ابد، بی تکرار است و بدیع و استثنائی.

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

امام امیرالمؤمنین علی (ع)



از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

خلوص علی در برابر حق، نه دغل کاری با خدا و خلق و خویشتن!

ای پس از سوء القضاء، حُسن القضاء؛ پس از دوران خلفای ثلاثه و الگوی انسان

شدی، دلاور دوران غزوات عصر رسالت، که بزرگان مشرکین را به خاک انداخت.

۴۱۹

سید اهل بیت، مشمول کلمه انفسنا در آیه مباحله با مسیحیان نجران،

قُطب راستین عارفان، آبادگر نخلستان های آبیاری علی در ذوالحلیفه و یَبْعُ و...

پهلوان پهنه ی خلوص

نماد کریمه ...

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳؛

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را

پاک سازد.»

﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۴؛

«این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است.»

﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۵؛

«بگو:» من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی کنم جز دوست داشتن

نزدیکانم [اهل بیت]

۱. عبرت نایینی، دیوان اشعار.

۲. بقره، ۱۱۷. هستی بخش آسمانها و زمین او (خدا) ست!

۳. احزاب، ۳۳.

۴. هود، ۷۳.

۵. شوری، ۲۳.



پو حیدر وجود



عن زید بن ارقم: اول مَنْ أَسْلَمَ مع رسول الله، علی بن ابیطالب
بزرگان فرموده‌اند: علی ع در غدیر به ولایت بر مؤمنان منصوب گشت. و حتی
اگر مجال خلافت هم نمی‌یافت، باز هم، مولای مسلمانان بود و وصی رسول الله و
امام معنوی و باطنی!

این جایگاهی بود که قریش، هرگز نتوانست از مولا علی بگیرد!
کعبه‌ی جان‌ها، نه آن کعبه که چون آنجا رسی!
در شب تاریک گوئی شمع، یا مهتاب کو؟
خانقاهش، جمله از نور است. فرشش، علم و عقل.
چه درست گفته‌اند که: پس از سقیفه، شجاعت علی در کُنام نگهداشتن ذوالفقارش
بود

در معرکه‌ی صفین به اصحابش فرمود: «اَتَى اَكْرَه ان تَكُونوا سَبَّابِین»
و درباره‌ی لشکرِ شام، نیز فرمود: «اخواننا بغوا علينا»
مولانا مسحورِ مولا امیرالمؤمنین ع است:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای زین سبب، غیری بر او بگزیده‌ای

حسین بن علی، السبط



بیشتر از آب، تشنه لبیک بود.
ولی افسوس، به جای افکارش، زخم‌های تنش را به ما نشان دادند. و بزرگترین
دردش را بی‌آبی گفتند...! (شریعتی)



امام حسین بن علی با خلیفه دروغ و پلیدی، یزید بن معاویه اموی بیعت نکرد.
برای فهم انگیزه قیام، به جای تحلیل‌های فرقه‌ای و محدود و مخدوش و به اصطلاح
زبان حال راویان، بررسی سخنان روزهای پایانی امام شهید، ما را کافی ست، بنگرید:
إن لم یکنْ لکم دین. و کنتم لا تخافون یوم المعاد. فکونوا أحراراً فی دنیاکم.
آزاده مرد، فرزند مرد مردستان، فریادگر آزادی، انسان طراز اسلام



إن كان دين محمد لا يستقيم إلا بقتلي، فيا سيوف، خذيني!

محمد، علت به وجود آمدن اسلام شد. و حسین بن علی، علت باقی ماندن اسلام گشت. زیرا رسول الله فرمود: حسین منی، و أنا من حسین شمشیرهای آخته بنی امیه بر پیکر حسین علیه السلام، باعث ماندگاری دین خدا شد. فرمود: إِنِّي خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّتِ جَدِّي. برای اصلاح در امت جدم، قیام کردم. بنابراین، انگیزه و هدف خود را به روشنی بیان داشته است. و حسین در هدف خویش پیروز شده! إِنَّ الْحَيَاةَ، عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ

امام علی بن الحسین، زین العابدین، السجاد علیه السلام



۴۲۱

برادران اهل سنت، او را با لقب زین العابدین و قره العین الاسلام می خوانند. و صاحب نظران ادیان، او را از نوادر روزگار خوانده اند. که شاهد زنده سرخ ترین روز اهل بیت پیامبر بوده است. که پیام آور پیام خون شهیدان کربلا در طول اسارت از کوفه تا شام است. که رسوا کننده چهره واقعی فرزندان هنده جگر خوار در مسجد اموی دمشق است. که معارف بلند اسلام و توحید وجود را در متون دعاهای صحیفه سجاده ماندار کرد. عمر بن عبدالعزیز، تنها استثناء عدالت پیشه در میان زمامداران بنی امیه است. او می گوید:

أَزْهَدُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ

پارسا پیشه ترین مردم در جهان، پس از مولا علی علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام است. و علی شریعتی، امام علی بن الحسین را (زیباترین روح پرستنده) در ادعیه صحیفه خوانده است.

بنگرید نقش امام را در تربیت فرزندان، امام محمد باقر علیه السلام و زید شهید

کتاب رجال الکشی، از حضرت سجاد، علی بن الحسین نقل می کند:



توحید وجود



إِنَّ الْيَهُودَ، أُحِبُّوا عَزْرِيَا. حَتَّى قَالُوا فِيهِ مَا قَالُوا.. فَلَا عَزِيرٌ مِنْهُمْ وَ لَا هُمْ مِنْ عَزِيرٍ؟
 وَ إِنَّ النَّصَارَى، أُحِبُّوا عَيْسَى، حَتَّى قَالُوا فِيهِ مَا قَالُوا.. فَلَا عَيْسَى مِنْهُمْ وَ لَا هُمْ مِنْ عَيْسَى؟
 وَ إِنَّا عَلَى سُنَّةٍ مِنْ ذَلِكَ. إِنَّ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا، سَيُحِبُّونَا
 حَتَّى يَقُولُوا فِينَا مَا قَالَتِ الْيَهُودُ فِي عَزِيرٍ وَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى. فَلَا هُمْ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ
 مِنْهُمْ.

وای بر غالیان بیهوده گو، آنان که امامان اسلام را، ارباباً من دون الله گرفته‌اند.
 مگر نه آنان مخلوق و بنده خدا بوده‌اند؟ بایستید. لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ.
 مگر در نماز نخوانده‌اند که: لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ ... أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ. فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ .. لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا .. لَا وَزِيرَ لَهُ .. لَا صَاحِبَ لَهُ ..!
 وحده. وحده. وحده!

۴۲۲

فصل دوم: راه رسولان



امام جعفر صادق عليه السلام ... مُرشد!



فرمود: لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ، إِنَّ الدَّهْرَ، هُوَ اللَّهُ
 به روزگار، فلک، چرخ، جهان، هستی و دهر، بد نگوئید چرا که دهر، همان
 خداوند است.

اما ابیات مشهوری که به امام حسین بن علی عليه السلام منسوب شده: يَا دَهْرُ، أَفِ لَكَ مِنْ
 خَلِيلٍ ... نمی‌تواند از حضرت سید الشهداء عليه السلام باشد.
 زیرا هرگز کلام امامان اسلام، نباید معارض یکدیگر باشند.
 شاید زمان ادای هر گفته‌ای، جغرافیای سخن و مخاطبان خاص خود را دارد که
 باید در نظر آید.

اما، اگر حسین بن علی، عاشق حق است، که هست. پس گلایه از دهر در شعر یا
 دهر، أَفِ لَكَ نمی‌تواند شعر امام باشد؛ بلکه فقط می‌تواند زبان حال راوی داستان
 باشد.

زیرا آخرین کلام امام حسین عليه السلام تاییدی است بر سخن کلیدی (الدهر هو الله)

الهی! رِضًا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ. لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ!

ویدیدیدید



اوج رضایت و بلندای تسلیم را بنگرید: ... جز تو، معبودی نیست!

شاعران و متفکران بسیاری، از روزگار و فلک، نالیده‌اند. افرادی چون حکیم عمر خیام در ایران، و ابوالعلاء معری در عرب و یا برخی از صاحب نظران معاصر با امام صادق علیه السلام، که دهری بوده‌اند.

آنان، با شکوه و شکایت از طبیعت، سپهر، چرخ گردون و ... اعتراض خود را عرضه داشته‌اند.

اعتراض به چه؟ به مرگ، بیماری، زلزله، فقر، جنگ، پیری، نادانی، مصیبت و ... در قرآن کریم، با بیان دیدگاه اینان که ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾^۱ آشنائیم.

توجه کنیم که وجه مشترک دهریون و ماتریالیستها، در این مقوله بود که: طبیعت و هستی، ماده و انرژی، خود بخود پدید می‌آیند و تحول می‌زاینند و نابود می‌شوند.

۴۲۳

گرچه اینان، قانونمندی و نظم نسبی را هم هرگز منکر نشده‌اند. اما دیدگاه امام حسین و امام صادق، توحید وجودی است و جز خدا را در هستی، مؤثر نمی‌داند.

این جهان، با تو خوش است و ... آن جهان با تو خوش است.

این جهان، بی من مباش و آن جهان، بی من مرو!

ای عیان، بی من مدان و ای زبان، بی من مخوان!

ای نظر، بی من مبین و ای روان، بی من مرو!

در بیان عارفان، درک لحظه‌ای حال، قدر دانستن همین لحظه‌ای نقد هست.

غار، زندان ذهنیت، و خار، و سوسه‌های من ذهنی ست.

اندیشه‌ی دل آگاهانه، همان هشیاری فوق ذهنی و بیداری حضور در محضر حضرت حق است.

پرهیز از دروغ، غیبت، ریا، تملق، بهتان، قضاوت در کار دیگران، واکنش به اتفاقات، عصبانیت، خشم، غرور، هم‌هویتی با خانه و شغل و ماشین و ... هم‌ذات‌پنداری با اشیاء مورد علاقه ...

فرم، چارچوب، قالب، فکر، ترس، تصور، تخیل، تصویر، عادت، و ستیزه و

۱. جاثیه، ۲۴. «و روزگار ما را هلاک نمی‌کند!»



مجادله و بحث پر خاشگرانه، همه ... قفل اند و سنگ شدن، در ذهن ماندن، زاده نشدن
دوباره از زهدان وهم، زنده شدن پس از مردن اختیاری
أَغْشَيْنَاهُمْ. أَقْفَلْنَا قُلُوبَهُمْ ... بسته ماندن، درد داشتن، ماتم خواهی، غم جوئی،
کینه توزی و حسادت اند.

بدانیم که در هر دانه، دامی پنهان است.

وقتی با دانه‌ها، هم هویت می شویم، دام‌ها، نا آشکارا، ما را در خود می گیرند!

فریاد که در رهگذر آدم خاکی بسی دانه فشاندند بسی دام تنیدند^۱

